ان فی ذلک لذکری لمن کان لہ قلب او القی السمع وھو شہید

للہ الحمد کہ درین اوان فرخی اقتران کتاب مستطاب کامل النصاب مبرا از نقص و عیب المسمی بہ

نور لا ریب فی ترجمۃ فتوح الغیب

مترجمہ حضرت واقف حقائق کاشف دقائق آفتاب آسمان ولایت ماہتاب شبستان ہدایت اسوۃ العالمین زبدۃ الکاملین جامع حقائق صوری و معنوی حضرت مولانا شاہ حمایت علی علوی قلندر کاکوروی بتصحیح حضرت فلک رفعت نادرۂ آوان نتیجۂ نوع انسان نیّر برج باطن گوہر درج کاظمی حقیقت منظر حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر باجازت یادگار دودمان حضرت مترجم عالیقدر والاگہر جناب منشی ارتضا علی صاحب شرر کاکوروی بفرمایش لائق مدح و ستایش مقبول رب احد جناب منشی امیر احمد سلمہ اللہ الصمد رئیس کاکوری

باہتمام

احقر انام قاری محمد عبد الولی عفا اللہ عنہ خلف علامۂ آسی مولانا محمد عبد العلی مدراسی نور اللہ تربتہ

در مطبع آسی پریس لکھنؤ طبع شد

ALIGARH

فہرست مضامین کتاب مستطاب نُور لاریب فی ترجمۂ فتوح الغیب

تمام شد

صحیح غلطنامهٔ کتاب مستطاب نور لاریب فی ترجمه فتوح الغیب

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۲۱	شود	میشود	۳۴	۷	بہ او	باو	۴۵	۳	خوشتر	خوشبو	۵۷	۸	ہزار سالہا می شمارید	ہزار سال از ان سالہا که می کنید
۶	۱۰	مراد	مراد	〃	۱۲	زیرا که	زیرا که	〃	〃	بستنه	بستن ہا				
۷	〃	ابقی	ابقی	۳۵	۱۱	نکنند	نکنند ه	〃	۱۰	کنی	کن	۵۷	۱۱	دخلو	دخلوا
۹	۴		بقای	〃	〃	عوضهای	مرعوضهای	〃	۱۹	درحق خویشتن	درخویشتن	〃	۱۴	مولی ست	مولی
〃	۶	بہا	بہا	〃	۱۴	چیز ہای	چیز ہا	۴۶	۱۰	وارث	و وارث	〃	۱۵	عیب	رغبت
〃	۱۲	بیمش	پیش	۳۶	۱۱	دوست	دست	〃	〃	دانایان	و دانایان	〃	۱۶	آخرت	نصرت
۱۱	۴	بخشش	که بخشش	〃	〃	ای گردانیده شده	وی گردانیده شده	۴۸	۸	حالها	مالها	〃	۱۷	آنزا بچه	ازا بچه
〃	۲۱	لطفی	الہی	〃	۱۵	نه پیچید	پیچید	〃	۱۳	افتاه	افتاده	〃	۲۰	اررو زہا	ارزو ہا
۱۲	۴	وفراموشی و تلقین کرده شده باقرار کردن بگناه		〃	〃	نیفگنند	نیفگنند	〃	۱۵	〃	〃	〃	〃	بگیرند	بگیر تا
				۳۷	۴	آدمی	آدمی	۴۹	۶	دل را او	دل را	۵۸	۱	یا	تا
				〃	۷	وبرگزاشتن	برگزاشتن			مال را			۲	کنید	بکنید
	۰			〃	〃	نهی	نهی ہا	〃	۱۸	کشیدگان	کشندگان	〃	۳	بنوشتم	ننوشتم
〃	۶	ذاتہای	برذاتہای	۳۸	۶	را	ترا	〃	〃	خوانیدگان	خوانندگان	〃	۱۰	حالی	حالتی
〃	۱۳	چیز	جز	۳۹	۹	شامل شود	معامل شود	۵۱	۶	خواہنده	خواننده	〃	〃	من ست	من ست ہا
۷	۱۶	آنکه	اینکه	〃	۱۹	لازم گیر	پس لازم گیر	〃	〃	دلیل ست	دلیل	۵۹	۱	ہمپایه	ہمسایه
۱۴	۲	قلت	قلت	۴۰	۲	برفرو فگنند	سرفرو فگنند	〃	۷	ویانده	وپاینده	〃	۲	دور	در
〃	۶	نسبت	بسبب	〃	۴	لد تے	لدنی			شفاعت	وشفاعت	〃	۳	اما	آیا
۱۶	۲	داشتن	برداشتن	〃	۱۳	ثابت	ہمچنین ثابت	〃	۱۹	شدن ست	شدنی ست	〃	۴	در چشم	از چشم
〃	۱۳	آثا	آثار	〃	۱۰	عیش	پیش	۵۲	۱	خود را	خود	〃	〃	تو دشمن	دو دشمن
۱۸	۹	وبی حس	بی حس	۴۱	۱	زیاده	زیاده	〃	۷	راه	را	〃	۱۲	نگردانیده	بگردانیده
۲۰	۱۵	غیر	عجز	〃	۱۴ ۱۵	۵ ہا دیگر ہای	دیگر ہای	〃	۸	بقدر	بقدر	〃	۱۳	خطی ست	خطی
۲۱	۱۰	ساحت	ساخت	〃	۱۷	اول	از اول	〃	۱۶	ازا بچه	از تو دا بچه	〃	۲۰	دحشمت	وباحشمت
〃	۱۵	نگوئی	بگوئی	۴۲	۵	بہشت	بہشت ہا	〃	۱۹	اجابت	اجابت ہای	۶۰	۴	پناه	تباه
۲۳	۱۹	بسبب آن	بسنت یان	〃	۱۵	عاقبت	عافیت	۵۳	۷	بہ نیکی	نیکی	〃	۵	او را	مراد را
۲۶	۱۷	اما	پس آیا	〃	۱۴	بر	ہر	〃	۱۹	گردن	گردن تو	〃	۵	گردن او	گردن ابی را
۲۷	۲	وسلاحہا	سلاحہا	〃	۲۰	بازمیدن	دبازمیدن	〃	۲۰	بموافقت	موافقت	〃	۱۴	خداوند	خداوندان
〃	۸	وہان	دہان	۴۳	۱	با آنکه	تا آنکه	〃	〃	برو	ہر دو	〃	۱۵	دو وقت	در وقت
۲۸	۲۰	عیرت	عزت	۴۴	۲	جز	خیر	۵۵	۱۱	وتوفیق	توفیق	〃	۱۸	دی	ذی و فقہای
۲۹	۳	برساند	بسایید	〃	۵	راستے	ایستے	〃	۱۳	ازدی	ازدیے	۱۶	۳	نشوید	سوید
۳۱	۴	ثابت	از ثابت	〃	۱۱	ہر	ہم				توفیق	〃	۴	کشتم	کشتن
۳۲	۱۸	شب	در شب	〃	۱۳	آنی	آنی	۵۶	۱۵	ذات ست	ذات وست	۶۱	۹	بینائی خود	بینائی و گویائی خود
۳۳	۱۰	خواہشہا	خواستہا	〃	۲۰	جامه	آنجا نه	۵۷	۵	دولی	دولی تو				
۳۴	۵	بہ دون	بدون	۴۵	۲	وملایم	وہم ملایم	〃	۶	بازگردی	بازگردی	〃	〃	شنوادی فتش	دالتش

الله نور السموات والارض
نور الالباب ترجمہ فتوح الغیب
در اسٹیم پریس واقع لکھنؤ طبع شد

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE5407

حالات مختصره حضرت مترجم قدس سرّه العزیز

بسم اللہ الرحمن الرحیم

آن اوحد زمانه آن فرد یگانه آن مصباح ضیای شریعت آن مفتاح کنوز طریقت آن مقنن قوانین معرفت آن مرسّم مراسم سلوک حقیقت آن سالک مسالک ورع وصدق وارشاد آن ناسک مناسک محبت ووداد آن قدوه علمای کرام آن زبده اولیای عظام آن فرد فرید بحر توحید آن دُرّ یتیم یمّ تفرید آن محبوب بارگاه الٰهی آن مقبول درگاه رسالت پناهی آن فانی فی الله آن باقی بالله اوستاد اوستاد استادنا ومن الیه بالعلم والفضل استنادنا المنتظم فی سلک السلسلة العالیة القادریة القلندریة سیدی مولانا شاه حمایت علی قلندر العلوی الکاکوروی خلف اوسط حضرت مرشدنا ومرشد العالم جامع الفضائل والمکارم انیس العارفین جلیس الکاملین قطب الارشاد ملقب الغیب بصاحب سر شاه محمد کاظم قلندر قدس سره الاطهر شیخ علوی نسب حنفی ماتریدی مذهب قادری قلندری مشرب ولادت آن والا منقبت در سنه یک هزار

CHECKED 1996-97

ویک صد و هشتاد و هشت هجری واقع گردید از زمان صغر سن مصدر کرامات
و متصف بجائد صفات جامع مکارم اخلاق و محاسن اشفاق بوده و آثار سعادت
و علامات ولایت از ناصیهٔ کمال او مشهود مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر
نور الله مرقده الاطهر در کتاب مستطاب اصول المقصود در حال ایشان ارقام میفرمایند
که قبل ایشان برادرے دیگر پیدا شده بود که نامش حضرت صاحب قبله باقی بالله
نهاده بودند حالش عجیب بود که وقت ولادتش یکباره در تمام خانه روشنی پیدا شد
گویا کسے مشعلے افروخته باشد مردمان حاضرین آنجا متعجب گشتند و از وقوع این
حال همه شگفته شدند و دانستند که روح ولی ظهور کرده است لیکن بعد پنج شش روز
بمُرد غم وے بهر که و مه شد بعد وی برادر مذکور پیدا شد و حضرت صاحب قبله در واقعه
دیدند که این طفل میگوید که باقی بالله منم و من هفتاد هزار حجاب حق قطع خواهم کرد
پس ازین واقعه آنحضرت و دیگر کسان شادان شدند و متخیّل شد که عجب نیست
که این طفل مثل باقی بالله شود انتهی بعد از ان در زمان پنج و شش سالگی کیفیتش چنین
بود که اگر در حق کسے چیزے میگفت مطابق آن ظهور میکرد چنانچه یکبار در همان زمان
امساک باران شده بود مردم قصبه برای نماز استسقا در باغی متصل تکیهٔ شریف
جمع شدند اتفاقاً ایشان هم مثل طفلان بازی کنان آنجا رسیده پرسیدند که این جماعت
کیست و سر برهنه چرا اند کسے گفت که بطلب باران زاری می کنند گفتند
عبث است بخانهٔ خود روند و چاه کنند یعنی نزول باران رحمت نخواهد شد پس
همچنان شد که از زبان ایشان برآمده بود آرے ع شاخ گل هر جا که روید هم گل است ؂
ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ از عمر
ده سالگی بتحصیل علم پرداختند و کتب مسائل فقهیه و علوم ضروریهٔ خاندان خود
یعنی کتب تصوف و اذکار و اشغال و اعمال قلندریه از خدمت حضرت والد ماجد خویش

تحصیل فرموده رجوع بعلوم عربیه نمودند و مختصرات عربیه بخدمت برادر بزرگ خود مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره شروع کردند و دران زمانه از حکیم محمد حیات ساکن بدہہ و بعد ازان در سندیله رفته از مولوی قاسم علی خلف مولانا حمد الله سندیلی و از مولانا عبد الواجد خیر آبادی که مدرس مدرسهٔ مهاراجه تکیت رای بودند در لکهنؤ رفته خواندند و قریب بفراغ رسیدند مگر بوجه عوائق و موانع چند در چند از انجا ترک نموده در دیوه رفته بخدمت حضرت مولانا ذو الفقار علی که از علمای کامل و عرفای واصل و صاحب نسبت و از خلفای حضرت عمدة الکاملین سید محمد عدل المعروف به شاه لعل بریلوی رحمة الله علیه بودند هدایه و کتب دیگر انتهائی خوانده از دست مبارک شان دستار فراغ بستند و محض بنا بر صحبت و استرضای شان و نیز از راه دفع دخل گفتگوی علما ترک سماع غنا کردند هر چند شوق نغمه و سماع بسیار بسیار داشتند اما بر مجاهده کمر بستند و هرگز نمی شنیدند چون بعد فراغ از کتب درسیه بخانه آمدند بتدریس علوم مشغول گشتند و جهلنے را از فیض تربیت و تعلیم خود مالامال ساختند و در همان زمان شرحے عجیب و غریب محتوی بر نکات دقیقه و لطائف نفیسه بر کتاب فصول اکبری تحریر نمودند و به رکاز الاصول فی شرح الفصول موسوم ساختند و دران چنانکه باید و شاید داد تحقیق دادند تا آنکه شرح ایشان بدرجه احسن الشروح رسید بعد ازان این ترجمه نفیسه موسوم به نور لاریب فی ترجمة فتوح الغیب حسب ارشاد واجب الانقیاد حضرت والد ماجد خویش قدس سره العزیز نوشتند که الحال توفیق انطباعش موفق حقیقی باین بندهٔ حقیر فقیر غفر له الله المولی القدیر که نسبت تلمذ هم بسه واسطه بحضرت ایشان دارد و سلسلهٔ نسبی نیز بایشان منتهی می گردد کرامت فرمود و نیز دران زمانه

بسعادت بیعت در سلسلۂ عالیۂ قادریہ رضویہ بردست حق پرست حضرت
والد ماجد خویش فائز گردیدند و منشور اجازت و خلافت در اخذ بیعت و ارشاد
و ہدایت و امور فقر در سلاسل عالیہ ثمانیہ یعنی قلندریہ و قادریہ و چشتیہ
و سہروردیہ و فردوسیہ و طیفوریہ و مداریہ و نقشبندیہ از ہمان جناب
عرش قباب بکف آوردند۔ و علاوہ ازین اجازت و خلافت سلسلۂ شریفہ
نقشبندیہ از حضرت مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوروی کہ سلسلۂ
طریقت شان بواسطۂ حضرت شاہ ابو سعید بریلوی بحضرت شاہ ولی اللہ
محدث دہلوی فاروقی میرسد نیز حاصل کردند بالجملہ اوصاف و کمالات سترگ
آن بزرگ تا کجا شمردہ شوند الحق در زمان خویش سرآمد علمائے زمان و سرحلقۂ
فضلا و عرفاء دوران بود مقبولیت و محبوبیت وی در حضور حضرت والد ماجد
و مرشد ارشد از مکتوبات حضرت بزرگ کہ در زمان طالب علمی بہ ایشان
نگاشتہ اند واضح میشود و ہرچہ از اشارات و بشارات و تعلیم اوراد و
وظائف و مراقبات کہ میتوانند بود ہمہ درانہا مندرج است بلکہ در مکتوبے
بطرف بشارت علم اولین و آخرین کہ خود بنفس نفیس از جناب حضرت پیر و مرشد
خود حضرت سیدی شاہ باسط علی قلندر قدس سرہ بدان مبشر شدہ بودند
اشارت کردہ ظہور آنرا در حق ایشان ظاہر ساختہ اند چنانچہ میفرمایند این خط شما
بسیار محظوظ کرد فہرست کتابہا نگاہ داشتہ ام انشاء اللہ تعالی ہمہ میسر خواہد آمد
بلکہ ام الکتاب را امیدوار باشند کہ ہمہ علوم از انجاست ما را از جناب عالی
محمدی علیہ الصلوۃ والسلام و از زبان مبارک حضرت مرشدی علم اولین
و آخرین را بشارت شدہ است ہمہ در شما ظہور خواہد کرد خاطر جمع دارند
و خدا را یاد دارند انتہی این اشارات و بشارات را بالتفصیل اگر معاینہ منظور باشد

کتاب مفاوضات را که حاوی ست بجمله مکاتیب حضرت بزرگ مطالعه باید کرد
آری ؎ قیاس کن زگلستان من بهار مرا * اوصاف حمیده و خصائل
پسندیدهٔ وی بسیار بودند از انجمله اینست که گاہے رغبت بلباس فاخره
و نفیس نفرمود بلکه ہمیشه بوضع درویشانه ماند و جامه و دستار و پیراہن که از وضع
اشرافت سادات بود معمول به خود داشت و نه گاہے رغبت بسوے حطام دنیا
و معاش ظاہری کرد با وجودیکه چند مرتبه بران قدرت ہم یافت چنانچه منقول ست
که یکبار استاد ایشان حضرت مولانا ذوالفقار علی رحمة الله علیه برای نیابت
خود در عدالت ایشان را می خواستند مگر منظور نفرمودند و دیگر در زمانیکه قاضی القضاة
مولوی نجم الدین علی خان کاکوروی المتخلص به ثاقب که در شهر کلکته بعهدهٔ
قاضی القضاتی مامور بودند و بسا صاحب جاه و فراغت بودند برای ایشان
تجویز روزگار کردند مگر آنرا نیز قبول نه نمودند غایت ما فی الباب اینکه جمیع
ایام عمر شریف ایشان از سن شعور تا ایام وفات خالی از درس و تدریس
علوم و اکتساب اذکار و افکار و مراقبات عموماً و اکساب طریقهٔ علیه قلندریهٔ
کاظمیه خصوصاً و ارب[illegible]ات و زکوة اسماء الٰہی نماند بعد از وفات حضرت
پدر بزرگوار و مرشد عالی مقدار خویش وی ہم ترک لباس فرمود و خود اگرچه
مجاز و ماذون بود اما یوم عرس که بتاریخ بستم ماه ربیع الآخر میشود باز خرقهٔ
شریفهٔ قلندریه کاظمیه از دست برادر بزرگ خود سیدی حضرت شاه تراب علی
قلندر قدس سره الاطہر پوشید و از ان جناب ہم اجازت نامهٔ سلاسل سبعه
حاصل نمود و آن جامهٔ ارشاد و ہدایت چنان بر جسم شریفش زیبنده آمد که در زمانه
قلیله اوصاف و محامد و مکارم اخلاقش شهرهٔ دیار و امصار گردید و چنان قبولیت
عامه در نهاد خواص و عوام ظاہر آمد که مردمان کثیر التعداد بر جادهٔ اعتدال و مسلک قویم

گرائیده وطوق ارادت سلسلهٔ علیهٔ قلندریه را بگردن جان آویخته و باوجود
اجرای سلسلهٔ ارشاد و هدایت طریقهٔ معمولهٔ تدریس علوم را موقوف نه فرمود
و تا یوم وفات آنرا برپا داشت بالآخر چونکه هر موجود را معدومیت لازمی است
و بمقتضای آیهٔ کریمه کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هیچ آفریده را مجال
سلامت از موت نے پس بتاریخ بست و پنجم ماه رجب المرجب روز جمعه
سنه یکهزار و دو صد و بست و شش بعارضهٔ گزیدگی مار سیاه یکا یک
ازین جهان فانی رخت بعالم جاودانی بست اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ
اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰتٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ط وَاُولٰٓئِكَ هُمُ
الْمُهْتَدُوْنَ و چونکه خمیر طینت شریفش با خمیر طینت حضرت بزرگ
شرکت صوری و معنوی داشت پس ظهور شرکت معنوی خود از مکتوب عالیه
شان ظاهر شد که بالا گذشت و شرکت صوری باین طور واقع شد که قبر
شریفش را زمین پهلوی چپ حضرت بزرگ بخود کشید و مزار با فیض و انوار
دران واقع شد گویا جزو بکل واصل گشت و قطره به بحر آمیخت و از زبان
وحدت بیان مفهوم آیهٔ کریمهٔ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ ه
مدلل ساخت تاریخ وفات حضرت آیاتش که بر مزار پر انوارش کنده است اینست ه

حضرت مولوی حمایت علی	این کاظم شهٔ خجسته نهاد
روز آدینه بست و پنج رجب	آن قلندر منش بزرگ نژاد
دید از چشم دل چو عالم قدس	گشت از بند عنصری آزاد

۱۲۲۶

دیگر از حضرت قدوة الواصلین و عمدة الکاملین
حضرت شاه خواجه حسن چشتی مودودی لکھنوی

که از یاران با اختصاص والد ماجد حضرت ایشان بودند

بر رضا رخ بنمودی بقضا ‌ ‌ ‌ ہاشم ہاشمی من تو آہ
بے تو دل بت شده اے دلبند ‌ ‌ ‌ چون بتو بند اجل زد ناگاه
سال تاریخ وفا تش زخرد ‌ ‌ ‌ بسکه جستم بچنین حال تباه
گفت ہاتف که بگو با افسوس ‌ ‌ ‌ آه دلبند رضینا بالله
۱۲۳۶ھ

اللهم نور مرقده الشريف وعطر مضجعه اللطيف وافض عليه سحائب رحمتك وفضلك وشابيب جودك وكرمك فادم فيوضه وبركاته على مفارق الطالبين الصادقين بحرمة سيدنا ومولانا محمد سيد المرسلين آمين

اسامی تلامذه حضرت ایشان ہر قدر که در حافظهٔ کاتب الحروف اند این اند مولانا شاه حسین بخش کاکوروی خلف اکبر حضرت قدوة العارفین شاه میر محمد قلندر قدس سره که از اجلهٔ فضلای عصر و اتقیای دہر بودند و صاحب مؤلفات مفیده مثل رسالهٔ آثار باقیه که مشتمل بر ہشت رسائل ست. رسالهٔ اول حرز الامان من عذاب النیران در بیان سنن وادعیهٔ ماثوره. رسالهٔ دیگر موسومه به اسرار الاسماء در بیان دعوت اسمای حسنیٰ مع بیان طریقهٔ اجازت که مؤلف را از مشائخ کرام رسیده و رسالهٔ دیگر موسومه به خیر الاعمال در بیان خواص آیات قرآنی و بقیه رسائل در علم الاعداد اند. و دیگر رسالهٔ ضروریات الادباء در بیان علم ادب و صنائع و بدائع آن مع کلام شعرای عرب بطور تمثیل و دیگر رساله اختلاف البصریین والکوفیین در تشریح اختلاف علمای بصره و کوفه در مسائل نحویه و دیگر رسالهٔ دستور الکمالات که مجلدے ضخیم ست در بیان انشاپردازی

فارسی وصنائع وی و دیگر حضرت مولانا شاہ حیدر علی قلندر کہ برادرزادۂ حقیقی ایشان بودند و دیگر حضرت اوستاد استادنا مولانا شاہ تقی علی قلندر کاکوروی برادر زادۂ حقیقی ایشان کہ مختصرات درسیہ بخدمت ایشان تحصیل کردہ بودند و از اجلۂ مشاہیر عصر بودند و کتاب مستطاب روض الازہر فی مآثر القلندر وغیرہ از تصانیف حضرت ایشان یادگار ہست و دیگر صاحبزادۂ خودشان جناب مولانا شاہ رضا علی کاکوروی و دیگر حضرت مولانا شاہ نظام علی قلندر خواہر زادۂ ایشان کہ عامل کامل بودند و مصنف بحر مواج و منتخب الاسماء وغیرہ و دیگر حضرت مولوی شاہ کرامت علی قلندر کاکوروی سلام اللہ ورضوانہ علیہم اجمعین وافاض علینا فیوضہم وفتوحہم الی یوم الدین ۵

نگاشتہ محمد حبیب حیدر
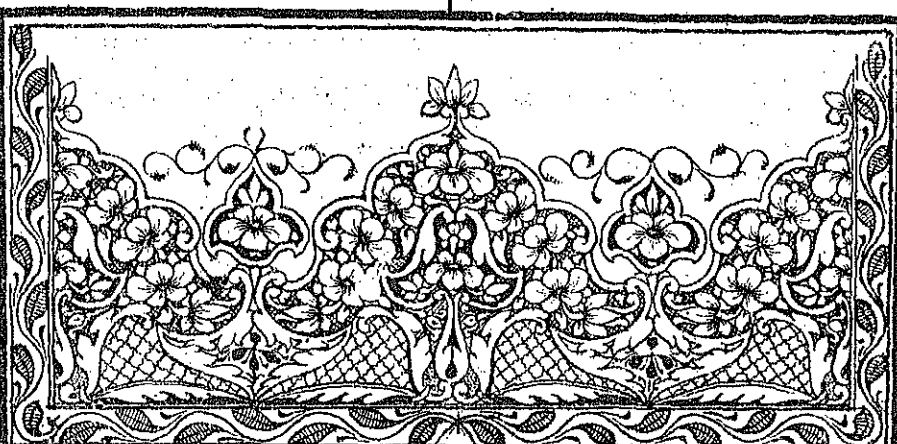
بسم الله الرحمن الرحیم

همه سپاس ثابت است مر خدای را عز وجل که پروردگار عالمیان است در اول هر امر و آخر آن
و در دل و در زبان بمقدار مخلوقات او و بشمار کلام او و بوزن عرش او و راضی شدن او از ان
و بعدد هر جفت و طاق و تر و خشک و بشمار هر چه پیدا کرده است پروردگار ما و پراگنده است
همیشه سپاسی پاک و مبارک آن خدای را که پیدا کرد همه اپس راست گردانید و تقدیر نمود پس
هدایت کرد و بمیرانید و زنده کرد و خندانید و گریانید و نزدیک گردانید و نزدیکتر و مهربانی کرد و رسوا کرد
یکی را و بخورانید و بنوشانید و نیک کرد و بد گردانید و باز داشت بخشش را و بخشش نمود آن خدائی
که بکلمهٔ او قائم است هفت آسمان محکم و استوار و ثابت است کوهها و آرام یافت زمین پس نیست
کسی نا امید از رحمت او و نه ایمن کرده شده از مکر و دور افگندن او و او را از قرب خود و نه از گذرانیدن
حکم او و کار او و نیست کسی تنگی کننده از بندگی او و نه خالی از نعمت او پس اوست ستایش کرده شده
بسبب آنکه مهربانی کرد از عطا و نعمت و شکر کرده شده است بسبب چیزیکه باز داشت از بلا و محنت
بیشتر درود بر نبی وی محمد مصطفی که هر که متابعت وی کند بانچه که آورده است راه یابد و هر که
روی گرداند از و گمراه شود و هلاک پیغمبری که راست گوینده و تصدیق کرده شده و زاهد است
در دنیا و جوینده و خواهنده است مرتبهٔ بلند را و برگزیده است از همه مخلوقات پروردگار

وچیده است از همه آفریدگان آنکه آمد دین به تشریعت آوردن وحی و دروغ شد باطل بسبب پیدا شدن او و روشن شد زمین بنور او پس ازان درود تمام و برکتهای پاک و مبارک باد و دوم باد بر پاکان از آل و اصحاب او و بر پس روندگان ایشان به نیکی که نیکوترین مردمان اند در کردار و راست ترین در گفتار و راه رفتن و رسیدن بسوی او پس ترزاری ما و دعا و باز گشتن ما بسوی خداست که پروردگار ما و پیدا کننده ما و روزی دهنده ما و خوراننده ما و نوشاننده ما فائده دهنده ما و نگاهدارنده ما از آفات و زنده کننده ما و بازدارنده ماست از همه چیز که ایذا دهد ما را و اندوهگین کند همه این نعمتها بسبب مهربانگی و فضل و منت اوست و به نگاهبانی کردن همیشه در قول و فعل و نهان و آشکارا و سختی و فراخی و نرمی و درشتی بدرستی که او کننده است هر چیزی را که خواهد و حکم کننده است هر چیزی را که خواهد داناست بهر چه پوشیده است و آگاه است بر همه حالها و کارها از لغزشها و گناهان و طاعتها شنونده است آوازها را قبول کننده است دعاها را امر چیزیرا که خواهد هر کسی را که خواست بی کشاکش و بازگردانیدن از کسی اما بعد از حمد و صلوة می گویم که نعمتهای خدا بر من بسیار است و متواتر در شب و روز و هر ساعت و هر لحظه در همه حالت چنانکه فرمود عز و جل وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا ای اگر شمار کنید نعمت خدا را نتوانید شمردن آنرا و قوله تعالی وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ای هر چه باشماست از نعمت پس از طرف خداست پس طاقت نیست مرا و نه دل و زبان را در شمردن آنها و در نمیرسد شمردن و ضبط نمی تواند کرد آنرا عقلها و ذهنها و شمار نمی تواند کرد آنرا دل و بیان نتواند کرد آنرا زبان پس از جمله آنچه که قادر گردانید حق تعالی از تعبیر کردن آن نعمتها زبان را و پیدا کردن سخن و معنی را و بر نوشتن آنها انگشتان را سخنانی است که بیرون آمد و ظاهر شد مرا از فتوح غیب پس فرود آمد در دل و بر گردانید جای دل الیستر بیرون آورد آن سخنها را راستی حال پس متولی شد پدید کردن آنرا لطف منان و رحمت آن در قالب گفتار راست و برای نمودن میانه راه مر خواستگان حق و طالبان او را پس از جمله آن سخنها اینست

مقاله اول - فرمود رضی الله عنه و ارضاه ضرور است مر هر مؤمن را از سه چیز

در تمام احوال او یکی امر حق تعالی که بجای آرد دوم نهی او که بپرهیزد از آن سوم قضا و قدر که
راضی باشد بدان پس کمتر حال مؤمن آنکه خالی نباشد در همه احوال از این هر سه پس میباید که لازم گرداند
قصد کردن این سه دل خود را و حکایت کند با اینها نفس او کار کند و بگیرد جوارح را با اینها در همه احوال خود

مقالهٔ دوم فرمود رضی الله عنه متابعت کنید سنت را و بدعت نکنید و فرمانبرداری
کنید خدا و رسول را و بیرون میائید از حکم ایشان و یگانه دانید خدا را و دوگانی نیارید و منزه
دارید حق را و تهمت منهید بروی و یقین آرید بدین و شک نکنید و صبر کنید بر بلاها و بی صبری
و جزع نکنید و ثابت مانید و نگریزید و سوال کنید از خدا و ملول نشوید از آن و منتظر و نگهبان
باشید تا وقت اجابت و عطا و نا امید مشوید و با هم برادر و دوست باشید و دشمن مباشید
یکدیگر را و جمع شوید بر عبادت و متفرق مشوید و با هم دوستی و محبت دارید بغض مدارید و پاک
بسیار شوید از گناهان و بگناهان ریمناک و آلوده مشوید و بطاعت پروردگار خود آراسته شوید و از در
خداوند خود دور نشوید و از روی آوردن بدو روی نگردانید و بتوبه تاخیر نکنید و از عذر کردن
بطرف پروردگار خود در ساعات شب و روز ملول نشوید پس شاید که مهربانی کرده شوید و نیک
و از آتش دوزخ دور کرده شوید و در بهشت نعمت داده شوید و بسوی خدا واصل شوید و بناز و نعمت
و شکستن تکبرها در دار السلام مشغول شوید و برین عیش و نعمت همیشه باشید و بر اسپان گزیده سوار
شوید و بحور عین و انواع خوشبوها و بآواز کنیزکان سرودگوی با آن نغمها خوش حال شوید
و با انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان بمراتب بلند برداشته شوید

مقالهٔ سوم فرمود رضی الله عنه چون مبتلا گردانیده شود بنده به بلا حرکت میکند اولاً در خلاص
نفس خود بحول و قوت خود پس اگر خلاص نشد از آن یاری جست از غیر خود از خلق همچو بادشاهان
و خداوندان دولت و دنیاداران و مالداران و طبیبان در بلیه امراض و دردها پس اگر نیافت در یاری
خواستن خلاصی خویش رجوع میکند درین وقت بسوی پروردگار خود بدعا و زاری و حمد و ثنا و عادت
آدمی آنست که مادام که می یابد نزد خود یاری دادن خود را رجوع نمیکند بسوی خلق و مادامیکه می یابد

نزد خلق یاری را رجوع نمیکند بطرف پروردگار پس چون نیافت نزد خدا یاری را ای خدا الیش یاری نداد
ورا زمی افتد پیش پروردگار همیشه کننده درخواست و دعا و زاری و حمد و محتاجگی با ترس از قهر او و امید
از لطف او بیشتر عاجز میگرداند خدای تعالی او را از دعا و اجابت نمیکند آنرا تا آنکه گسسته میشود
از همه اسباب پس درین هنگام جاری میشود درو تقدیر الهی و میکند درو تقدیر کار خود را پس نیست
و فانی میگردد از همه اسباب و حرکات و باقی میماند روح فقط پس نمی بیند مگر فعل خدا و میگردد صاحب
یقین و توحید بحکم اضطرار و تعین میکند باینکه نیست فاعل در حقیقت جز خدا و نه جنبانندہ و آرام
دهنده جز خدا و نیست نیکی و بدی و نه زیان و نه سود و نه دادن و نه منع کردن و نکشادن و نه بستن
و نه مردن و نه زیستن و نه عزت و نه خواری و نه توانگری و محتاجگی مگر بدست خدا پس میگردد
بنده درین وقت در قضا و قدر همچو بچه شیرخوار در دست دایه و همچو مرده در دست شوینده و گوی
پیش چوگان سوار گردانیده میشود بنده از حالے بحالے و صفتے بصفتے و نیست حرکت و اختیار
و تدبیر در وی نه در ذات خود و نه ذات غیر پس آن بنده غائب ست در فعل مولی خود و نمی بیند
جز خداوند خود و فعل او و نمی شنود و نمی فهمد از غیر حق اگر بیند چیزے را می بیند از جهت آنکه صنعت
اوست و اگر میشنود و می فهمد کلامی و معنی را پس هر کلام حق را می شنود و معلوم وی را میدانند و بنعمت
خدا متنعم میگردد و بنزدیکی وی سعید میشود و بنزدیک گردانیدن حق او را آراسته و پیراسته میگردد
و بوعده وی در دنیا و آخرت خوش میشود و آرام گیرد و بذکر وے اطمینان می یابد و بسخن وی انس میگیرد
و از غیر او تعالی وحشت ناک میشود و میگریزد و بسوی ذکر او پناه می آرد و میل میکند و بروی عهدی تعالی
اعتماد میکند و استوار میدارد و بروی توکل کند و بنور معرفت او راه راست یابد و پیراهن پوشد و جا
و بر علمهای غریب او مطلع شود بر اسرار قدرت او مشرف شود و از خدا بشنود و یاد دارد پس برین نعمتها ثنا و حمد گوید و شکر و دعا

مقاله چهارم فرمود رضی الله عنه وقتیکه بمیری تو از خلق گفته میشود مر ترا در حضرت حق
رحمك الله ای رحمت کناد ترا حق تعالی واماتك عن الهوی و بمیراند ترا از هوای نفس و چون
بمیری از هوای نفس خود گفته شود مر ترا رحمك الله واماتك عن ارادتك ومناك ای

رحم کند ترا خدای تعالی و بمیراند ترا از اراده و خواهش و آرزوهای تو و چون بمیری تو از ارادهٔ خود
گفته میشود ترا رَحِمَكَ اللّٰهُ وَاَحْيَاكَ ای رحمت کند ترا خدا و زنده و باقی گرداند ترا پس درین
هنگام زنده گردانیده میشوی زندگانی که نیست مرگ پس وے و توانگر کرده میشوی توانگری که نیست
درویشی بعد آن و داده میشوی دادنی که نیست منع پس وی و شاد کرده میشوی بشادیئے که نیست
غم و سختی بعد آن و ناز و نعمت داده میشوی که نیست محنت و بدی بعد آن و دانا نیده میشوی دانشی
که نیست نادانی بعد آن و امن داده میشوی امنے که نیست خوف بعد آن و سعید کرده شوی پس
بدبخت نکرده شوی و عزت داده شوی پس از آن خوار نکرده شوی و قریب کرده شوی پس دور
نکرده شوی از درگاه او و برداشته شوی پس انداخته نشوی و بزرگ گردانیده شوی پس خوار و حقیر
گردانیده نشوی و پاک گردانیده شوی پس ناپاک گردانیده نشوی پس ثابت میگردد در تو آرزوها
از تو مراد مردمان برآید و صدق شود در حق تو سخنها پس میشوی کبریت احمر و نزدیک نیستی تو که
دیده شوی و میشوی گرامی که مانند نداری و یگانه که شریک داشته نشوی و بے مانندی که همجنس
داشته نشوی و فرد الفرد و وتر الوتر و غیب الغیب و سر السر پس درین هنگام شوی تو وارث همه
پیغامبران و صدیقان و بتو ختم شود ولایت و بسوی تو بیایند ابدال و بهمت تو دور کرده شود
اندوهها و ببرکت دعای تو آب داده شود خلق را و رویانیده شود کشتها و بامداد تو دفع کرده شود
بلا و محنتها از خاص و عام و از خداوندان سرحدها که درمیان اهل اسلام و اهل حرب واقع ست و از
چرانندگان مواشی و از رعیتها و از پیشوایان قوم و از سائر مخلوقات پس میشوی تو شحنهٔ شهرها
و بندگان پس میروند بجهت فیض بسوی تو پایهای مردم نشیبانی و کوچ و دراز میگردد بسوی تو دستها
بباختن و دادن اموال و خدمت کردن بحکم خالق اشیا در همه احوال و گویا میشود بسوی تو زبانها
بستودن خوب و ثنا کردن بهتر در همه مکانها و مختلف نگردد بخوبی و بزرگی تو زمان دو کس از
اهل ایمان اسے بهترین شخصے که سکونت کرده بپایانها و گردید برآمده آبادانیها
این نعمت ها و کرامتها فضل و مهربانی خداست و خدا صاحب فضل بزرگ ست

مقاله پنجم فرمود رضی الله عنه وقتیکه ببینی تو دنیا را بدستهای صاحبان دنیا با آرایش
ومتاعهای باطل او ومکر و فریب او و بلاهای او که زهر قاتل اند با نرمی سودن ظاهر او وسختی باطن او
وزود هلاک کردن او مر کسی را که سود او را و فریفته شد بوی و بیخبر شد از سختی او وحادثهای او که با اهل
وی ست وشکستن پیمان خود را پس باش همچو کسی که دید شخصی را بر بلندی در قضای حاجت نشیند
در حالیکه ظاهر ست اندام نهانی او و دمنده است بوی بد او پس بدرستی که می پوشی چشم خود را از اندام
نهانی و بند میسازی بروی بینی خود را از بوی بد وگندگی او پس همچنین باش در حق دنیا وقتیکه ببینی
آنرا بپوش چشم را از دیدن آرایش او و ببند راه را بر بینی از آنچه می دمد از بد بوهای ناخوش
شهوات ولذات تا نجات یابی از دنیا وآفت آن و برسد بسوی تو قسمت تو از دنیا و حال آنکه
گوارا کرده شده است نصیب تو گفت خدای تعالی مر نبی را محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لا تمدن
عینیك الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربك خیر وابقی ای دراز مکن
هر دو چشمهای خود را بسوی چیزیکه بهره مند گردانیدیم بدان چیز اصناف کافران را و داده ایم ایشانرا
آرایش وتازگی زندگانی دنیا را تا در فتنه نهیم ایشانرا در وی وروزی پروردگار تو بهتر و باینده است
مقاله ششم. فرمود رضی الله عنه فانی شو از خلق بحکم خدا واز هوای نفس خود بامر او
واز اراده خود بفعل او و درین هنگام صالح شوی اینکه باشی تو ظرف مر علم خدای را پس
نشان فانی شدن تو از خلق خدا انقطاع تست از ایشان واز آمد و شد و بازگشتن بسوی
ایشان و ناامید شدن از آنچه در دست ایشان ست ونشان فانی شدن تو از هوای نفس
گذاشتن طلب کسب ست و ناآویختن بسبب در کشیدن فائده و دفع ضرر پس جنبش نکنی تو در خود
بتدبیر خود وتکیه نکنی بر دانش وتدبیر خود برای خود و دفع نکنی از خود ضرر خود را و مدد نه دهی نفس را
بتدبیر بلکه سپرد کن همه را بر خدا زیرا که حق تعالی بخود گرفته است همه کارها را نخست پس بخود میگیرد
آنرا سپس چنانچه بود آن همه سپرده شده بسوی وی در حال ناپدید بودن تو در رحم و بودن تو
شیر خواره نوزاده در گهواره ونشان فنای تو از اراده بمشاهده فعل خدا اینکه نخواهی هیچ مرادی را

هرگز نباشد مر ترا غرضی و باقی نماند مر ترا حاجت و مطلبی زیرا که تو نمی خواهی با خواست خدای تعالی
جز خواست او را بلکه جاری میشود فعل خدا در تو پس باشی تو عین اراده خدا و فعل او و باشی تو ساکن جوارح
آرمیده دل کشاده سینه روشن روی آباد درون بی نیاز از همه چیز نیز و در کار آنها میگرداند ترا دست قدرت
و میخواند ترا زبان ازل و می آموزاند ترا پروردگار عالم و دین و می پوشاند ترا خلعتهای نور و حلّهای
معرفت و فرود می آرد ترا در منازل مردمانیکه گذشته اند از اهل علم پس باشی تو شکسته همیشه پس ثابت
نمی ماند در تو شهوت و نه اراده مثل ظرفیکه رخنه شده نمی ایستد در وی آب و مانند آن و تیرگی و دور
میشوی از اخلاق بشریت پس قبول نمیکند باطن تو هیچ چیز را جز اراده خدا درین هنگام نسبت
کرده شود بسوی تو پیدا کردن خلق و پاره کردن عادات پس دیده میشود آن فعل و تصرف از تو
در ظاهر عقل و حکم وی حالانکه آن فعل خداست و اراده او در نظر علم پس داخل کرده میشوی درین وقت
در گروه المنکسرة قلوبهم ای کسانیکه شکسته است قلوب شان و اراده بشریت ایشان و زائل
کرده شده است از او شان شهوات طبعی پس از سر نو گرفته شده برای ایشان اراده ربانی و خواهشهای
روزمره چنانچه گفته است پیغمبر صلی الله علیه وسلم حبّب الیّ من دنیاکم ثلث الطیب و النساء و
جعلت قرة عینی فی الصلوٰة ای دوست گردانیده شده است بسوی من از دنیای شما سه چیز یکی
بوی خوش و دیگری زنان و گردانیده شده است شادی و خوشی چشم در نماز پس نسبت کرده شد
بسوی آنحضرت بعد از انکه بر آمد از ان محبت و زائل شد از و آن محبت برای آنکه راست و ثابت شود
آنچه که بیان کردم و گذشت و گفت خدای تعالی انا عند المنکسرة قلوبهم لاجلی ای من نزد
کسانی ام که دل ایشان شکسته است برای من پس خدای تعالی نمی باشد نزد تو تا آنکه شکسته شود
همه وجود تو و هوای نفس و اراده تو پس چون شکست همه و ثابت نماند در تو هیچ چیز و صلاحیت
نداری هیچ چیز را جز خدا پیدا کند ترا برای خود و میگرداند در تو اراده را پس اراده میکنی بآن اراده
و چون یافته شوی دران اراده که پیدا شده است در تو می شکند آنرا نیز پروردگار بسبب وجود
و هستی تو فی الجمله دران پس میشوی شکسته دل همیشه و او تعالی همیشه نو پیدا میکند در تو اراده را

پستر زائل میکند آنرا وقت شمهٔ هستی تو دران همچنین بنده هر بار می میرد تا آنکه برسد نوشتهٔ
وقت خود را پس حاصل میشود درین هنگام بقای خدای تعالی پس اینست حقیقت معنی انا
عند المنکسرة قلوبهم لاجلی و معنی سخن ما گفتم نزدیک هستی تو دران اراده میل و آرام تست دران
گفته است خدای تعالی در بعض احادیث که ذکر میکند پیغمبر آنرا از وی لا یزال عبدی المومن
یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصره
و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها همیشه است بندهٔ مومن که نزدیکی میجوید بسوی من
بنوافل عبادات تا آنکه دوست میدارم او را پس چون دوست داشتیم او را میباشم شنوائی آن که
میشنود بآن و بینائی آن که می بیند بآن و دست آن که میگیرد بآن و پای آن که میرود بآن و در
لفظ دیگر باین طور آمده فبی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی یفعل ای پس بمن می شنود
و بمن می بیند و بمن میگیرد و بمن می فهمد و این حال نمی باشد مگر در فنا پس چون فانی شوی از خود
و از خلق و خلق نیست مگر نیک و بد و همچنین تو نیکی و بدی پس چون امید نداری نیکی ایشان را
و نترسی بدی ایشان را باقی ماند خدا محض چنانکه بود همیشه از وجود خلق و در تقدیر خدا هم نیکی ست
و هم بدی پس ایمن گرداند نیز از شر خود و غرق گرداند ترا در دریاهای نیکی خود که تقدیر کرده است و
میشوی تو ظرف مر هر نیکی را و چشمه مر هر نعمت و خوشی و آراستگی و روشنائی و ایمنی و آرام را پس
همین فنا آرزوی و مطلوب و منتهی طالبان ست و بازگشت سیر اولیا را و فنای استقامتی است
که طلب کرده آنرا کسانیکه گذشته اند از اولیا و ابدال مراد ایشان آنست که فانی میشوند از اراده خود
متبدل شود ارادهٔ ایشان بارادهٔ حق پس اراده کنند بارادهٔ حق همیشه تا وقت وفات پس بجهت
مسمی شدند بابدال گناه ایشان شریک گردانیدن ارادهٔ حق را بارادهٔ خود ست بر سبیل سهو
و فراموشی و غلبهٔ حال و دهشت پس در می یابد ایشان را خدای تعالی بفضل خود به بیدار هوشیاری
و باز میگرداند از ان غفلت پس استغفار میکنند خدا را زیرا چه نیست کسے معصوم از اراده
و شریک کردن ارادهٔ حق را بارادهٔ خود جز ملائکه پس ملائکه معصوم اند از اراده و پیغمبران

از هوای نفس و باقی خلق از جن وانس که تکلیف داده شدند بشرع معصوم نیستند ازان هر دو جز آنکه اولیا محفوظ اند از هوای نفس و ابدال از اراده و معصوم نیستند ازان زیراچه جائز ست در حق ایشان میل بهوا و اراده در وقت غفلت و غلبهٔ حال پستر در میگیرد ایشانرا خدای تعالی به بیداری بسبب مهربانی خود

مقاله هفتم- فرمود رضی الله عنه بیرون آئی از هوای نفس خود و یکسو شو ازان و بیکار شو از ملک هستی خود و بسپار جمله را بسوی خدا پس باش دربان خدای تعالی بر در دل خود و بجا آر امر او را در آوردن درانچه که امر میکند ترا در در آوردن آن در دل و پرهیز ازانچه که نهی کرده ست ترا از در آمدن آن پس منه در آر هوای نفس را در قلب خود بعد ازانکه بر آمده ست ازان بیرون کردن هوای نفس از دل مخالفت و عدم متابعت اوست در جمله احوال و داخل کردن او را در دل متابعت و موفقت اوست پس خواست مکن هیچ خواستے جز خواست خدا و ارادهٔ تو جز ارادهٔ خدا آرزو ست و آرزو هوا داری احمقان ست و افتادن درین سبب مرگ و هلاک تست و افتادن از نظر رحمت حق و پردهٔ تست از شهود حق نگاه دار همیشه امر خدا را و پرهیز از نهی او و بسپار همیشه بسوی او تقدیر او را و شریک مگردان او را بچیزے از خلق او پس خواست تو و هوای نفس تو و شهوات تو همه مخلوق اوست باید که خواست نکنی و هوای و شهوات نداری تا نشوی مشرک بخدا گفت خدا عزوجل فَمَنْ كَانَ يَرْجُوْا لِقَاءَ رَبِّهٖ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَّلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهٖۤ اَحَدًا ای هر که امیدوار و لقای پروردگار خود را پس باید که عمل بکند عمل نیک و شریک نگرداند در عبادت پروردگار خود هیچ یکے را نیست شرک عبادت بتان فقط بلکه شرک متابعت تست مر هوای نفس را و اختیار کردن تو با پروردگار خود چیزے را که سوای اوست از دنیا و انچه در وست و از آخرت و انچه در وست پس انچه سوای اوست غیر اوست چون میل کردی بسوی غیر او هر آینه شریک ساختی باو غیر او را پس پرهیز کن و میل مکن بغیر حق و بترس و امین مشو و غافل مشو تا آرام کنی با سوای او [illegible] مکن بسوی نفس خود حالے و مقامے را و دعوی مکن چیزے را ازان حال و مقام پس اگر داده شوی حالے و قائم کرده شوی در مقامی یا مطلع کرده شوی بر پوشیده خبر نکنی بهیچ یکے خبرے را ازان حال و مقام زیراچه خدای تعالی هر روز در کار ست

در تغیر و تبدیل نمودن احوال و صفات وا و حائل ست درمیان مرد و دل او پس نشاید کرد و گردانند ترا از انچه
خبر داده بدان و تغیر دهد ترا از انچه خیال کرده ثبات و بقای او را پس شرمنده شوی نزد شخصیکه خبر داده او را
ازان بلکه نگاهدار آنرا در باطن خود و متجاوز مگردان بسوی غیر خود پس اگر یافته شود ثبات و بقا مر آنرا بدانی
بخشش ست و شکر کنی و درخواست توفیق شکر کنی و زیادتی دران و اگر هست غیر ثابت بقای میباشد
در روز زیادتی علم و معرفت و زیادتی نور و بیداری و هوشیاری گفته است خدای تعالی ما ننسخ من اٰیة
او ننسها نأت بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شیٔ قدیر ای منسوخ میگردانیم آیتی را یا
فراموش میسازیم او را می آریم بهتر ازان یا برابر آن آیا نمیدانی که خدا بر همه چیز قادرست پس عاجز مدان
خدا را در قدرت او و تهمت مکن در تقدیر و تدبیر او و شک مکن در وعده او پس باید که باشد ترا با
رسول خدا علیه السلام خصلتی نیک نسخ کرده شد آیا تها و سورتهای که فرود آمده بود برو و کار کرده شده بود
بدان و خوانده شده بود در محرابها و نوشته شده بود در مصحفها و برداشته و تغیر داده شده و ثابت کرده شد
بجای آن غیر آنها و نقل کرده شده بسوی غیر آنها این در ظاهر شرع ست اما تغیر در باطن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و در علم و حال وی که میان وی و خداست میفرماید آنحضرت انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله
فی کل یوم سبعین مرة ای بدرستیکه شان اینست که پرده کرده میشود بر دل من پس طلب آمرزش
میخواهم از خدا هر روز هفتاد مرتبه و روایت کرده شده مائة مرة ای صد مرتبه و بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که نقل کرده میشد از حالتی بسوی حالتی دیگر و بدل کرده میشد بدیگر و برده میشد آنحضرت صلعم بدان
در منازل قرب و میدان غیب و تغیر کرده میشد بروی خلعتهای انوار پس ظاهر میشد حالت نخستین نزدیک ظهور
حالت دوم که متصل ست او را بمنزلۀ تاریکی و نقصان و مشابه تقصیر و سستی در حفظ حدود باعتبار علو مقام
پس تفهیم کرده میشد آنحضرت را استغفار زیرا که استغفار بهتر حال بنده ست و همچنین اظهار توبه در جمیع
احوال زیرا چه در وا اقرارست بگناه و قصور خود و توبه و استغفار هر دو صفت بنده ست در همه احوال و آن میراث و
وراثت ست از پدر آدمیان آدم علیه السلام وقتیکه عارض شد صفای حال او را تاریکی فراموشی عهد و پیمان
لطفی و تاریکی اراده همیشه ماندن در بهشت و همسایگی خدای عزوجل و تاریکی خواهش در آمدن فرشتگان بر وے

بتعظیم و سلام و یافته شد آنجا هوای نفس او و شریک کردن خواست خود را با خواست حق تعالی پس شکستگی
یافت بسبب این آن ارادهٔ خلود در بهشت و رفت آن حالت و دور شد آن حکومت پس فرو افتاد آن
مرتبه و تاریک شد آن نورها و تیره شد آن صفا بیشتر آگاهانیده شد آدم علیه السلام و یاد دهانیده شد آن دوست خدا
پس شناسا کرده شد باقرار کردن بگناه و فراموشی و تلقین کرده شد باقرار کردن به گناه و فراموشی و تلقین کرده شد باقرار کردن بگناه
و نقصان پس گفت آدم علیه السلام رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ
الْخٰسِرِیْنَ ای پروردگار ما ستم کردیم ذاتهای خود اگر نه بخشی ما را و نه رحم کنی ما را هر آینه باشیم از زیانکاران
پس آمد او را هدایت و علمهای توبه و معرفتهای آن و مصلحتهائیکه پوشیده بودند در آن آن علوم و معارف
که پوشیده بودند پیش ازین ظاهر نشدند مگر بتوبه و تبدیل کرده شد آن ارادهٔ خلود به ارادهٔ دیگر که موافق
ارادهٔ الهی بود و حالت بنشین بدیگرے و آمد آدم را ولایت کبری و سکونت در دنیا بیشتر در آخرت پس شد
دنیا برای او و فرزندان او منزل و عقبی جای پناه و بازگشت و همیشگی باید که ترا اے مؤمن با
رسول الله صلے الله علیه و سلم و به پدر روے آدم علیه السلام که اصل همه دوستان خدا است
اقتدا در اقرار بقصور و طلب آمرزش در جمیع احوال و اقرار بخواری نفس در ان

مقالهٔ هشتم- فرمود رضی الله عنه چون باشی تو در حالتے اختیار مکن خبر او را نه اعلی را و نه ادنی را تا وقتیکه
باشی بر در پادشاه اختیار مکن در آمدن خانه را تا آنکه در آورده شوی بدرون بجبر نه باختیار مراد میدارم
بجبر امر درشت ناشناسائی بار بار را و قناعت مکن به تنها اذن دادن در در آمدن بجهت روا بودن
انکه آن اذن مکر و حیله باشد از پادشاه لیکن صبر کن تا آنکه بزور در آورده شوی پس در آئی تو خانه را
بجبر محض و فعل پادشاه درین هنگام عذاب نخواهد کرد پادشاه ترا بر فعل خود عارض نمیشود عذابی بسوی
تو مگر بشامت اختیار تو و حرص تو و کم صبری تو و بی ادبی تو بجهت ناراضی شدن تو بحالتیکه قائم کرده شده
دران پس چون حاصل شوی و داخل کرده شوی در خانه پادشاه برین نهج باش سر فرو افگنده فرو کرده
چشم خود نگاه دارنده مر چیزے را که امر کرده شده بدان از خدمت و شغل در خانه در حالیکه طالب
ترقی بسوی مرتبه بالا نباشی گفت خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلے الله علیه و سلم لا تمدان

عینیک الی آخر الآیة چنانکه گذشت پس این کلام ادب دادن ست از جانب خدا مر پیغمبر خود را
در نگاهداشتن احوال باطن و راضی بودن به بخشش باطنی بقول وی تعالی و رزق ربک خیر
وابقی ای آنچه دادیم ترا از نیکی و پیغمبری و علم و قناعت و شکیبائی و بادشاهی دین و جنگ با
کافران بهتر ست از آنچه داده ایم غیر ترا سزاوارتر پس بهتری تمام در نگاهداشت حال ست و خوشنود بودن
بآن و التفات نکردن بسوی غیر خدای تعالی زیرا چه آن حال دیگر که بدان التفات میداری با این
که هست قسمت تو یا قسمت غیر تو یا نیست قسمت کسی بلکه پیدا کرده است آنرا خدای تعالی فتنه
پس اگر هست قسمت تو آن رسیدنی ست بسوی تو خواهی یا نخواهی پس لائق نیست اینکه ظاهر شود از تو
بی ادبی و حرص در طلب او زیرا چه طلب اینچنین ناپسندیده است در حکم عقل و علم و اگر قسمت غیر تست پس
برای چه در رنج می افتی در آن که نخواهی رسید تو آنرا و نخواهد رسید آن بسوی تو هرگز و اگر نیست قسمت
هیچ کسی بلکه آن فتنه است پس چگونه راضی شود عاقل و نیک اندیش اینکه بطلبند برای خود فتنه او بکشند
آنرا برای خود بتحقیق ثابت شد اینکه خیر همه و سلامتی همه در نگاهداشت حال ست چون از درون سراپرده
شوی بسوی بالاخانه پستر بسوی بام خانه پس باش آنچنان که ذکر کردم از نگاهداشت باطن و سر فرو
افگندن و ادب کردن بلکه زیاده شود اینها از تو زیرا که تو نزدیک تری از بادشاه و نزدیک تری بهلاک شدن
بترک اینها پس آرزو مکن رفتن از آن بسوی بالاتر آن و نه بپایان و نه ثبات و بقای آنرا و نه دگرگونه
شدن صفت آن حالانکه تو در آن باشی باین صفت و نباشد مر ترا در آن هیچ اختیار البته زیرا که آن
آرزو ها کفرست مر نعمت را و کفر فرود می آرد بر صاحب خود خواری دنیا و آخرت را پس عمل کن بآنچه ذکر کردم
آنرا همیشه تا ترقی کرده شوی بسوی حالتی که شود برای تو مقام که ایستاده شوی در آن و دور کرده نشوی
پس بدانی درین وقت اینکه آن بخشش ست به نشانها و دلیلها که دلالت کند ثبات آن مقام پس نگاه
میداری آنرا و دور نمیروی از آن احوال مر اولیا راست که متغیر گردند و مقامات مر ابدال راست که متمکن گشته اند
مقالهٔ نهم ـ فرمود رضی الله عنه در کشف و مشاهده در افعال کشاده میشود مر اولیا و ابدال را
از افعال خدا چیزی که غلبه میکند عقلها را و پاره میکنند عادت و رسم را پس آن افعال دو نوع ست

جلال و جمال پس جلال و عظمت می آرند بیم را که قلق دهنده است و ترس را که از جا بر کشیده است و غلبهٔ عظیم بر قلت بچیزیکه ظاهر شود بر اعضا چنانچه روایت کرده شده از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یسمع من صدرہ ازیز کازیز المرجل فی الصلوٰۃ من شدۃ الخوف یعنی بود پیغمبر خدا که شنیده میشد از سینهٔ مبارک او هیچو آواز جوش کردن دیگ در نماز بسبب سختی بیم حق و بسبب چیزیکه میدید از جلال خدا و منکشف میشد برای او از عظمت خدا و مانند این نقل کرده شده است از ابراهیم خلیل اللہ و عمر الفاروق رضی اللہ عنهما و اما مشاهدهٔ جمال پس آن بنسبت تجلی حق ست مردلها را بنورها و سرورها و لطفها و سخنهای لذیذ و حکایتهای انس دهنده و بشارت دادن بخششهای بزرگ و منزلهای عالی و نزدیکی از جناب خود از انچه سرانجام ست که باز گردد کار ایشان بسوی آن و از انچه خشک گشته است از ان قلم از بخششهای ایشان در زمان گذشته از جهت افزودنی دادن و نکوئی کردن از خدای تعالی و ثابت داشتن از جانب حق او شان را در دنیا تا رسیدن وقت و مراد بوقت آن وقت ست که مقدر گشته این ملاطفت و بشارت از حق از برای آنکه از حد در نگذرد ایشانرا محبت از سخت آرزومندی بجناب وی تعالی پس شکسته شود طاقتهای ایشان پس هلاک شوند یا ضعیف شوند از قائم شدن بعبادت تا آنکه بیاید ایشان را الیقین که موت ست بجهت لطف کردن از طرف خود مهربانی نمودن و دارو کردن امراض باطن را و پرورد دلهای ایشان را و نرمی کردن هر آئنه خدای تعالی حکیم و دانا و نرمی کننده است با ایشان بخشاینده و مهربانی نماینده و مهربان ست و ازین جهت که بمشاهدهٔ جمال سرور و بشارت می شود آنکه روایت کرده شده است از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اینکه میفرمود مر بلال را رضی اللہ عنه که مؤذن بود اَرِحْنَا یَا بِلَالُ راحت ده مرا ای بلال یعنی باذان و اقامت تا داخل شوم در نماز برای مشاهده انچه که ذکر کردم از جمال و برای همین گفت آنحضرت جُعلت قرۃ عینی فی الصلوٰۃ گردانیده شد خنکی چشم من در نماز

مقالهٔ دوم - فرمود رضی اللہ عنه نیست متحقق در دائرهٔ تعبّد جز خدا و نفس تو و تو مخاطبی از جانب خدا و نفس مخالف و دشمن خدا است و همه چیز تابع ست مر خدای را و نفس نیز

درحقیقت مخلوق و مملوک خداست و مر او را دعوی کردن و آرزو و شهوت و میل ست با نچه
مناسب طبع اوست پس وقتی که موافقت کنی تو خدا را در مخالفت نفس و دشمنی او باشی تو
برای خدا خصومت کننده بر نفس خود چنانچه گفته ست خدای تعالی مر داؤد علیه السلام را
یا داؤد انا بدّك اللازم فالزم بدّك العبودیة ان یکون لی خصما علی نفسك
ای داؤد من چاره کار و ناگزیر توام پس لازم گیر چاره گیر کار خود را یعنی بگذار نفس را حقیقت
بندگی تو آنست که باشی تو خصومت کننده برای من بر نفس خود پس ثابت شود درین هنگام
دوستی تو خدا را و بندگی تو مر او را می آید ترا ارزقها صافی و گوارا و پاک درحالیکه تو قوی عزیز داشته شده
و چاکری کنند ترا اشیا و بزرگ و مهیب شمارند ترا زیرا که اشیا جمله تابع اند پروردگار خود را و موافق اند
مر او را از انچه که او پیدا کننده و نو پدید آرندهٔ آنهاست و همه اشیا اقرار کننده اند بر بندگی او
گفته ست خدای عز و جل وان من شیٔ الّا یسبّح بحمدہ ولکن لا تفقهون تسبیحهم ای
نیست هیچ چیزے مگر تسبیح میکند خدا را باستایش ولیکن نمی فهمید شما تسبیح ایشان را مراد از
تسبیح آنکه ذکر و بندگی او میکند و گفته ست خدای تعالی وقال لها وللارض ائتیا طوعا او
کرها قالتا اتینا طائعین ای گفت خدا مر آسمان و زمین را بیائید مرا خواه برغبت خواه بکراهت
پس گفتند آمدیم راغب و فرمانبردار پس بندگی همه بندگی در مخالفت نفس و هوای اوست گفته است
خدای تعالی مر داؤد را فلا تتبع الهوٰی فیضلك عن سبیل الله پیروی هوای نفس مکن تا گمراه کند ترا
از راه خدا و نیز گفت وی تعالی مر داؤد را در حدیث قدسی اهجر هواك فانها لا منازع ینازعنی فی
ملکی غیر الهوٰی جدا کن هوای نفس خود را زیرا که نیست هیچ نزاع کننده که نزاع کند مارا در ملک من
جز هوای نفس و حکایت مشهور ست از بایزید بسطامی قدس الله سره هرگاه که دید خدا را در خواب
گفت بایزید مر او را چگونه راه ست بسوی تو یا رب خدایا گفت خدای تعالی بگذار نفس خود را و بیا
پس گفت بایزید بیرون آمدم از نفس خود چنانکه بیرون آورده میشود مار از پوست او پس اکنون
بهتری تمام در دشمن داشتن نفس ست در همه امور و احوال اگر هستی تو در حالت تقوے پس

مخالفت کن نفس را باینکه دور شوی از مال حرام خلق و آنچه شبهه و حرمت داشته باشد و از منتهای ایشان تکیه کردن بر ایشان و اعتماد کردن بر ایشان و بیم داشتن از ایشان و امید داشتن از ایشان و از طمع کردن در آنچه نزد ایشان است از اندک مال دنیاوی پس امید مدار عطای ایشان را بهیچ وجه نه بر سبیل هدیه و نه زکوة و نه صدقه و نه کفاره و نه نذر پس ببر توجه خود را از ایشان از سائر وجوه و اسباب تا آنکه اگر باشد ترا قریبی مالدار آرزو موت او مکن برای اینکه وارث شوی مال او را پس دور شو از خلق و بیرون آی بکوشش و مگردان ایشان را مثل در که باز گردانیده و بسته میشود و خود بخود نمی کشاید و نمی بندد و مثل درختیکه یافته میشود در وی میوه یکبار و بے میوه میگردد بارے دیگر همه احوال خلق بفعل فاعل و تدبیر تدبیر کننده است و آن خدای تعالی ست تا آنکه باشی تو توحید کننده مر پروردگار را و فراموش مکن باوجود آنکه خالق همه اشیا خداست کسب بندگان را تا خلاص شوی از مذهب جبریه و اعتقاد کن که افعال تمام نمیشود بقدرت بندگان بے قدرت خدای تعالی تا آنکه پرستش نکنی ایشان را و فراموش نکنی خدای تعالی را و مگو فعل ایشان به محض قدرت ایشان ست بے قدرت خدا پس کافر شوی و قدری لیکن بگو که افعال بندگان مر خدای راست از روی پیدایش و مر بندگان راست از روی کسب چنانچه آمده است بکسب آنها از شارع برای بیان کردن موضع جزا از ثواب و عذاب فرمان برداری کن امر خدا را در بندگان و خالص کن قسمت خود را از ایشان بامر وی تعالی و تجاوز مکن امر خدای را پس حکم خدا قائم است حکم میکند بر تو و بر ایشان مباش تو حاکم و بودن تو با ایشان بطریق اضافت افعال بوجه استقلال با ایشان قدرت و قدر تاریکی ست پس در آی در تاریکی بچراغ فاصل میان حق و باطل و آن کتاب خدا و سنت رسول اوست صلی اللہ علیه وسلم بیرون مشو از این هر دو پس اگر بگذرد اندیشه در دل تو و یا الهامی یافته شود عرض کن آنرا بر کتاب و سنت اگر بیابی در آن هر دو حرام کردن آن را مثلا الهام کرده شوی بزنا کردن و ربا خوردن یا آمیزش با فاسقان و نافرمانان و جز آن از گناهان پس دفع کن آنرا از دل خود و دور شو از آن و قبول مکن آنرا و عمل منما بر آن و بیقین بدان که آن خطره از شیطان لعین ست

واگر بیابی در کتاب و سنت مباح کردن آن خطره را مثل شهوات مباح از خوردن و نوشیدن و پوشیدن
و جماع کردن پس بگذار آنرا نیز و قبول مکن آنرا و بدان که آن خطره از طرف نفس ست و حیلهای او
و حالانکه بتحقیق که تو امر کرده شده بمخالفت او و دشمنی او و اگر نیابی در کتاب و سنت حرمت و اباحت
آنرا بلکه آن امری ست که نمی فهمی تو حرمت و اباحت آنرا مثلا گفته شود مر ترا که بیا فلان جاے
در باب فلان مرد صالح را و حال آنکه نیست ترا حاجت آنجا و نه بملاقات صالح از جهت بے نیازی تو
ازان مرد بسبب چیزے که داده ست ترا خدای تعالی از نعمت علم و معرفت پس توقف کن درین خاطر
و شتابی مکن بسوی آن پس میگوئی در دل آیا این الهام ست از جانب حق تعالی تا عمل کنم بدان و هنوز
یکبار تامل کردن کفایت مکن بلکه بانتظار اختیار و فعل خدا باش دران باین طور که مکرر شود آن خاطر و امر
کرده شوی برفتن بطرف آن یا نشانیکه ظاهر میشود مر اهل علم را بخدا میفهمند آنرا عقلا از اولیاء الله و کسانیکه
قوت فهم داده شده اند از ابدال و اینکه شتابی نمی باید کرد ترا بسوی آن بجهت آنست که تو نمیدانی عاقبت
آن و چیزیکه باز میگردد این کار بسوی آن و چیزیکه هست دران کار در حالیکه فتنه و هلاک و مکر ست
آن چیز از خدا و امتحان پس صبر کن با آنکه باشد خدای تعالی فاعل در تو پس اختیار تو و چون مجرد
شود فعل بے آمیزش تو و برداشته شوی تو آنجا که در خاطر تو افتاده بود و در وی آرد ترا فتنه میباشی تو
برداشته شده و نگاهداشته شده دران فتنه زیرا که خدای تعالی عذاب نمیکند ترا بر فعل خود و راه نمی یابد
عذاب بسوی تو مگر بسبب وجود تو در شے اگر هستی تو در حالت حقیقت و این حالت ولایت ست پس
مخالفت کن هوای نفس خود را و متابعت کن امر را در همه و متابعت کردن امر بر دو گونه ست یکے آنکه
بگیری از دنیا آنچه قوام بدن نفس ست و ترک کنی حظ او را و ادا کنی فرض را و مشغول شوی بگذاشتن
گناهان آنچه که ظاهر ست ازان و باطن دیگرے آنکه باشد آن چیز بامر باطن و آن امر حق ست که میفرماید
بنده خود را و باز میدارد او را ازان متحقق نمیشود این امر باطن مگر در مباح که نیست در وی حکم در شرع بآن معنی
که نیست آن از قبیل امر واجب و نه از قبیل نهی بلکه آن حکمے ست که فرو گذاشته شده است در وی حکم نهی
و امر گذاشته شده است بنده بتصرف کردن در وی باختیار خود نام نهاده شده آن حکم مباح پس تو

پیدا نکند بنده در وی چیزی را از نزد خود و فعل نه ترک بلکه انتظار کند امر را و چون امر کرده شد بجا آرد پس میگردد
جمیع حرکات و سکنات بنده با امر خدای تعالی آنچه که در شرع حکم اوست پس بامر شرع میکند و آنچه نیست
مر او را حکم در آن پس بامر باطن میکند میگردد درین هنگام بنده ثابت از اهل حقیقت و آنچه نیست
در وی حکم باطن پس کردن وی مجبور فعل آلهی ست و اگر هستی تو در حالت حق الحق و این حالت محو
و فناست و این حالت ابدال ست که شکسته دلان اند برای حق و موحد و عارف اند و صاحب علم
و عقل اند و مهتران کار فرما و شحنهای شهرها اند نگاهبانان خلق و نائبان خدا اند و دوستان جانی وی
و محبان رحمانی و گزیدگان او اند پس پیروی امر درین حالت مخالفت تست خود را و بیزار شدن از حول و قوت
و آنچه نباشد مر ترا اراده و قصد هرگز نه در دنیا و در عقبی پس باشی تو بنده پادشاه نه بنده ملک و بنده امر
و نه بنده هوای همچو طفل با دایه و مرده بدست شوینده و بیمار بی حس بدست طبیب در سوای امر و نهی
مقاله یازدهم - فرمود رضی الله عنه چون انداخته شود در دل تو خواهش نکاح در حالت
محتاجگی و عاجز شوی از برداشتن آن پس صبر کن از آن در حالیکه منتظر هستی کشادگی را از خدا یا
بدور کردن آن شهوت و برکندن آن از تو بقدرت خود که آنرا پیدا کرده هست در تو پس یاری دهد
ترا و نگاهدارد از برداشتن بار آن نیز یا برسانیدن آن بسوی تو بطریق بخشش در حالیکه تهنیت
گفته شده و کفایت کرده شده از بارهای هیچ گرانی در دنیا و رنج در آخرت می نامد ترا خدای تعالی
صابر و شاکر بسبب صبر کردن تو از شهوت و راضی بقسمت خود و زیاده میکند ترا نگاهداشت از معصیت
و توانائی بر طاعت پس اگر هست آن شهوت در قسمت تو میرساند آنرا بسوی تو در آن حالیکه تهنیت کرده شده
و کفایت کرده شده از مؤنت و میگردد صبر شکر و حق تعالی وعده کرده هست شکر کنندگان را بزیادتی در عطا
فرمود لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ۝ ای هرآینه اگر شکر کنید زیاده کنم
شما را و اگر کفران نعمت کنید پس بدرستیکه عذاب کردن من سخت تر ست و اگر آن شهوت نیست قسمت
مر ترا پس بی نیازی از آن برکندن از دل ست اگر خواهد نفس یا نخواهد حاصل آنکه لازم گیر صبر را و مخالفت
کن هوای نفس را و دست در گردن ارادهٔ امر او راضی باش بقضا و امید وار به این دو صفت که

فضل وعطا ست و بتحقیق گفته است خدای تعالی إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ
أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ جز این نیست که داده می شوند صبر کنندگان مزد ایشان بے شمار
مقالہ دوازدہم ـ فرمود رضی اللہ عنہ چون بدہد ترا خدای تعالی مالے را پس بازمانی بسبب محبت
مال از بندگی خدا باز دارد ترا بسبب آن مال از خود در دنیا و آخرت و بسا باشد که سلب کند از تو مال را و
تغیر و بدتر او فقیر گرداند ترا بجهت سزا دادن ترا از جهت مشغول شدن تو بسبب نعمت از منعم و اگر مشغول
شوی بعبادت خدای تعالی از مال بگرداند آن مال را برائے تو بخشش و کم نکند از تو یک حبه را
باشد مال خادم تو و تو خادم مولی باشی پس عیش کنی در دنیا ناز و نعمت داده شده و در آخرت
گرامی داشته شده و خوش داشته شده در جنة الماوی با صدیقان و شهیدان و صالحان
مقالہ سیزدہم ـ فرمود رضی اللہ عنہ اختیار مکن کشیدن نعمتها را و نه دور کردن بلاها را پس نعمتها
رسیده است بتو اگر هست در قسمت تو خواهی طلب کنی آنرا یا ناخوش داری آنرا و همچنین بلاها فرود آینده است
بتو اگر هست نصیب تو و حکم کرده شده بر تو برابر است که مکروه داری آنرا یا دفع کنی آنرا از خود بدعا یا صبر کنی و
بزور جلدی کنی برای خوشنودی پروردگار بلکه بسپار در همه بوی تا بکند کار خود در تو پس اگر باشد نعمتها
مشغول شو بشکر و اگر باشد بلاها مشغول شو بصبر تا بزور صبر کردن و یا بموافقت کردن و راضی بودن
یا بلذت گرفتن ببلایا نیست و فانی شدن در ان براندازه انچه داده میشوی از حالتها و نقل کرده میشوی
در ان بجائے و سیر کنانیده میشوی در منازل در راه خداوندے که امر کرده شده بطاعت و دوستی او تا
برسی بجماعت ملائکه پس قائم کرده شوی در مقام کسانیکه گذشته اند از صدیقان و شهیدان و صالحان
و مراد میدارم از ان بقرب خدائے بزرگ و تا معاینه کنی مقام مردمانے را که گذشته اند بسوی بادشاه
و از درگاه او نزدیک شده اند و یافته اند نزد او هر نعمت و نصیب کامل را و خوشی و امن و بزرگی و راه
روشن را بگذار بلا را تا زیارت کنند ترا و خالی شو از راه او و بایست بدعای خود در روی آن و جزع مکن
از آمدن و نزدیک شدن او پس نیست آتش او بزرگتر از آتش جهنم و زبانه او و بتحقیق ثابت شده است
از حدیثے که مروی است از بهترین خلق و بهترین کسے که برداشته است او را زمین و سایه کرده است آنرا آسمان

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم گفته است ان نار جهنم تقول للمؤمن جز یا مؤمن فقد اطفأ نورك لهبی ای آتش دوزخ میگوید مر مسلمان را در وقت گذشتن از پل صراط بگذر ای مؤمن تحقیق که فرو میراند نور تو زبانهٔ مرا پس آیا نیست نور مؤمن که اطفا کرد زبانهٔ آتش را در دوزخ و نوریکه همراه بود او را در دنیا آن نور که جدا شد بدوی مطیع و عاصی فرو میراند این نور زبانهٔ بلا را و ساکن گرداند سردی صبر تو و موافقت تو مر مولی را سوزش چیزیکه فرود آمده است از بلا و بتو نزدیک گشته پس بلا نیامده است ترا برای اینکه هلاک کند ترا لیکن می آید ترا تا بیازماید ترا و قوت دهد بینا و یقین را و بشارت دهد ترا باطن او از مولی تو و بمفاخرت کردن مولی بتو گفته است خدای تعالی ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین ونبلوا اخبارکم ای هر آینه مبتلا کردیم شمارا تا آنکه بدانیم جهاد کنندگان را از شما و صبر کنندگان و بیازمائیم چیزیکه خبر دهد از عملهای شما پس چون ثابت شود با حق تعالی ایمان تو و موافقت کنی او را در فعل او بیقین خود همه آن بتوفیق از خدا و فضل و احسان اوست پس باش درین هنگام همیشه صبر کننده و موافقت نماینده و تسلیم نماینده پیدا مکن در حق خود و نه در حق غیر خود حادثه را که بیرون است از امر و نهی پس هرگاه که یافته شود امر خدا گوش بنه و شتابی و جلدی کن و قوت نما و تجنب و آرام مکن و محض تسلیم مباش مر تقدیر و فعل الهی را بلکه در باز طاقت و کوشش خود را تا ادا کنی امر را اگر عاجز شوی تو از ادای امر پس بگیر پناه آوردن بسوی خداوند خود پناه آر بسوی او و زاری و عذر کن و تفتیش کن از سبب عجز خود از ادای امر او و سبب روی گردانیدن خود از شرف یافتن بطاعت او و سبب ادب نگاهداشتن خود از طاعت او و سبب سستی و سبکی خود و سبب تکیه کردن خود بر حول و قدرت خود و سبب نمودن بعمل خود و سبب شریک گردانیدن تو حق را بنفس و هوای خود و بخلق او پس باز گردانید وی تعالی ترا از در خود و معزول ساخت ترا از طاعت خدمت خود و برید از تو مدد توفیق خود و بگردانید از تو روی بزرگ خود و دشمن داشت و خشم گرفت ترا و مشغول گردانید ببلای تو که دنیای تو و هوای تو و آرزوی تو و خواهش تست آیا نمیدانی که این همه بازدارنده اند از خداوند تو و افگننده تست از چشم کسیکه پیدا کرده ترا و پرورش کرده ترا و مالک گردانید ترا مال و بخشید ترا

نعمتها بترس تا مشغول نگرداند ترا از خداوندگار تو غیر خداوند تو هرچه جز مولای تست غیر اوست پس
مگزین بر وی غیر او را زیرا چه او بپیدا کرده است ترا برای عبادت خود ستم مکن بر خود پس اینکه مشغول شوی
بغیر وی از امر وی پس درآرد ترا آتش خود را که فروزینه او آدمیان و سنگها اند پس پشیمان شوی
و نفع نکند پشیمانی و عذر کنی و معذور داشته نشوی و فریاد کنی و فریاد داده نشوی و طلب رضا کنی
و راضی کرده نشوی و طلب کنی باز آمدن را بسوی دنیا تا دریابی و تلافی کنی آنچه فوت شده و نیک کنی
رجوع گردانیده نشوی مهربانی کن نفس خود را و شفقت کن بر وی و استعمال کن اعضا و آلات را
که داده است ترا در طاعت خداوند خود از عقل و ایمان و معرفت و علم و طلب روشنی کن بنورهای این
اشیا در تاریکی حوادث عالم و چنگ زن بامر و نهی و سیر کن بهر دو در راه خداوند خود و بسپار سوای امر و نهی را
بسوی کسیکه پیدا و پدید کرد ترا پس کافر مشو بکسیکه پیدا کرد ترا از گل و تربیت کرد ترا پس ترا از نطفه پس مرد
برابر ساخت ترا مخواه جز امر او و مکروه مدان جز نهی او و قناعت کن از دنیا و آخرت باین مراد که امر است
و مکروه مدان دران هر دو این مکروه را که نهی است پس هر مراد تابع این مراد باشد و هر مکروه تابع این
مکروه باشد چون باشی تو بامر خدا باشند کائنات در امر تو چون ناخوش داری نهی او را بگریزند از تو
مکروه هر کجا که باشی و فرود آئی گفت خدای تعالی در بعض کتب خود یا ابن ادم انا الله لا اله الا انا
اقول لشئ کن فیکون اطعنی اجعلک تقول للشئ کن فیکون ای پسر آدم منم خدا نیست هیچ
خدا جز من میگویم مر چیزی را شو پس میشود اطاعت کن مرا تا بگردانم ترا باین صفت که بگوئی مر شئی را بشود
پس بشود گفت خدای تعالی یا دنیا من خدمنی فاخدمیه و من خدمک فاتعبیه ای دنیا
هر که خدمت کند مرا خدمت کن تو او را و هر که خدمت کند ترا پس در رنج انداز او را پس چون بیاید نهی او
باش گویا که سست کرده شده است بندهای اندام و آرمیده است حواس پوشیده حواس و دیوانه
دل تنگ سینه مرده تن دور گشته هوای نفس ناپدید شده رسمهای بشریت محو شده نشانهای طبیعت
فراموش شده اثر میل تاریک صحن سرا ویران شده بنیاد خالی خانه افتاده سقف خانه نه ادراک نه نشان
پس باید که باشد گوش تو گویا که کر است و بهم بر کری پیدا شده و چشم تو گویا که پرده بسته و نابینای مادرزاد ور شده

ولبهای تو گویا که بر آنها ریش ست و دمیده گیهها و زبان تو گویا که گنگی و کندی ست و دندانهای تو گویا که در انها
جراحت ست پر شده از ریم و درد ها و پراگنده گیها ست و دستهای تو گویا که در انها خشکی و کوتاهی ست از
گرفتن و پایهای تو گویا که در انها اضطراب و لرزه و جراحتها ست و فرج تو گویا که بوی نامردی ست در زاد
و بجز این امر در کار ست و شکم تو گویا که بوی پری و سیری ست و از طعام بی نیازی ست و عقل تو گویا که
تو دیوانه و فاسد و بدن تو گویا که مرده ست و لطافت قبر برداشته شده پس شنیدن و شتابی کردن در امر ست
و نشستن و سستی و نرمی نمودن و کوتاهی کردن در نهی و خود را مرده انگاشتن و معدوم پنداشتن و فانی گردانیدن
در حکم قضا و قدر پس بنوش این شربت را و دارو کن باین دارو غذا کن باین غذا تا گوارا گردانیده شوی
و شفا و عافیت داده شوی از مرضهای گناهان و علتهای هوای نفس بحکم خدای تعالی

مقاله چهاردهم - فرمود رضی الله عنه دعوی مکن حالت این گروه را ای صاحب هوای نفس زیرا که
تو بنده هوائی و ایشان بنده خدا اند میل تو در دنیا ست و میل این گروه در عقبی تو می بینی این جهان را
و ایشان می بینند پروردگار زمین و آسمان را و انس تو بخلق ست و انس این گروه بحق ست و دل تو
آویخته ست بانچه در زمین ست و دلهای گروه بسوی پروردگار عرش ست شکار میکند ترا کسی که می بینی
و ایشان نمی بینند آنرا که تو می بینی بلکه می بینند پیدا کننده اشیا را و دیده نشده و او تعالی رستگاری یافتند
ایشان و حاصل شد نجات و ماندی تو گرو داشته شده بانچه که میخواهی از دنیا و دوست میداری و این
گروه فانی شدند از خلق و هوای نفس و اراده و آرزوی پس رسیدند بسوی قرب پادشاهی پس توفیق
داد ایشان را خدای تعالی بر نهایت چیزیکه طلب داشت از ایشان از طاعت و حمد و ثنا و این همه
افزونی کرم خدا ست میدهد هر کرا میخواهد پس لازم گیرید این او مواظبت کنید بتوفیق از خدا و آسان
گردانیدن از وی بی رنج پس گشت عبادت مر ایشان را بجای جان و خورش و شد دنیا در یوقت
در حق ایشان نعمه و سرور گویا که برای ایشان بهشت ست زیرا که نمی بینند چیزی را از چیزها تا آنکه
می بینند پیش از ان فعل کسی را که پیدا کرده و پدید آورده پس باین قوم ثبات زمین و آسمان ست
و آرام مردگان و زندگان زیرا که گردانیده ایشان را پادشاه مانند میخها در زمین که گسترانیده است

پس هریک از ایشان مثل کوهے ست که ایستاده ست بر جای خود پس یکسو شو از راه
ایشان و برابری مکن کسانے را که مقید نگردانید ند ایشان را از طلب حق پدران و پسران
پس این قوم بهترین مردمان اند که پیدا کرده است پروردگار من و پراگنده کرده در زمین
و منتشر ساخت ایشان را بر ایشان باد سلام خدا و برکات او تا آنکه آسمان و زمین ست
مقالهٔ پانزدهم - فرمود رضی الله عنه دیدم در خواب گویا که من در موضع ام که مانند مسجد ست
و دران قوم اند که از خلق بریده اند پس گفتم اگر باشد مر این قوم را فلان ادب میکند ایشانرا و ارشاد
میکند ایشان را اشاره کردم بلفظ فلان مردے از صالحان پس جمع شدند قوم گرد من پس گفت
یکے از ایشان تو چه چیزی و چه حال داری چرا سخن نمیکنی پس گفتم اگر راضی می شوید مرا برای آنکه
سخن گویم پس گفتم چون منقطع شوید از خلق بسوی حق سوال مکنید از مردم چیزے را بزبانهای خود
و چون گذاشتید این را پس سوال مکنید ایشان را بدلهای خود زیرا چه سوال بدل مثل سوال بزبان
بستر برانید که خدای تعالی در هر آن در کاریست در گردانیدن احوال خلق و تبدیل کردن بلند گردانیدن
مرتبه یکے را و پست ساختن دیگرے را پس گروہے بلند میگرداند مرتبهٔ ایشان را بسوی مکانهای
بلند و گروہے دیگر فرود می افگند ایشان را بسوی اَسْفَلَ السَّافِلِین و ترسانید آن کسانے را که
برداشت بسوی علیین اینکه فرود افگند بسوی اسفل السافلین و امیدوار گردانید ایشان را
بآنکه پاینده و نگاهدارنده ایشان را بر حالیکه ایشان هستند از بلندی مکان و ترسانید آن کسان را
که فرود افگنده ست باسفل السافلین اینکه باقی دارد و همیشه دارد ایشان را بران حال که هستند دران
از فرود افگندن و امیدوار گردانید ایشانرا که بردارد ایشان را بسوی علیین پس بیدار شدم
مقالهٔ شانزدهم - فرمود رضی الله عنه محجوب نشده از فضل خدا و بواسطه رسانیدن از نعمتهای او
مگر بسبب تکیه کردن تو بر خلق و اسباب و کارها و کوششها پس خلق حجاب تواند از خوردن بسبب آن
که کسب ست پس ما و امیکه باشی تو ایستاده با خلق امیدوارنده بخشش ایشان را و فضل ایشان را
و سوال کننده بر ایشان و آمد و رفت کننده بسوی درهای ایشان پس تو شرک آرنده بخدا خلق او را

پس سزا میدہد ترا بمحروم گردانیدن از اکل لبنت کہ آن کسب کردن ست از حلال و بنا پستر چون
توبہ کردی از ایستادن با خلق و از شریک گردانیدن پروردگار خود را بخلق و رجوع کردی تو بکسب
پس میخوری بسبب کسب و اعتماد کنی بر کسب و آرام یابی بروی و فراموش کنی فضل پروردگار را
پس تو شریک آرندۂ نیز لیکن این شرکیست خفی تر از اول پس سزا میدہد ترا خدای تعالی و محجوب
میگرداند ترا از فضل خود و از ہدایت کردن بفضل بیواسطہ چون توبہ کردی ازین و دور کردی شرک را
از میان و برداشتی تکیہ کردن خود را بر کسب و طاقت و توانائی و دیدی تو خدای را کہ او رزاق ست
و سبب سازندہ و آسان کنندہ و قوت دہندہ بر کسب و توفیق دہندہ بر ہمہ نیکیہا یکبار میرساند ترا
بسوی خلق بروجہ سوال کردن از ایشان در حالت بلا و یا در حالت ریاضت دادن یا میرساند ترا
روزی را نزد سوال کردن از وی تعالی و بار دیگر میرساند بے سوال بطریق کسب کہ بمعنی عوض ست
و بار دیگر میرساند از محض فضل خود بے آنکہ بہ بینی واسطہ و سبب را پس باز میگردی از ہمہ بسوی
خدا و می افگنی خود را پیش او پس چون چنین شدی بر میدارد حجاب را میان تو و میان فضل خود
و ابتدا میکند ترا بیواسطہ و خورش میدہد ترا بفضل خود نزد ہر حاجت بر اندازہ آنچہ موافقت کند
حال ترا ہمچو فعل طبیب مہربان و لطف کنندہ و دوست بر بیمار از جہت نگاہداشتن از جانب خود
عز و جل و برای دور داشتن مر ترا از میل کردن بسوی کسیکہ غیر اوست و راضی میگرداند ترا بفضل خود
پس درین ہنگام منقطع می سازد از دل تو ہر خواہش و ہر شہوت و ہر لذت و مطلب و محبوب پس باقی
نمی ماند در دل تو جز ارادہ او پس چون خواہد حق تعالی اینکہ بر آید بسوی تو قسمت ترا کہ چارہ نیست
ترا از گرفتن آن و حالانکہ نیست از رزق و نصیب مر ہیچ کس را از مخلوق جز تو پیدا میکند نزد تو
خواہش آن قسم را و میراند آنرا بسوی تو پس پیوستہ میدارد ترا رسانیدن آن نزد حاجت پستر
توفیق میدہد ترا برای شکر آن و میدانا ند ترا کہ آن روزی از وست و وی تعالی رانندہ اوست بسوی
تو و دہندہ اوست مر ترا پس شکر میگوئی او را درین ہنگام می شناسی و میدانی و زیادہ میکند ترا این
بیرون آمدن از خلق و دور بودن از ان و تہی شدن باطن از ہر چہ جز اوست پستر چون قوی شد علم

و یقین تو و کشادگی سینهٔ تو و نورانیت دل تو و زیاده شد نزدیکی تو از خداوند خود و مرتبه و عزت ترا او
و امین بودن تو نزد او و اهلیت تو مر نگاهداشت اسرار را تعلیم کرده میشوی که کی خواهد آمد ترا قسمت تو
پیش از وقت آمدن او از جهت گرامی داشتن حق تعالی مر ترا و بزرگ داشتن حرمت تو و بجهت فضل و
منت نهادن و راه نمودن از خود گفته است خدای تعالی وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا
صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ای گردانیدیم ما از بنی اسرائیل امامان که راه نمایند بامر ما هر گاه که
صبر کردند و بودند که بآیات ما یقین پیدا داشتند و نیز گفته است وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
سُبُلَنَا ای آن کسانیکه مجاهده کردند در طریق ما هر آینه بنمائیم راه های خود را نیز گفته است وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ تقوی کنید خدا را تعلیم کند شما را خدای تعالی بعد از ان رد کرده میشود بر تو پیدا کردن آن اشیا
پس پیدا میکنی باذن روشن که غبار نیست بران و براهینهای درخشنده مانند آفتاب روشن و سخنان
مزه دار و مزه دار تر از هر مزه و با الهام راست از غیر شبهه صاف کرده شده از خواطر نفس و وسوسه های
شیطان لعین گفته است خدای تعالی در بعض کتابهای خود انا الله الذی لا اله الا انا الی آخره
چنانچه گذشت و بتحقیق کرده است این مرتبه را بسیارے از پیغمبران و اولیاء و خواصها از بنی آدم خود

مقالهٔ هفدهم فرمود رضی الله عنه چون داخل شوی بخدا پس نزدیک کرده شوی از وے
نزدیک گردانیدن وی و توفیق وی و معنی رسیدن بخدا بیرون آمدن تست از خلق و هوای نفس و خواهش
و آرزو و ثابت بودن با فعل حق و ارادت او بے آنکه یافته شود از تو جنبش در تو و نه در خلق او بنفس تو
بلکه بحکم او و امر او و بفعل او تعالی پس این حالت فنا است تعبیر کرده میشود ازین حالت به وصول
و وصول بخدا نیست مثل وصول بسوی یکے از خلق او که عقل عامه آنرا در می یابد و معروف است نیست مثل او
بچیزے و آن شنوا و بینا است بزرگ است پیدا کننده اینکه تشبیه داده شود بمخلوقات او و یا قیاس
کرده شود بساخته او پس رسیدن بخدا معروف است نزد اهل وصول بشناسیدن حق عز و جل
مر ایشان را هر یکے اجدا و انباز نمیکند هر یک را در وصول جزوے مر خدای را عز و جل با هر یک از
پیغمبران و اولیا خود سرّی است از انجا که اطلاع نیست بران هیچ یکے جز او حتے که می باشد

مر مرید را سرے کہ آگاہ نبود بران شیخ او و مر شیخ را سری ست کہ مطلع نیست بران مریدے کہ بہ تحقیق
رسیدہ ہست سیر و سلوک او تا آستانہ در پیروی پس چون برسد مرید حالت شیخ خود را جدا ساختہ میشود
از شیخ و بریدہ میشود از وی پس متولی میشود او را حق تعالی و قطع میکند او را از خلق پس میشود شیخ
مانند دایہ نیست شیرخوارگی بعد دو سال ہمچنین نیست تعلق بخلق بعد دور شدن ہوای نفس و ارادت
شیخ احتیاج بردہ میشود بمرید تا آنکہ در باطنش ہوا و خواست ہست از برای شکستن ہوا و ارادت ولیکن
بعد دور شدن ہر دو پس احتیاج نیست بشیخ زیرا کہ نیست کدورت و ناتمامی و چون رسیدی تو بحق چنانکہ
بیان کردم باش امین ہمیشہ از آنچہ کہ جز او ہست پس نہ بینی جز حق را وجودے قطعاً نہ در زیان رسانیدن
و نہ در سود رسانیدن و نہ در دادن و نہ در نادادن نہ در ترسیدن و نہ در امید داشتن بلکہ خدای تعالی سزاوار است
کہ از عذاب او ترسندہ و از آمرزش وی امیدوار ند پس باش ہمیشہ نگہبان بسوی فعل او چشم دارندہ بسوی
امر او و کار کنندہ بطاعت وی و جدا از ہمہ خلق او چہ در دنیا و چہ در آخرت میاویز دل خود را بچیزے از
خلق او بگردان خلق را ہمہ مقہور مثل مردیکہ گرفتہ است او را پادشاہی کہ بزرگ ہست ملک او و سخت ہست
امر او ترسانیدہ شدہ ہست بر جستن و حملہ کردن او پستر گردانید پادشاہ غل را در گردن او با ہر دو پای وے
و بردار کشید بر درخت صنوبر بر کنار جوے کہ بزرگ ہست موج او و فراخ ہست پہن او و عمیق ہست مغاک او
و سخت ہست روانی او پستر نشست پادشاہ بر کرسی کہ بزرگ ہست قدر او و بسیار ہست ارتفاع او و دور است
جای جستن و رسیدن او و نہادہ شدہ ہست در پہلوی پادشاہ بارہا از نیزہ ہا و تیرہا و پیکانہا و گوناگون سازہای
جنگ و کمانہا از آنچہ نمیرسد اندازہ کردن آنرا جز پادشاہ پس شروع کرد کہ می انداز د بسوی آن مرد بآنچہ
میخواہد ازین سلاح آیا نیکو باشد مر کسے را کہ دید آن مرد مصلوب را کہ بگذارد نظر کردن را بسوی پادشاہ
و بگذارد ترس از و و امید و بترسد از مصلوب و امیدوار دارد از و آیا نیست شخصیکہ چنین کند نام داشتہ شدہ
در حکم عقل بے عقل و بے ادراک دیوانہ حیوان جز آدمی پس پناہ . جو بخدا از کوری بعد بینائی و از قطع شدن
بعد رسیدن و از دوری بر گردانیدن پس از نزدیک آمدن و از گمراہ شدن پس از راہ یافتن و از کفر پس
ایمان پس دنیا مثل جوی بزرگ روان ہست کہ ذکر کردیم آنرا در مثال ہر روز در فزونی آب او ہست و این

زیادتی آب مثل زیادتی شهوتهای بنی آدم و لذتهای ایشان است در دنیا که میرسند آدمیان را از دنیا
و اما تیر باد گوناگون سلاحها مثل بلاهاست که روان میگردد بآن تقدیر بسوی آدمیان پس غالب بر بنی آدم
در دنیا بلاهاست و تیرگیهای زندگانی و دردها و محنتها و آنچه می یابند از نعمتها و لذتها آمیخته شده است
با آفتها چون اعتبار نباید نعمتها را و لذتهارا الا قلیل نعیم آخرت و ربایدکه نیست حیات مگر در آخرت اگر هست
آن یقین دارنده چنانچه فرموده است صلی الله علیه وسلم لا عیش الا عیش الآخرة ای نیست زندگانی
مگر زندگانی آخرت خصوصا این بلاها در حق مؤمن چنانچه فرمود علیه السلام الدنیا سجن المؤمن وجنة
الکافر دنیا زندان مسلمان است و بهشت کافر است و فرمود علیه السلام التقی ملجم مرد پرهیزگار
لگام در دهان کرده شده است باوجود این حدیثها و آنچه که بمشاهده معلوم است چگونه خوانده شود
خوشی و زندگانی در دنیا پس آسایش همه آسایش در بریدن از خلق بسوی خدای است در موافقت
او و انداختن خود را پیش او پس می باشی تو بسبب انقطاع بیرون از دنیا
درین هنگام یافته می شود ناز و وقار از روی مهربانی و آسایش و نرمی و فضل

مقاله هیزدهم ـ فرمود رضی الله عنه گله مکن هرگز بسوی هیچ یکی از آنچه که فرود آورده است
خدای بتو از گزند هر که باشد دوست باشد یا دشمن و تهمت منه پروردگار را در آنچه کرده است در تو و فرود
آورده است بتو از بلا بلکه ظاهر کن نیکی و شکر را پس دروغ گفتن تو بظاهر کردن شکر بی نعمت
نزد تو بهتر است از راست گفتن تو در خبر دادن تو از حال آشکارا کیست آنکه خالی است از نعمت حق
گفته است خدای تعالی وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها پس بسا نعمتی که هست آن نزد تو و تو
نمی شناسی آنرا آرام مگیر بسوی هیچ یکی از خلق و انس مگیر بهیچ یکی و اطلاع مکن هیچ کسی را برآنچه
که تو در آنی بلکه باشد انس تو بخدا و آرام تو بسوی او و گله تو از و بسوی او و مبین سوم را که جز تو و خداست
پس برستیکه شان اینست که نیست بسوی دیگری زیان و نه سود و نه کشیدن سود و نه راندن زیان
و نه عزت و نه خواری و نه برداشتن و نه پست گردانیدن و نه توانگری و نه درویشی و نه جنبانیدن و نه آرام
دادن جمله چیزها پیدا کرده خداست مسخر در دست اوست بحکم و دستوری اوست جاری شدن آنها

هر چیز روان میشود تا رت لیعین نزد خدا و هر چیز نزد وی هست باندازه نیست هیچ پیش کننده
مر چیزی را که پس افگنده وی و نیست کسی پس افگنده مر چیزی را که بیش افگنده است
وی اگر برساند ترا خدای تعالی بزیانی پس نیست کسی کشاینده مر او را جز او و اگر اراده کند ترا
به نیکی پس نیست کسی رد کننده مر فضل او را پس اگر گله کنی از خدا و حال آنکه تو عافیت داده شده
و نزد تو نعمتی از نعمتهاست برای زیادتی و بزور کور گردانیدن خود را از آنچه مر خدا است نزد تو از نعمت و
عافیت بجهت حقارت کردن آن هر دو را خشم میگیرد بر تو خدای تعالی و زائل میکند آن هر دو را از تو و ست
میگرداند شکوه ترا و دو چند میگرداند بلای ترا و سخت میگرداند عذاب ترا و بر میکند وی انداز ترا از نظر عنایت
خود پرهیز کن گله را بگوشتش اگرچه بریده و پاره پاره کرده شود گوشت تو از مقراضها ایاک ایاک دور دار
خود را ثم ایاک بیشتر دور دار خود را الله الله بترس خدا را ثم الله بیشتر بترس خدا را النجاء النجاء
زود بگریز الحذر الحذر پرهیز کن زیراچه بیشتر آنچه فرود می آید به پسر آدم از گوناگون بلاها بسبب
شکوه کردن اوست از پروردگار خود چگونه گله کرده شود از وی حالانکه وی ارحم الراحمین است و
بهترین حکم کنندگان است و گران بار و پوشیده نیست بر وی پوشیدنی و سخت مهربان و لطف کننده است
بر بندگان خود نیست ستم کننده مر ایشان را همچو طبیب حلیم و دوست و شفیق نرم خو نزدیک بدل
آیا تهمت کرده میشود پدر و مادر که شفیق و مهربان اند همیشه گفته است پیغمبر صلی الله علیه وسلم الله
ارحم لعبده من الوالدة علی ولدها ای خدای تعالی مهربان ترست بر بندهٔ خود از مادر بر فرزند خود
نیک ادا ادب ای مسکین بنزد صبر کن وقت بلا اگر ناتوانی از صبر کردن بیشتر صبر کن اگر ناتوانی از
راضی شدن بر بلا و موافقت او و راضی باش و موافقت کن اگر وجود تو هست پس فنا شو وقتیکه
گم کرده شوی ای مقام فنا که گوگرد سرخی کجائی تو و کجا یافته میشوی تو و دیده میشوی آیا نمی شنوی بسوی سخن خدا
عز و جل کتب علیکم القتال وهو کره لکم وعسی ان تکرهوا شيئا وهو خیر لکم وعسی
ان تحبوا شيئا وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون فرض گردانیده شد بر شما
کارزار با کافران و حال آنکه مکروه است مر شما را و نزدیک است اینکه مکروه دانید چیزی را

و حال آنکه بهتر باشد مر شمارا و نزدیک ست اینکه دوست دارید چیزی را و حال آنکه آن بدست مر شمارا خدا میداند و شما نمیدانید بپیچید از تو خدای تعالی علم حقیقت اشیا را و بازداشت ترا ازو پس بے ادبی مکن تا ناخوش داری چیزی را بخود و دوست داری چیزی را بخود بلکه پیروی کن شرع را در همه چیزی که فرود آید بتو اگر هستی تو در حالت تقوی که آن اول قدم ست و متابع امر باش در حالت ولایت و فرو مردن آتش هوا و در مگذر از حد آن و این قدم دوم ست و راضی باش بفعل الٰهی و موافقت کن و فنا شو در حالت ابدالیت و غوثیت و صدیقیت و این نهایت مراتب ست یکسو شو از راه قضا و قدر و بگذار راه او را و دکن نفس و هوای خود را و باز دار زبان خود را از شکایت پس چون بکنی تو این را اگر هست قضا و قدر تو نیک زیاده میگرداند ترا خدای تعالی حیات خوش و مزه و شادی و اگر باشد قضا بد نگاه میدارد حق ترا در طاعت خود درین احوال و دور گرداند از تو ملامت را و غایب کند ترا از خود تا آنکه در میگذرد آن قضا از تو و کوچ کند نزد گذشتن مدت آن چنانکه میگذرد شب و در میکند پرده را از روی روز و میگذرد زمستان پس کشته میشود تابستان این نمونه ایست نزد تو عبرت بگیر بدان پستر در نفس آدمی گناهان و جرمها ست و آلوده کردن ست بانواع گناهان و نافرمانیها و صلاحیت نمیدارد مر همنشینی خدای کریم را مگر پاک از پلیدیهای گناهان و لغزشها و بوسه نمیتواند داد آستانه قدس را مگر پاک از چرک دعاویها چنانچه صلاحیت نمیدارد مر همنشینی پادشاه را مگر پاک از پلیدیها و گوناگون گندگیها و بدبوییها پس بلاها پوشنده و پاک کننده گناهان ست گفت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم حمی یوم کفارة سنة تپ یکروز کفارۂ گناهان یکساله ست

مقالهٔ نوزدهم - فرمود رضی اللہ عنہ چون باشی تو سست ایمان و یقین و وعده کرده شوی بوعده از جانب خدای تعالی وفا کرده میشود وعدهٔ تو و خلاف کرده نمی شود تا زوال نیابد ایمان تو و نرود یقین تو و چون قوی شد ایمان و یقین در دل تو و محکم شوی دران و خطاب کرده شوی بمضمون قول وی تعالی انك اليوم لدينا مكين امين بدرستیکه تو امروز نزد ما خداوند مرتبه و منزلت امانت داری و مکرر شود این خطاب برای تو وقتی بعد وقتی پس

باشی تو از خواص بلکه از خاص الخاص و باقی نماند مر ترا اراده و نه مطلب و نه عملی که عجب کنی بدان و
نه عبادتی که به بینی آنرا از خود و نه قدر و مرتبه که بنگری و خوش شوی تا بالا رود همت تو بسوی آن
پس اکنون شدی تو مثل آوندی رخنه شده که بر جای نمی ماند در وی چیزی روان پس بر جای نمی ماند در تو
هیچ اراده و نه خلق و نه همت بسوی چیزی از چیزها نه در دنیا و نه در آخرت و پاک شوی از هر چه جز او
تعالی است و داده شود ترا رضا از خدا و وعده کرده شوی براضی شدن خدا از تو و لذت داده شوی و
نعمت بفعلهای خدا همه پس درین هنگام وعده کرده میشوی بوعدهٔ چون آرام یابی تو بآن وعده
و یافته شود در تو نشانی از خواهش برده میشوی ازان وعده بسوی وعدهٔ دیگر که بلند تر ازان است
و گردانیده میشوی بسوی وعده شریف تر از اول و عوض داده شوی از وعده اول به بی نیازی۔
ازان و گشاده میشود برای تو درهای معرفت و علوم و مطلع شوی بر کارهای سخت پوشیده و حقیقتهای
حکمت و مصلحتهای نهان کرده شده در رفتن از وعدهٔ اول بوعدهٔ دیگر متصل آن و افزوده می شود
درین هنگام در قدر و مرتبهٔ تو در نگاهداشت حال بیشتر نگاهداشت مقام و افزوده میشود در امانت
ورزیدن تو در نگاهداشت اسرار و افزوده میشود در کشادگی سینه و روشن گردانیدن دل تو و فصاحت
زبان و حکمت بالغه و افزوده میشود در انداختن دوستی الهی بر تو پس گردانیده شوی محبوب همه
خلائق و جن و انس و ما سوای ایشان در دنیا و آخرت و خلق همه تابع خدا است و دوستی خلق داخل
است در دوستی حق چنانچه دشمنی ایشان داخل است در دشمنی وی و همچنین چون رسانیده شوی
درین مقام که نیست مر ترا دران خواهش چیزی البته گردانیده میشود مر ترا خواهش چیزی از چیزها
پس چون ثابت شد خواهش تو مر آن چیز را دور گردانیده میشود آن چیز و معدوم کرده می شود
و برگردانیده می شوی ازان چیز پس داده نمی شود ترا آن مراد در دنیا و عوض داده میشوی ازان
در آخرت بچیزی که می افزاید ترا قرب و قدر و مرتبه بسوی خدای تعالی و بچیزی که سرد و روشن میگردد
و چشم تو در فردوس اعلی و جنة الماوی و اگر هستی تو باین صفت که نمی جوئی آن مراد را و آرزو
نمیکنی و امید نمیداری آنرا و حالانکه تو در سرای دنیائی که آن محل فنا و تکلیفها است بلکه امید تو

درحال بودن تو در دنیا ذات پاک خدای ست که پیدا کرده آنرا د بوجود آورد آنرا و نداو یکی او داد یکی را و فراخ
گردانید زمین را و بلند ساخت آسمانرا زیرا که اوست که باشد مراد و مطلوب و آرزو بسیاست که عوض داده شوی از ان
مراد بچیزی که آن فروتر از ان مرادست یا مانند اوست در دنیا بعد از شکسته شدن دل تو به باز داشتن از ان
مطلوب و مراد و آرزو و بعد ثابت گردانیدن عوض آن در آخرت بران وجهیکه ذکر کردیم و بیان نمودیم

مقاله بستم فرمود رضی الله عنه در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم دع ما یریبک الی
ما لا یریبک بگذار فعلی را که در شک می اندازد ترا که حرام ست یا حلال وقتیکه جمع شود یا چیزی که
در شک نمی اندازد پس اخذ کن بهر نیست که آمیزش نمیکند از شک و شبهه بگذار چیزی را که در شک می اندازد
ترا و اما وقتیکه تنها باشد در شک اندازنده که آمیخته است بران و علامت شک اندازنده آنکه صافی نبود
از بریدن دل خاریدن آن چنانچه آورده ست در خبر الاثم حزاز القلوب گناه برنده دلها است
و در روایت دیگر آمده ست الاثم ما حاك في القلوب ای فعل که در وی بزه است آنست که در وی
گناه ۱۲۵
تردد و خلجانی باشد در دل پس چون فتوی دهند ترا فتوی دهندگان پس فتوی گیر دل خود را و چون
چنین نباشد بکن انچه خواهی و توقف بکن در وی و چشم دار امر باطن را در وی پس اگر امر کرده شوی
بگرفتن او پس بگیر و اگر منع کرده شوی پس باز مان و باید که باشد آن فعل شک اندازنده نزد تو
گویا که نبود و یافته نشده باز گرد بسوی در پروردگار و طلب کن نزد پروردگار خود رزق را اگر ناتوانی
از صبر و موافقت کردن و راضی بودن و فانی شدن زیرا که حق تعالی حاجت ندارد که یاد داده شود
پس نیست او غافل از تو و نه از غیر تو آن خدای تعالی میخوراند کافران و منافقان را و پشت دهندگان
را از وی پس چگونه فراموش کند ترا ای مؤمن موحد روی آرنده بر طاعت او و ایستاده با مر وی
در ساعتهای شب و اطرافهای روز در معنی حدیث وجهی دیگر ست بگذار چیزیکه در دست خلق ست
که وصول آن در شک ست پس مخواه آنرا و میاویز دل خود را با آن و امید مدار از خلق را و مترس از ایشان
و بگیر از فضل خدا و آن چیزیست که در شک نمی اندازد و یقین ست وصول آن ترا پس باید که باشد
مر ترا مطلوب یکی و دهنده یکی و قصد یکی و آن پروردگار تست آنکه پیشانیهای پادشاهان بدست

بدست قدرت اوست و دلهای خلق بدست وی و دلها که امیران بدنها اند و بالهای مردمان هر اوست
عز و جل و خلق وکیلان و امینان اویند و جنبش دستهای ایشان به بخشش کردن مر ترا بحکم او و
جنبش دادن او و امر کردن اوست و باز استادن خلق از عطای تو همچنین ست بزرگ ست
او از هر گوینده و اسألوا الله من فضله ای سوال کنید خدا را از فضل او و گفت عز و جل ان الذین
تدعون من دون الله لا یملکون لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق واعبدوه واشکروا له
بدرستیکه آن کسانیکه میخوانید شما ایشانرا از غیر خدا مالک نیستند آنها مر شمارا هیچ رزقی را پس طلب
دارید نزد خدا رزق را و پرستش کنید مر او را و شکر گوئید مر او را و هم گفته است واذا سألک عبادی
عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان ای چون پرسند ترا بندگان من از من پس
بدرستیکه من نزدیکم قبول میکنم دعا کنندگان را وقتیکه دعا کنند و میخوانند مرا و گفت ادعونی استجب لکم ای دعا کنید مرا قبول کنم
دعای شمارا و گفت ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین ای بدرستیکه خدا است روزی دهنده خداوند قوت استوار
و گفت ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب ای بدرستیکه خدا روزی میدهد هر کسی را که میخواهد بی شمار

مقاله بست و یکم - فرمود رضی الله عنه دیدم ابلیس رانده را در خواب حالانکه من در جماعت
کثیرم پس قصد کردم بکشتن او پس گفت او مرا چرا میکشی مرا و چیست گناه من اگر روان شود
تقدیر به بدی پس قدرت نمیدارم که تغییر دهم آنرا بسوی نیکی و ببرم آنرا بسوی آن و اگر روان شود
به نیکی پس قدرت ندارم که تغییر دهم آنرا و ببرم آنرا بطرف بدی و چه چیز ست بدست من و دیدم
صورت ابلیس را بصورت خنثایان که او را آلت نری و مادگی هر دو باشد و نرم سخن در روی او می بینی و ریزه از در
روی او چند تار موی بود در زیر زنخدان خوار و خرد شکل زشت روی گویا که تبسم میکند در روی من مثل
تبسم مرد غمگین و ترسناک و این خواب شب یکشنبه دوازدهم ذی الحجه بود سال چهار صد و نود و یک

مقاله بست و دوم - فرمود رضی الله عنه همیشه ست حکم الهی بانکه مبتلا گرداند بنده مؤمن
خود را باندازهٔ ایمان وی پس کسیکه بزرگ است ایمان او و بسیار بزرگ است بلاے او و
رسول که مبعوث ست بهدایت خلق بکتاب بلای او بزرگ تر ست از بلای نبی که مبعوث ست بی کتاب

زیرا چه ایمان رسول بزرگ ترست و نبی بلای او بزرگترست از بلای ابدال و بلای ابدال بزرگترست
از بلای ولی هر یکی را براندازهٔ ایمان و یقین اوست و دلیل بران قول نبی صلی الله علیه وسلم ست
انا معاشر الانبیاء اشد الناس بلاء ثم الامثل فالامثل ما گروه پیغمبران سخت ترین مردمانیم
از روی بلا پستر مثل مرتبه شخص بلاست پس همیشه میدارد خدای تعالی بلا را مرین مهتران
بزرگ را تا آنکه باشند همیشه در محل قرب و بیخبر نشوند از بیداری زیرا که وی تعالی دوست میدارد
ایشان را پس ایشان اهل محبت و محبوب خدا اند و محبت همیشه اختیار نمیکنند وری محبوب خود را
پس بلا را بایندهست مر دلهای ایشان را بسوی حق و بندست مر نفسهای ایشان را که باز میدارد
ایشان را از میل کردن بسوی غیر مطلوب ایشان و آرامیدن و مائل شدن بسوی غیر پیدا کننده
ایشان پس چون همیشه شد نزول بلا در حق ایشان میگدازد هواهای ایشان را و شکست میخورد
نفسهای ایشان و جدا میشود حق از باطل پس منقبض میشوند شهوتها و خواهشها و میل کردن بسوی
مزه ها و آسانیشها تمام در دنیا و آخرت بجانب نفس و میشود آرام بوعدهٔ حق تعالی و راضی بودن بقضای
او و قناعت کردن بعطای او و شکیبائی کردن بر بلای او و وا ایمن بودن از بدی خلق و می بسوی
دل پس قوی میگردد سروری دل پس باز میگردد بادشاهی بجوارح بسوی دل زیرا که بلا قوی میگرداند
دل و یقین را و ثابت میکند ایمان و صبر را و ناتوان میسازد نفس و هوا را و نیز در جهت آنکه هر گاه که
رسید درد و یافته شد از مؤمن صبر و رضا و تسلیم مر فعل پروردگار را خوشنود میگردد خدا از وی و شکر
میگوید مرا و را پس می آید مرا و را مدد و بیشی در عمل و توفیق گفته است خدای تعالی لئن شکرتم
لازیدنکم اگر شکر کنید زیاده کنم نعمت شمارا و چون بجنبید نفس بجستن خواهشے از خواهشهای خود
و مزه از مزه های خود از دل پس جواب دهد نفس را قلب برسانیدن نفس بدانچه باز میجست و حال آنکه
اجابت قلب از غیر امر و دستوری خداست حاصل میشود بسبب آن اجابت غفلتے از حق و شرک
بپرستیدن و گناه پس فرو میگیرد حق تعالی نفس و قلب را بخواری و بلاها و بر گماشتن خلق و دردها
و بیماریها پس میگیرد هر یکے از قلب و نفس حظ خود را از بلا و آفات و اگر اجابت نکند قلب نفس را بسوی مطلوب وے

تا آنکه بیاید قلب را اذن از جانب حق بالهام در حق اولیا و بوحی در حق پیغمبران و عمل کرده شود
بر وحی و الهام در دادن و نادادن فروگیرد پس خدای تعالی برحمت خود و برکت و عافیت و رضا و نور و معرفت و قرب و
بی نیازی از خلق و سلامتی از آفات پس بدان آنرا و نگاهدار آنرا که گفتم و بترس بلاها را در شتابی کردن باجابت
نفس و هوا بلکه توقف کن و منتظر باش در ارتکاب آنها اذن خداوند را پس سلامت مانی در دنیا و آخرت

مقالهٔ بیست و سوم فرمود رضی الله عنه خوشنود باش به دون و کمتر و لازم گیر آنرا از روی
کوشش تا آنکه برسد آنچه نوشته شده است وقت خود را پس برده شوی بسوی بلند تر و گرانمایه تر
و به او گوارا کرده شوی و در وی باقی داشته شوی و نگاهداشته شوی بی رنج در دنیا و آخرت و بی عاقبت بد
و بی تجاوز از حد پیشتر بالا برده شوی بسوی چیزیکه خنک شونده تر است چشم در وی از چیز سابق و
گواراتر از آن و بدانکه قسمت تو هرگز در نمیگذارد ترا بسبب گذاشتن طلب آنچه نیست نصیب تو
نخواهی رسید تو آنرا بحرص خود در طلب و کوشش و قوت او پس صبر کن و لازم گیر حال او راضی باش
بدان کمتر چیزی را بحول خود و مده از خود تا آنکه امر کرده شوی و مجتنب بخود و میارام بخود پس آنکه
مبتلا گردانیده شوی بحال خود و بحال کسیکه بهتر است از تو از میان خلق زیراکه تو بسبب طلب و جد ظلم کنی و
ظالم غفلت کرده نمیشود از وی گفته است خدای تعالی وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا
همچنین می سپاریم بعضی ظالمان را ببعضی زیراکه تو در سرای پادشاهی هستی که بزرگ است شان او
و سخت است قوت او و جاری است خواست او و غالب است حکم او و پاینده است پادشاهی او
و همیشه است فرمان او و باریک است دانش او و رسان است حکمت او و راست است قضای او
غائب نمیشود از و مقدار ذره در زمین و نه در آسمان در نمیگذرد از ستم وی هیچ ستمگارے پس تو بزرگترین
ظالمانی و بزرگ ترین ایشانی از روی گناه زیراکه تو شرک آوردی بخدا بسبب تصرف کردن تو در نفس خود
و در خلق او بمیل نفس خود گفته است خدای تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون
ذلک لمن یشاء بدرستیکه خدا نمی آمرزد شرک آوردن را بوی و می آمرزد جز این را مر کسے را که میخواهد
بپرهیز کن شرک را البته و نزدیک مشو آنرا و یکسو شو از آن در حرکات و سکنات خود در روز و شب خود

در تنهائی و همنشینی خود بترس از گناه کردن در همه وجود در جوارح و دل و بگذار گناه را آنچه که ظاهر است
از و آنچه که پوشیده است از آن و مگریز از خدای تعالی پس در یابد ترا و منازعت مکن او را در قضای او پس
پاره پاره میکند ترا و تهمت مکن او را در حکم او پس فروگذارد ترا و غافل مشو از یاد او پس فراموش کند ترا
و بیاگاهاند ترا و مبتلا گرداند ترا و نو پیدا مکن در سرای او حادثه پس هلاک کند ترا و مگو در دین شے بهوای
نفس خود پس هلاک کند ترا و تاریک گرداند دل ترا و سلب کند ایمان ترا و معرفت ترا و برگمارد بر تو شیطان ترا
و نفس و هوای ترا بر تو و شهوتهای ترا و اهل و عیال ترا و همسایه ترا و یاران ترا و دوستان ترا
و همه خلق خود را تا آنکه کژدمهای سرای ترا و ماران آنرا و پریان آنرا و باقی گزندگان را که در
خانه باشند پس تیره گرداند زندگانی ترا در دنیا و دراز گرداند عذاب ترا در آخرت

مقاله بیست و چهارم - فرمود رضی الله عنه بترس گناه خدا را البته و لازم گیر در یا او را بالصدق و در باز
طاقت خود را و کوشش خود را در طاعت او عذر خواهنده زاری کننده درویشی نماینده خشوع و خضوع کننده
چشم فرو کرده نگاه نکنند بجانب خلق او و پیروی نکننده هوای نفس خود را و طلب نکننده عوضهای عبادت
را نه در دنیا و نه در آخرت و نه طلب کننده بلندی را بسوی منازل بزرگ و مقامات ارجمند و یقین بدان
اینکه تو بنده اوئی و بنده و آنچه که او مالک بدان است همه مر مولی راست طلب حق ندارد بنده بر خدای تعالی
بهیچ چیز را از چیزها نیکو دار ادب را و تهمت مدار خداوند خود را و هر چیز نزد او بر اندازه است نیست کسے پیش کننده
هر چیزے را که پس گردانیده است و نیست پس افگنده هر چیزے را که پیش گردانیده است می آید ترا آنچه
که مقدر است مر ترا بوقت و ساعت خود اگر خواهی و اگر نخواهی آزناکی مکن بر چیزے که قریب است که بباشد
ترا و طلب مکن و دریغ مخور بر آنچه که آن مر غیر تراست پس چیزیکه نیست آن نزد تو خالی نیست از آنکه قسمت
تست یا غیر تست پس اگر هست برای تو بسوی تو باز گردانیده است و تو بسوی آن کشیده و برده میشوی
پس در یافتن از عرصه نزدیک حاصل است و آنچه که نیست مر ترا تو از و باز گردانیده شده و او از تو روے
گردانیده است پس از کجا باشد ترا دریافتن پس مشغول باش به نیک ادب در چیزے که تو در پئے آن هستی
از طاعت خداوند خود درین وقت که حال و حاضر است و بالا مکن سر خود را و مائل گردان گردن خود را بسوی غیر او

گفته است خدای تعالی لا تمدن عینیک الی آخره چنانچه گذشت پس بدرستیکه ترا نهی کرد خدای تعالی
از نگریستن بسوی غیر آنچه که استاده کرده است ترا در آن و روزی گردانیده است ترا از قسمت خود در رزق
و فضل خود از طاعت خود و آگاهانیده است ترا که آنچه جز آنست فتنه است که انداخته است او شان را در آن فی خوشنود
شدن تو بقسمت خود بهتر مر تراست و پاینده تر و افزون شونده تر و لائق تر و سزاوار تر است پس میباید که باشد این عادت
تو و جای بازگشت و سکونت تو و شعار و دثار تو و مراد و حاجت تو و میل و آرزوی تو می‌یابی از این کار همه مطلوب
را و میرسی باین بهر مقام و ترقی میکنی بسوی هر نیکی و بهر ناز و نعمت و خوشی و بهر گرانمایه گفت خدای تعالی
فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاءً بما کانوا یعملون ای نمیداند هیچ ذاتی
آنچه که پنهان کرده شده است برای ایشان از آنچه سبب سردی چشمهاست از جهت جزا دادن بآنچه که عمل
کردند ایشان پس نیست هیچ عمل به از عبادت خمسه و باز ماندن از گناهان همه بزرگتر است و نیست بزرگتر و محبوب تر
بسوی خداوند و مرضی تر نزد او از آنچه ذکر کردم مر ترا توفیق دهاد خدای تعالی ما را و ترا بآنچه که دوست میدارد و راضی است از آن

مقاله بست و پنجم - فرمود رضی الله عنه مگو البته ای محتاج دوست ای گردانیده شده
ازوی روی دنیا و خداوندان او و ولی گمنام از ذکر او تعالی و ای گرسنه و ای تشنه و ای برهنه تن
و ای تشنه جگر ای پراگنده کرده شده در هر کنج از زمین از مسجد و جایهای خراب و ای مردود از هر در
و ای بر خاک چسپانیده شده از درویشی و محروم از هر مراد و ای شکسته و انبوه شده در دل وی
هر حاجت و مطالب اینکه بتحقیق خدای تعالی فقیر گردانید مرا و نه پیچید از من دنیا را و نیفگند مرا و گذاشت
مرا و دشمن داشت مرا و پراگنده کرد مرا و جمع نگردانید مرا و اهانت کنانید مرا و نداد مرا از دنیا بسندگی
و گمنام ساخت مرا و بلند نساخت آوازه مرا در میان مردمان و برادران من و ریخت بر غیر من نعمت تمام را
میگرداند و در نعمت در شب خود و در روز خود و فضل داد او را بر من و بر اهل و یار من و حالانکه هر دو ما مسلمانیم
فراهم می آرد ما را ابا در ما حوا و پدر ما آدم بهترین خلق آیا تو ای فقیر بتحقیق که کرده است خدا با تو آنرا زیرا که گل
سرشت تو بی رنگ است و ندای رحمت خدا پی در پی رسیده است بر تو از صبر و رضا و یقین و موافقت
و علم و نورهای ایمان و توحید گرد آینده اند نزد تو پس درخت ایمان تو و نشانیدن آن درخت و تخم آن ثابت است

محکم برگ بیرون آرنده میوه دهنده طلب زیادتی کننده ست شاخ بر شاخ شونده سایه افگنده ست
شاخدار پس آن درخت هر روز در زیادتی و بالیدن ست پس نیست حاجت برای آن درخت بسوی
خاک روبه و خس و خاشاک تا بالیده شود آن درخت و تربیت کرده شود بسبب آن و تحقیق پرداخته است
خدای تعالی کار ترا بران حال و داده ست ترا در آخرت سرای بهشت و مالک گردانیده ست ترا در روی
و بسیار کرده ست بخشش ترا در آخرت که نه هیچ چشم دیده ست آنرا و نه گوش شنیده و نه خطور کرده
بر دل آدمی گفته ست خدای تعالی فلا تعلم نفس ما اخفی الی آخره چنانچه گذشت یعنی چیزیکه عمل
کرده در دنیا از ادای کردن امرها و صبر کردن و برگذشتن نهی و سپردن و بازگذاشتن بسوی وی در تقدیر
و موافقت کردن مراورا در همه حالها و اما غیر تو ای فقیر که داده ست اورا خدای تعالی از دنیا و مالک گردانیده
و نعمت داده اورا دران و تمام داده ست برو فرونی نعمت خود کرده ست بوی این را از جهت آنکه
محل ایمان او مثل زمین شورستان و سنگستان ست نزدیک نیست که برجا ماند در وی آب و بروید در وی
درختها و تربیت یابد در وی کشت و میوه ها پس ریخت بران زمین گوناگون خاک روبه را و جز آن و
از آنچه تربیت کرده شود بدان گیاه و درختان و مراد بآن خاکروبه دنیا و اسباب اوست تا نگاه دارد
بسبب آن حطام دنیا آنچه رویانیده ست در دل وی از درخت ایمان و نهالهای اعمال پس اگر ببرد
آن خاکروبه را از وی هر آئینه خشک شود گیاها و درختان و برطرف شود میوه ها پس ویران گردد سراها و
خدای تعالی میخواهد آبادانی او را پس درخت ایمان تو نگر سست ست جای رستن او و تهی ست از چیزیکه
پر کرده شده ست ازان درخت ایمان تو ای فقیر پس توانائی و پایندگی او بچیزی ست
که می بینی نزد او از دنیا و گوناگون نعمتها پس اگر ببرد دنیا را با وجود سستی درخت خشک
گردد درخت پس شود همان کفر و جحود و بپیوستن بمنافقین و مرتدین و کافران مگر آنکه برانگیزد
بسوی آن توانگر لشکرها از صبر و رضا و یقین و علم و انواع معرفتها پس قوی شود
ایمان بوے پس درین هنگام باک نمیدارد آن شخص به برطرف شدن تونگری و نعمتها

مقاله بست و ششم

مکشا روپوش و پرده از روی خود تا آنکه بیرون آئی از خلق و بگردانی

بجانب ایشان پشت دل خود را در همه احوال و دور شود هوای نفس تو پس تر دور شود اراده و آرزوی تو
پس فانی شوی از همه کونها در دنیا و آخرت پس بگردی همچو آوند رخنه دار باقی نمی ماند در تو خواهش جز خواهش
پروردگار تو پس پر شوی بوجود پروردگار خود و نباشد مر غیر پروردگار تو در دل تو جای ماندن و نه جای
دخل کردن و گردانیده شوی تو دربان دل خود و داده شود ترا شمشیر توحید و عظمت و کبریائی حق پس هر کسی
که ببینی آنرا که نزدیک شد از فضای سینهٔ تو بسوی در دل تو بر اندازی سر او را از میان دو کتف او
پس نباشد مر نفس را و میل ترا و خواهش و آرزوی ترا در دنیای تو و آخرت تو نزد تو سری بالا برآمده و نه
سخنی که شنیده شود و نه رای که پیروی کرده شود مگر باشد پیروی امر پروردگار را و ایستادن با امر وی و
خوشنود بودن بقضای وی بلکه نیست شدن در قضا و قدر وی پس باشی بندهٔ پروردگار و امر وی
و نه بندهٔ خلق و اعتقادهای ایشان پس چون همیشه شود این کار در دل تو همچنین زده شود گرد دل تو
سراپردهای عزت و خندقهای عظمت و غلبهٔ کبریا و گرد کرده شود دل بلشکرهای حقیقت و توحید و ایستاده
کرده شوند نزد آن نگاهبانان از حق تا راه نیابد خلق بسوی دل تو از شیطان و نفس و هوا و خواهشها
و آرزوهای ناحق و دعویهای دروغ پیدا شونده از طبعها و نفسهای امر کننده به بدی و گمراهیهای پیدا شونده
از هواهای نفس پس درین هنگام اگر رفته است در تقدیر آمدن خلق پی در پی بسوی تو و پیاپی شدن
و اتفاق کردن ایشان بر فضل تو برای آنکه برسد از نورهای درخشان و نشانهای روشن و حکمتهای
نیکو رسان و کرامتهای پیدا و خارق عادات دائم و تا افزون کنند خلق بمشاهدهٔ اینها کارهای نیک بدان
نزدیکی و عبادت جویند و مجاهدها و مشقتها در پرستش پروردگار خود نگاهداشته میشوی از ضرر ایشان
همه از میل کردن نفس بسوی هوای خود و عجب خود و از فخر کردن نفس و بزرگ شمردن وی خود را به بسیار
نمودن اتباع با ایشان و بسبب پذیرفتن ایشان مر ترا و پیش آمدن رویهای ایشان بسوی تو
و همچنین اگر مقدر است آمدن زنی نیکو و حسین بکفایت روزگار خود و همه بار خود نگاهداشته میشوی
از شر آن و برداشتن گرانی آن و از شر تابعان و قرابتیان وی و میگردد آن زوجه نزد تو بخشش
و کفایت کرده شده از شر و سبب و سازوار گردانیده شده و پاکیزه گردانیده شده و صاف کرده شده

از خباثت وکینه وکدر وخشم و دغا واز خیانت کردن در غیبت پس باشد آن زن رام مر ترا
در ینوقت آن زن وکسان وی برداشته شده از تو بار آنها و دور کرده شده از تو رنجانیدن و تیز
و اگر مقدر ست ازان زن فرزندے میباشد آن فرزند نیک و فرزند پاک باعث خنکی چشم گفته است
خدای تعالی در شان زکریا واصلحنا له زوجه شایسته گردانیدیم مر او را زوجه او را و گفته است
وهب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما ای بخش مارا از
زنان ما و فرزندان ما خنکی دیدها و بگردان مارا برای پرهیزگاران پیشوا و قول خدای تعالی
واجعله رب رضیا و بگردان بار خدایا او را مرضی خود پس باشد این دعاهائیکه درین آیتهاست
کار کرده شده باین دعاها و قبول در حق تو اگر دعا کنی باینها یا دعا نکنی زیرا که این دعاها در محل خود
در باب اهل خود ش است و سزاوار تر کسیکه شامل میشود باین نعمتها و مقابله کرده شود بآن
کسے ست که اهل کرده شده برین مرتبه را و قائم کرده شده درین مقام و تقدیر کرده شده برای
وے از فضل و قرب و همچنین اگر مقدر ست آمدن چیزے از دنیا زیان نکند در وقت فنا پس
چیزیکه نصیب تست آن از دنیا چاره نیست از گرفتن آن و پاک گردانیدن آن مر ترا بفضل خدا
و اراده او و بآمدن امر بگرفتن آن پس میگیری تو آنرا و حال آنکه تو فرمانبرداری کننده مر امر را
ثواب داده میشوی بر گرفتن آن چنانکه ثواب داده میشوی بر کردن نماز فرض و روزه فرض و امر
کرده میشوی در چیزیکه نیست آن نصیب تو از دنیا بصرف گردانیدن آن بسوی خداوندان و یا
از یاران و همسایگان و برادران که صاحب حق و فقیر اند از میان ایشان و خداوندان اقسام
که مصارف زکوة اند بران وجهیکه میخواهد حال هر یک پس احوال میکشائی و ظاهر میکنی آنرا و نیست
خبر مثل دیده شده پس میباشی درینوقت از کار خود بر خصلت سفید پاکیزه نیست گرد بروی و نه دشنه بانده انختن
و نه در هم آمیختن و نه در شک و شبهه افتادن فالصبر الصبر لازم گیر صبر را الرضا الرضا لازم گیر رضا را
حفظ الحال حفظ الحال لازم گیر نگاهداشت حال را الخمول الخمول لازم گیر گمنامی را الخمود الخمود السکون السکون
لازم گیر آرام و آهستگی را الصموت الصموت لازم گیر خاموشی را الحذر الحذر لازم گیر ترسیدن را النجا النجا

لازم گیر شتافتن را الوحا الوحا لازم گیر پرهیز کردن الله الله ثم الله بترس خدا را الاطراق الاطراق لازم گیر
بر فرو افگندن الاغماض الاغماض لازم گیر چشم خوابانیدن الحیاء الحیاء تا آنکه برسد آنچه نوشته است مدت
خود را پس گرفته شود دست ترا پس پیش آورده شوی و کشیده شود از تو آنچه که بر تست بیشتر فرو برده شوی
در دریاهای فضائل و نعمتها و عطاها پس پوشانیده شود بر تو خلعت نورها و سرها و علمهای نادر لدنی پس
نزدیک گردانیده شوی و حدیث کرده شوی و سخن کرده شوی و عطا کرده شوی و توانگر کرده شوی و دلیر کرده شوی
و بلند کرده شوی و خطاب کرده شوی تا اینکه الیوم لدینا مکین امین پس درین هنگام اعتبار کن
حالت یوسف صدیق را هنگامیکه خطاب کرده شد باین خطاب یعنی انک[۱] الیوم لدینا مکین امین
بر زبان بادشاه مصر و بزرگ او و فرعون او بود زبان ملک مصر گوینده و بیان کننده مر این خطاب را
و خطاب کننده در حقیقت خدا بود بر زبان اهل معرفت سپرد کرده شد بیوسف علیه السلام ملک ظاهر
و آن بادشاهی مصر بود و ملک نفس و ملک معرفت و علم و نزدیکی و خصوصیت و بلندی مرتبه نزد او تعالی گفته است
خدای تعالی در بادشاهی ظاهر وکذلک مکنا لیوسف فی الارض یتبوأ منها حیث یشاء همچنین
تمکنت و قدرت دادیم مر یوسف را درین یعنی زمین مصر فرود می آید از زمین هر جا که میخواهد و گفته است خدای تعالی
در تسلیم ملک نفس مر او را وکذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین ثابت داشتیم
یوسف را نزد فریب تا بازگردانیم از وی بدی را و زنا را بدرستیکه یوسف از بندگان خالص کرده ما است
و گفت خدای تعالی در ملک علم و معرفت مر او را ذلک مما علمنی ربی انی ترکت ملة قوم لا یؤمنون
بالله ای آن تعبیر خواب شما از جمله معلوماتی است که تعلیم کرده است مرا پروردگار من بدرستیکه من
گذاشتیم کیش قومی را که ایمان ندارند بخدا پس چون خطاب کرده شوی تو باین خطاب ای صدیق اکبر
داده شوی نصیب تمام تر از علم بزرگ و تهنیت کرده شوی به توفیق دادن و به نعمتها دادن و بتوانائی
بر کارها و به بادشاهی تمام و بحکم نافذ بر نفس و جز آن از چیزها و بپیدا کردن چیزی عدم را
بحکم خداوند همه چیز حصول این نعمتها در دنیا باشد و عیش از آخرت و اما نعمت در
آخرت در دار السلام و بهشت بلند قدر پس نظر کردن بذات خداوند

[۱] بدرستیکه تو امروز نزد ما [illegible]

بزرگ زیاده بر نعمتهای بهشت منت نهادن است از حق واین آن آرزوست که آنرا نهایت و پایان نیست
مقاله بست و هفتم — فرمود رضی الله عنه بگردان نیکی و بدی را دو میوه از دو شاخ که از یک
درخت اند یکے ازان دو شاخ می آرد میوهٔ شیرین را و دیگرے میوهٔ تلخ را پس بگذار شهرها و کشورها
و کرانهای زمین را که برداشته میشوند بسوی آن این میوه ها که گرفته شده اند ازین درخت و دور باش
ازان کرانه ها و از اهل آن و نزدیک باش ازان درخت و باش نگهبان و خدمت کنندهٔ آن درخت
ایستاده نزدوی و بشناس آن دو شاخ و آن میوه را و آن دو جانب را پس شو مائل بسوی شاخیکه
آرنده است میوهٔ شیرین را پس درین هنگام باشد خورش و پرورش تو ازان میوهٔ شیرین و دور شو
ازانکه پیش برود بسوی جانب شاخ دیگر که آرندهٔ میوهٔ تلخ است پس بخوری از میوهٔ او پس هلاک کند
ترا تلخی میوهٔ وی پس چون پیوسته باشی برین صفت باشی در راحت و آسودگی و ایمنی و سلامتی از همه
آفات زیراچه آفتها و گوناگون بلاها میزایند ازان میوهٔ تلخ و چون غائب شوی از درخت و سرگشته
شوی در آفاق و پیش کرده شود پیش دست تو ازان میوه ها و حال آنکه آن میوه ها بهم آمیخته اند از
تلخ و شیرین و جدا شونده نیند شیرین از تلخ پس بگیری ازان میوه ها یا بخوری پس بسا باشد که بیفتد
دست تو بر میوهٔ تلخ پس نزدیک گردانی آنرا از دهن خود پس بخوری ازان میوه پارها را لخچانی آنرا پس
سرایت کند تلخی آن در اجزای کام تو در درون گلوی تو و منخر تو پس کار کند آن میوهٔ تلخ در تو و در رودها
و رگهای تو و در تمام اجزای بدن تو پس هلاک شوی بآن و انداختن تو باقی مانده را از دهن خود و شستن اثر و
دور نمیکند از تو زیان چیزیکه سرایت کرده است در بدن تو و سود نمیکند آنرا و اگر بخوری هم اول از میوهٔ شیرین
و سرایت کند شیرینی آن میوه در تمام بدن تو سودمند شوی بآن و شاد کرده شوی پس کفایت نکند ترا
آن یکبار خوردن پس چاره نیست از خوردن جز آن بار دوم پس ایمن نیستی از آنکه باشد میوه در بار
دوم از میوهٔ تلخ پس فرود آید بتو چیزیکه ذکر کردم آنرا برای تو از زیان و هلاک پس نیکی نیست در دور بودن
از درخت و در حائل بودن میوهٔ آن و سلامت در نزدیک بودن آن درخت و ایستادن با وی است پس

نیکی و بدی پیدا کردهٔ خداست و خدای تعالی خالق و روان کنندهٔ آنهاست گفته است خدای تعالی و الله خلقکم

وما تعملون خدا پیدا کرد شما را و آنچه میکنید و گفته است نبی صلی الله علیه وسلم والله خالق الجازر وجزوره
خدا پیدا کرد ذبح کننده و نحر کننده را و چیزیکه ذبح و نحر کرده شود و کارهای بندگان مخلوق خداست و کسب
بندگان است گفته است خدای تعالی ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون ای درآئید بهشت را بجزای
عمل که میکردید پاکی مر خدای را چه عجیب رحیم و کریم است نسبت داد عمل را به بندگان و فرمود که ایشان مستحق شده اند
درآمدن بهشت بعمل خود و حال آنکه درآمدن بهشت بسبب توفیق و رحمت اوست مر ایشان را در دنیا و آخرت
گفته است پیغمبر صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة احد بعمله فقیل له ولا انت فقال ولا انا الا ان
یتغمدنی الله برحمته فوضع یده علی راسه ای در نمی آید بهشت را هیچ یکی بسبب عمل خود
پس گفته شد مر آنحضرت را و تو نیز پس فرمود من نیز مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی برحمت خود پس
بنهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر شریف خود روایت کرده شده است آن در حدیث عائشه
رضی الله عنها پس چون باشی مطیع مر حکم خدا را فرمانبرداری کننده امر او را و باز آینده نهی او را سپارنده
خود را بوی در تقدیره می نگاه دارد ترا از بدی خود و فضل کند بر تو به نیکی خود نگاه دارد ترا از همه بدیها از روی
دین و دنیا اما از روی دین دلیل بران قول اوست عزوجل کذلک لنصرف عنه السوء الی آخره
چنانچه گذشت اما حمایت از روی دنیا دلیل بران قول وی است ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم
وامنتم چه کار دارد الله تعالی بعذاب کردن شما را اگر شکر گوئید و ایمان آرید مسلمان شکر گوینده چه میکند
بلا نزد او و وی بسوی عاقبت نزدیکتر است از بلا زیرا که مسلمان در مقام زیادتی است از نعمت از آنچه
که او شکر گوینده است گفته است خدای تعالی لئن شکرتم لازیدنکم پس ایمان تو می میراند زبانه آتش را
در آخرت که آن سبب عقوبت بر گنهگار است پس چگونه نمیراند آتش بلا را در دنیا بار خدایا مگر آنکه باشد
بنده از مجذوبان که برگزیده شده اند برای دوستی خاص و خلوص محبت و صفای او پس چاره نیست
از بلا بران بنده تا صاف شود بسبب آن از چرک هواهای نفس و از میل کردن بآنچه که طبعها میخواهند آنرا
بسکون بسوی خواهشهای نفس و لذتهای او و آرمیدن بسوی خلق او و بوی خوشنود شدن از نزدیکی
خلق و آرام یافتن بسوی ایشان و برجا بودن با آن و شادمانی یافتن با ایشان پس مبتلا کرده میشود

با آنکه بگذارد همه این آلایشها پس پاک شود دل ببرآمدن اینها و باقی باشد توحید پروردگار و معرفت
حق و جاهای درآمدن علوم غیب از انواع سرها و علمها و نورهای نزدیکی زیرا چه بدرستیکه دل خانه است
که نمی گنجد دروی دو کس گفته است خدای تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه نگردانیده است
خدای تعالی هیچ کسی را دو دل در درون وی و نیز فرموده ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها
وجعلوا اعزة اهلها اذلة فاخرجوا الاعزة عن طيب المنازل ونعيم العيش بدرستیکه
بادشاهان چون درآیند مر دیهی را خراب سازند آنرا و بگردانند گرامی و سرکشان دیه را خوار پس بیرون
می آرند عزیزان را از خوشی خانها و ناز و نعمتهای زندگانی بود پیش ازین سلطنت بر دل مر شیطان
و هوا و نفس را او بودند جوارح جنبنده بامر ایشان از انواع گناهان و باطلها و گمراهیها پس دور شد
آن سلطنت و تصرف پس آرام یافتند جوارح و خالی شد سرای بادشاهی که آن دل است و پاکیزه شد
صحن سرای دل که آن سینه است اما دل پس گشت جای سکونت مر توحید و علم و معرفت را و اما صحن
دل پس گشت جای فرود آمدن واردات و چیزهای شگفت از غیب پس همه این انوار و اسرار نتیجه بلا
و میوهٔ اوست گفته است صلی الله علیه وسلم انا معاشر الانبياء الى آخره چنانچه گذشت و نیز گفت
انا اعرفكم بالله واشدكم له خوفا من عارف ترین شمام بخدا و سخت ترین شما مر او را از روی
ترس پس هر کسی که نزدیک است از بادشاه سخت است خطر و پرهیزیدن وی زیرا که وی در مکانی است
که می بیند او را بادشاه پنهان نیست بر ملک تصرفهای او و حرکات او و نگریستنهای او پس اگر بگوئی
که همه خلق نزد خدا مثل یکدیگرست پوشیده نیست بر خدا از خلق هیچ چیز پس چه فائده است مر این
سخن را گفته شود مر ترا در جواب هرگاه که بلند شد منزلت او و بزرگ است رتبه او نزد حق بزرگ شد
خطره او زیرا که واجب شد بروی شکر آنچه که انعام کرده است او را از نعمتهای بزرگ و فضلهای خود پس
اندک چپ و راست نگریستن از خدمت او کوتاهی کردن است در شکر وی و آن کوتاهی کردن نقصان است
در طاعت او گفته است خدای تعالی یا نساء النبي من يات منكن بفاحشة مبينة يضاعف
لها العذاب ضعفين ای زنان پیغمبر هر که بیارد از شما بدی هویدا را دو چند کرده شود مر او را

عذاب از عذابیکه جز شمار کرده شود گفت خدای تعالی این وعید را مر زبان پیغمبر را از کمال نعمت خود
بر ایشان بسبب اتصال ایشان به پیغمبر پس چگونه کسیکه باشد متصل بخدا و بقربهای بزرگست
خدای تعالی بزرگی عظیم از مانند کردن بخلق و ویرا نیست مانند او هیچ چیز و اوست شنوا و بینا

مقاله بست و ششم - فرمود رضی الله عنه آیا میخواهی آسایش و خوشی و آسودگی و
شادی را و راحتے و آرام را و نازو نعمت را حال آنکه تو هنوز در کوزهٔ آهنگرانی برای گداختن
و میرانیدن نفس و جنگ کردن با هوای او و دور کردن مرادها و عوضها در دنیا و آخرت و تحقیق
باقی مانده است در تو بقیه از اینها پیدا و هویدا آهسته رو ای شتابنده آهسته باش و تیز مرو اے
چشم دارنده در بسته است تا دور کردن اینها و حال آنکه باقی مانده است بر تو از آن بقیه و در تو
ذرهٔ از آن هست مکاتب بنده است تا باقی هست بر وی یکدرم تو روی برگردانیده شده از در قبول
تا که باقی هست بر تو از دنیا برابر مکیدن خستهٔ خرما دنیا هوای تو و خواست تو و آرزوی تو و دیدن تو
هر چیزے را از چیزها بطریق میل و جستن مر چیزے را از چیزها و نگریستن نفس تو بسوی چیزے
از عوضها در دنیا و آخرت است پس مادام که در تو چیزے از ین چیزها است پس تو هنوز در فانی ساختن
آنی پس ساکن باش تا حاصل شود فنا بتمام و کمال پس بیرون آورده شوی از کوزه و تمام ساخته شوی
زرگری و آراسته شوی به پیرایه و پوشانیده شوی جامه و خوشبو ساخته شوی و بخور کرده شوی پس
برداشته شوی بسوی بادشاه بزرگتر پس خطاب کرده شوی وانک الیوم لدینا مکین امین
پس انس داده شوی و نرمی کرده شوی و خورانیده شوی از غذای فضل و از فضل پوشانیده شوی
و نزدیک بسیار نزدیک کرده شوی و خبردار کرده شوی بر سرها و حال آنکه آن سرها از تو پوشیده نباشد
پس توانگر گردانیده شوی ازین نعمتها از همه چیزها آیا نمی بینی بسوی ریزهای زر از هم جدا افتاده
در باخته شده دست بدست گردانیده شده با مداد کننده و شبانگاه کننده در دست خوشبو فروشان
و بقالان و گوشت فروشان و دباغان و روغن نفط فروشان و جامه پاک کنندگان و خداوندان
پیشهای گرانمایه و پیشهای فرومایه کمینه پلید بعد از ان جمع کرده میشود آن ریزهها پس گردانیده میشود

در بوته زرگر پس میگداز ند از انجا بفروختن آتش بروی پتک بیرون آورده میشود از بوته پس کوفته میشود
به نیکوی نرم کرده می شود و ملایم کرده میشود پس زرگری کرده میشود پس زیور ساخته میشود پس
جلا داده میشود خوشتر کرده میشود پس گذاشته میشود در بهترین جایها و مکانها از پس بسته ها
در گنجینه ها و صندوقها و در جایهای تنگ و تیره یا پیراسته میشود بوی عروس و آراسته میشود
و گرامی داشته میشود و گاهی میباشد عروس از بادشاه بزرگتر پس برده میشود بر یزه های زر از
دستهای و باعث گران بسوی نزدیکی بادشاه و مجلس وی پس از گداختن و کوفتن پس همچنین
تو ای مومن وقتیکه صبر کنی بر جاهای روان شدن تقدیر و راضی باشی بقضای الهی در همه حال
نزدیک گردانیده شوی بسوی خداوند خود در دنیا پس نعمت داده شوی بمعرفت و علمها و سرها و ساکن
کرده شوی در آخرت در بهشت با انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان در همسایگی رحمت خدا
و در سرای وی و نزدیکی وی و انس بوی پس صبر کنی و شتابی مکن و راضی باش بقضای الهی
و تهمت منه پس در می یابد ترا سردی عفو وی و شیرینی معرفت وی و لطف و کرم و نعمت وی

مقاله بست نهم - فرمود رضی الله عنه در قول نبی صلی الله علیه وسلم کاد الفقران یکون
کفرا نزدیک است که فقر باشد سبب افتادن در کفر ایمان می آرد بنده بخدا و می سپارد همه کارها را بسوی خدا
و اعتقاد می دارد که آسان کردن رزق از وست و اعتقاد دارد که هر چیز که رسید او را نبود که خطا کند او را
و هر چیز که خطا کرد و نرسید او را نبود که برسد او را و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب
و من یتوکل علی الله فهو حسبه و اعتقاد میکند هر که تقوی میکند خدا را آسان میگرداند خدای تعالی
او را راه بیرون شدن و روزی میرساند او را از انجا که گمان نمیدارد و هر که توکل کند بر خدا پس آن خدا
بس است او را و میگوید بنده این را در وقتیکه آن بنده در عافیت و توانگری است پیشتر مبتلا میگرداند
خدا او را ببلائی و فقری پس شروع میکند آن بنده در حق خواستن و زاری کردن پس نمیگشاید خدا
آن بلیه را از وی پس درین هنگام ثابت میشود قول علیه الصلوة والسلام کاد الفقران یکون کفرا
پس بنده که لطف خواهد خدای تعالی بوی بگشاید از ان بنده آنچه که با اوست پس در می یابد خدا آن را

بعافیت و توانگری و توفیق دهد آنرا برای شکر و سپاس و ستایش کردن پس همیشه میدارد مر او را بعافیت
و توانگری تا وقت مردن و کسیکه خواهد خدای تعالی فتنه او را همیشه میدارد در بلا و فقر او را پس میگردد
از وعده ایمان او پس کافر میشود بسبب اعتراض کردن و تهمت نهادن مر حق را و شک کردن در وعده او
پس میرد کافر بخدا و منکر آیات او و خشمگین بر پروردگار خود و بسوی این اشارت کرده است پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان اشد الناس عذابا یوم القیمة رجل جمع الله بین فقر الدنیا وعذاب الآخرة
نعوذ بالله من ذلك بدرستیکه سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت مردی است که جمع کرده است
خدای تعالی مر او را میان فقر در دنیا و عذاب در آخرت پناه میخواهم بخدا از آن و اینست فقر فراموش کننده
از خدا که پناه طلبیده است از آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مرد سوم آن کسی است که خواسته است
خدای تعالی برگزیدن و پاک کردن او را و گردانیده است او را از خواص خود و دوستان و محبوبان خود
در ظاهر و باطن و وارث پیغمبران خود و مهتر اولیای خود و بزرگ بندگان خود و دانایان ایشان
و حکیمان ایشان و شفاعت کنندگان ایشان و شحنه ولایت ایشان و پس روی کرده شده
مسلمانان و تعلیم کننده ایشان و راه نماینده بسوی خداوند ایشان و براه آرنده بسوی روشن راه
و بسوی پرهیز کردن از راه هلاک فرستاده است خدای تعالی بسوی آن شخص کوههای صبر را
و دریاهای رضا را و موافقت و فنا در فعل خداوند بعد از آن در می یابد او را خدا بعطاء بسیار و بناز
و نعمت می پرورد او را در ساعتهای شب و کرانهای روز در حالت جلوت و خلوت گاهی در ظاهر
و گاهی در باطن بگوناگون لطف و نصیب و عطا پس پیوسته می باشد مر او را این تا هنگام موت
مقاله سی ام ـ فرمود رضی الله عنه چه عجیب بسیار است که میگوئی چه کار کنم که بمقصود رسم و چه چاره است
پس گفته میشود مر ترا بایست بجای خود و در مگذر از حد خود تا آنکه بیاید ترا گشایش از جانب او تعالی
که امر کرده است ترا بایستادن در جائیکه تو در آنی گفته است خدای تعالی اصبروا وصابروا ورابطوا
واتقوا الله ای صبر کنید و زور آرید در صبر کردن و ربط دارید و پرهیز کنید خدا را امر کرده ترا حق تعالی
ای مومن بصبر کردن پس تر بمبالغه در صبر و باهم ربط داشتن و نگاه داشتن و ملازمت نمودن بران

بعدازان ترسانید ترا بگذاشتن صبر پس گفت واتقوا الله پرهیز کنید خدارا در ترک کردن آن
یعنی ترک نه نهید صبر را زیرا که بهتری و سلامتی در صبر هست گفته هست پیغمبر صلی الله علیه وسلم
الصبر من الایمان کالراس من الجسد ای صبر از جزء ایمان هست چنانچه سر از بدن گفته شده است
که هر چیزے را ثواب باندازه است مگر ثواب صبر که بیحد و اندازه هست گفته هست خدای تعالی
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب پس چون پرهیزگاری کنی حق او در نگاهداشتن
تو مر صبر را و مبالغه کردن در نگاهداشت حدها تا خبر میرساند چیزے را که نوید داده ترا در قرآن خود
و آن قول وی هست من یتق الله یجعل له مخرجا الی آخره و میباشی بصبر کردن تو تا بیاید
کسانی پس از جمله متوکلان و بتحقیق وعده کرده هست خدای تعالی ترا بکفایت پس گفته هست
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و میباشی با صبر کردن و توکل نمودن از جمله نکوکاران و بتحقیق
وعده هست ترا بجزا پس گفته وکذالک نجزی المحسنین همچنین جزا میدهیم نیکوکاران را و دوست
میدارد خدا ترا بوجود احسان از آنچه که او گفته هست ان الله یحب المحسنین بدرستیکه خدا دوست
میدارد احسان کنندگان را پس صبر کردن سر همه نیکیها و سلامتی هست در دنیا و آخرت از مقام صبر بالا
میرود مومن بسوی حالت رضا و موافقت پس تر فنا در فعلهای خدا که حالت بدلیت و غیبت هست پس ترس اینکه
بگذاری این مقام را پس فروگذاشته شوی در دنیا و آخرت و فوت شود از تو نیکی هر دو جهان
مقاله سی و یکم - فرمود رضی الله عنه چون بیابی در دل خود دشمنی کسے و یا دوستی کسے پس عرض
کن عملهای او را بر کتاب و سنت پس اگر باشد کردارهای او در کتاب و سنت دشمن داشته شده پس
شاد شو بموافقت کردن تو مر خدا را و رسول او را و اگر باشد عملهای او در کتاب و سنت دوست داشته شده
و تو دشمن میداری آنرا پس بدانکه تو صاحب هوائی و دشمن میداری او را بهوای نفس خود ستم کننده او را
بدشمن داشتن تو او را و نافرمانی کننده مر خدا و رسول او و مخالفی مر ایشانرا پس توبه بکن بسوی خدا
از دشمنی تو آنرا و بخواه از خدا دوستی آن شخص و جز او را دوست از دوستان خدا و اولیای وے
و برگزیدگان وی و نیکوکاران از بندگان وی تا باشی موافق مر خدا را در دوست داشتن دوستان وے

وهمچنین مکن درشان کسے که دوست میداری اورا یعنی عرض کن عملهای اورا بر کتاب وسنت
پس اگر باشد عملهای آن شخص محبوب در کتاب وسنت پس دوست دار آنرا و اگر باشد عملهای او
دشمن داشته شده پس دشمن دار آنرا تا دوست نداری اورا بهوای نفس خود و دشمن نداری بهوای
خود و بتحقیق تو امر کرده شدهٔ بمخالفت کردن هوای نفس خود را گفته است خدای تعالے
لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله پیروی مکن هوای نفس را پس گمراه گرداند ترا از راه خدا

مقالهٔ سی و دوم - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است که میگوئی هر کسے که دوست میدارم
اورا همیشه نمی ماند صحبت من او را پس در آورده میشود مانع درمیان ما یا بغائب شدن یا بمردن وی
یا بواقع شدن دشمنی و گوناگون حالها بهلاک شدن و گم شدن از دست پس گفته میشود که آیا نمیدانی
ای دوست داشتهٔ خدا خواهش و عنایت نموده شده بوی رشک کرده بجهت وی بر دیگران و برے
آیا نمیدانی بدرستیکه خدای تعالی غیرت برنده است پیدا کرده ترا برای خود و میجوئی اینکه باشی مر غیر اورا
آیا نشنیدهٔ قول خدای عزوجل یحبهم ویحبونه دوست میدارد خدا ایشان را و ایشان دوست
میدارند اورا و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون پیدا نکردم پری و آدمی را مگر برای آنکه بپرستند
مرا آیا نشنیدهٔ سخن رسول صلی الله علیه وسلم اذا احب الله عبدا ابتلاه فان صبر اقناه قیل یا اقناه
قال لم یذر له مالا ولا ولدا ای چون دوست دارد خدا بنده را ابتلا میگرداند اورا پس اگر صبر کرد گرد می آرد
اورا برای خود گفته شد چیست معنی قول تو اقناه فرمود آنحضرت که نمیگذارد مر بنده را نه مال و نه اولاد
زیرا چه چون باشد مر بنده را مال و ولد دوست میدارد آنها را پس شاخ شاخ میشود دوستی مر پروردگار
خود را پس کم میشود و پاره پاره میشود محبت پس میشود محبتش مشترک درمیان خدا و میان غیر او و خدا
نمی پذیرد شرکت او وی غیرت برنده است و عالی است مر همه چیز را و بالای همه چیز است پس هلاک
میسازد و نیست و کم میگرداند شریکه خود را تا ساده گرداند دل بندهٔ خود را برای خود بے آمیزش چیزے
دیگر پس ثابت میشود درین وقت معنی قول او تعالی یحبهم ویحبونه تا وقتیکه پاک گردد دل
از شریکان و همتایان از اهل و مال و ولد و لذتها و شهوتها و جستن ولایتها و ریاستها و کرامتها

وحالتها و منزلها و مقامها و بهشتها و درجها و نزدیکیها و قربها پس باقی نماند در دل هیچ خواهشی و آرزوئی
پس بگردد هیچ آوند رخنه دار که ثابت نمی ماند در و چیزی روان ثابت نمی ماند در دل خواهش چیزی از
چیزها زیرا که دل شکسته شده است بفعل خدا هرگاه که پیدا شد در دل خواهش بشکست آنرا فعل خدا و غیرت وی
پس زده شد گرد دل سراپرده های عظمت و قهر و بزرگی و ترس و کاویده شد از پس آن خندقهای بزرگی
و سطوت پس رهائی نمی یابد بسوی دل اراده چیزی از چیزها پس درین هنگام زیان نمیکنند دل را
و مال را اسباب از مال و ولد و اهل و اصحاب و کرامتها و حکمتها و عبارتها زیرا که همه اینها پیدا شد بیرون
دل پس غیرت نمی برد خدا بلکه می باشند همه چیزها کرامت از جانب خدا مر بنده خود را و روزی و بخشایش
و روزی و سبب نفع رسانیدن مر کسانی را که وارد میشوند بر وی پس گرامی کرده میشوند این واردان
باین اشیا و رحمت کرده میشوند و نگاهداشته میشوند از جهت گرامی بودن بنده بر خدای
عز و جل پس میباشد بنده بدرقه مر ایشان را و جای استواری و پناه و شفاعت کننده در دنیا و آخرت

مقاله سی و سوم - فرمود رضی الله عنه مردم همه بر چهار قسم اند یکی مردیست که نه زبان او راست
و نه دل وی مشغولست بعام ناآزموده کار و بی تمیز است خرد و خوار است قدری نمی نهد خدا او را و او نیست
با هیچ نیکی در وی و مانند آن روی بودن اند نیست قدر مر ایشان را مگر آنکه در گیرد ایشانرا خدا
تعالی بمهربانی خود پس هدایت دهد دلهای ایشانرا بایمان و بجنباند جوارح ایشان را بطاعت خود
پس بپرهیز از آنکه باشی از ایشان و پناه گیر با ایشان و اعتقاد مگیر با ایشان و مایست میان ایشان
زیرا که بدرستیکه ایشان خداوندان عذاب و خشم و بی رضای الهی اند و ساکنان نار و کسان اویند
پناه میجویم بخدا از صحبت ایشان مگر آنکه باشی از دانایان بعلم خدا و از تعلیم کنندگان نیکی و از
راه نمایندگان دین و کشیدگان او و خواهندگان او پس لازم گیر اینچنین مردمانرا و بیا پیش
ایشان و بخوان ایشانرا بطاعت خدا و بترسان از گناهان بخدا پس باشی نزد خدا بزرگ
پس داده شود ترا ثواب پیغمبران و رسولان گفته است صلی الله علیه وسلم مر علی را کرم الله وجهه

لان یهدی الله بهداک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشمس ای هر آینه رسانیدن خدا

بمقصد بواسطه راه نمودن تو مر وی را بهتر است مر ترا از هر چه که طلوع کرده است بر وی آفتاب و مرد دوم
شخصی که زبان دارد نه دل پس گویائی میکند بحکمت و خود عمل نمیکند بران میخواند مردمان را بسوی
خدا و حال آنکه خود میگریزد از وی پس بدی شمرد عیب خود را و همیشه باشد او بر پا نشد آن عیب
در ذات خود و ظاهر میکند برای مردم پارسائی را و جنگ میکند خدا را بگناهان بزرگ چون خلوت میکند
با کسی گویا گرگی است که بروی جامهاست و اوست آن کسی که ترسانیده است از وی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم میفرماید اخوف ما اخاف علی امتی کل منافق علیم اللسان ترسیده شده ترست از هر چه بیم
من برامت خود هر منافقی که بر وی زبان است و در حدیث دیگر است اخوف ما اخاف علی امتی علماء السوء
ترسیده شده ترست از آنچه می ترسم برامت خود که بد را از نیک می شناسند و بد میکنند پناه می جوئیم بخدا
ازین صفت پس دور باش ازین و دیگر نیز از وی تا نرباید ترا بزبان شیرین خود پس بسوزد ترا
آتش گناهان وی و بکشد ترا بدبوی درون وی و دل وی و مرد سوم کسیکه دل دارد نه زبان و وی
مومن است که پوشیده است خدای تعالی از خلق خود و فرو هشته است بروی پرده و بینا کرده است
او را بعیبهای نفس وی و روشن گردانیده است دل او را و شناسا گردانیده است دشواریهای
آمیزش مردم را و نامبارکی سخن و گویائی را و بیقین دانسته است آن مرد اینکه سلامتی در خاموشی
و گوشه گیری است چنانکه گفته است پیغمبر علیه السلام من صمت نجا هر که خاموشی گرفت برست
و همچنانکه فرموده ان للعبادة عشرة اجزاء تسعة منها فی الصمت بدرستیکه عبادت را ده جز است
نه از ان در خاموشی است پس اینمرد ولی خداست در سری که با خدا دارد محفوظ و سلامت است از
آفت خداوند عقل تمام است و همنشین خداست نعمت داده شده بر وی پس نیکی همه نیکی نزد اوست پس
لازم گیر او را و یاری او را و آمیزش او را و چاکری او را و دوستی نمودن بسوی وی و بپرداختن حاجتهای او
که عارض شوند مر او را و منفعتهائیکه منتفع گردد وی دران پس دوست دارد ترا خدای تعالی
و برگزیند ترا و درآرد ترا در گروه دوست داشته شدگان و بندگان صالحان خود ببرکت آن مرد
انشاء الله تعالی و مرد چهارم صاحب زبان و دل است و آن مرد خوانده شده است در عالم ملکوت

بزرگی چنانچه آمده است در حدیث من تعلم وعمل وعلم ادعی فی الملکوت عظیما هر که آموخت وعمل
کرد وآموزانید خوانده میشود در ملکوت عظیم واین مرد عالم بخداست وبآیات وی بامانت نگاه داشته است
در دل وی دانشهای غریبه واقف گردانیده است اورا خدای تعالی بسرهائے که پوشیده است آنرا
از غیر او وبرگزیده اورا وبنواخته اورا وکشیده است اورا بسوی خود وراه نموده است اورا وبالا برده است
اورا بقرب خود وکشاده است سینهٔ اورا برای پذیرفتن آن سرها وعلمها وگردانیده است خدای تعالی اورا
دانشمندے بزرگ وخواهنده مر بندگان را وترسانندهٔ مر ایشان را وحجت ودلیل است در میان
ایشان راه راست نماینده وپاینده شفاعت کننده وقبول کرده شده شفاعت او وراست
گوینده وراست گو دانسته شده است وخلیفه وجانشین پیغمبران ورسولان خود را بر ایشان درودها
وسلامتها وبرکتها است پس این مرد نهایت وپایان است در بنی آدم نیست هیچ مرتبه بالای
مرتبهٔ او مگر نبوت پس لازم گیر او را وبپرهیز از آنکه مخالفت کنی او را وبگریزی از او وکناره گیری او را
ودشمنی داری از وی وترک کنی پذیرفتن را از وی در رجوع کردن بسخن وی ونصیحت وی زیرا که سلامتی در چیزیست
که میگوید او ونزد اوست وهلاکی وگمراهی نزد غیر اوست مگر کسیکه توفیق دهد او را خدای تعالی ومدد کند او را براستی
ومهربانی پس بتحقیق قسمت کردم برای تو آدمیان را پس نگاه کن برای نفس خود اگر هستی نظر کننده
وپرهیز کن مر نفس خود را اگر هستی پرهیز کننده مر او را مهربانی کننده بر نفس راه نماید مارا خدای تعالی وترا
مر چیز را که دوست میدارد او تعالی او را وخوشنود میباشد از آن در دنیا وآخرت بسبب رحمت خود
مقاله سی وچهارم - فرمود رضی الله عنه چه عجیب بسیار است خشم گرفتن تو بر پروردگار خود
وتهمت نهادن تو مر او را وعیب کردن تو بروی ونسبت کردن تو مر او را بستم ودرنگ شمردن تو مر او را
در روزی رسانیدن وتونگر ساختن ودور کردن بلاها واندوهها آیا نمیدانی که مر هر مدت امر نوشتنی
است ومر هر بلا واندوه را غایتی وانتهائی وسپری شدن است بیش نمیشود آن مدت وپس
نمیرود وقتهای بلا دگرگون نمیشود پس نگردد بلاها عافیتها ووقت سختی نمیگردد ووقت نرمی وحالت
درویشی نمیگردد تونگری نیکو نگاه دار ادب را ولازم گیر خاموشی را وشکیبائی را ورضا وموافقت را

مر پروردگار خود را و توبه کن از ناخوشی خود را بر خدا و تهمت کردن تو مر او را در فعل او نیست در درگاه او
تمام گرفتن حق از بندگان و کینه کشی کردن بیگناه و بر مقتضای طبع کینه چنانکه آن حق بندگان نیست
بعضی را در حق بعضی پروردگار تنهاست به همیشگی و سابق است همه چیزها را و پیدا کرده همه او پیدا کرده
مصلحتهای همه او فسادهای همه ایشان و انست آغاز و انجام همه او سپری شدن همه او پایان کار
همه او وی تعالی داناست در کار خود و استوار است در کارگری خود منافقته نمیکند در کار به خود
نمیکند کار بیفائده را پیدا نمیکند باطل را ببازی روا نیست بر وی صفتهای عیب و نه نکوهیدن
در کارهای او چشم دار گشادگی راه اگر عاجز شوی از موافقت وی تعالی و از رضا و فنا در فعل او
تا آنکه برسد نوشت مدت خود را پس این حالت بلا متبدل شود بقدر آن بگذشتن زمان و سپری
شدن مدتها چنانکه میگذرد زمستان و گشت میکند تابستان و بپایان میرسد شب و میرسد روز
پس اگر طلب کنی روشنی روز و شعاع او را میان وقت مغرب و عشا داده نشود ترا بلکه زیادتی
میکند در تاریکی شب تا وقتیکه رسد تاریکی شب نهایت خود را و برآمد فجر بیاید روز بروشنی خود بجوی
روشنی را یا بخواهی آنرا یا خاموش باشی و ناخوش داری آنرا پس اگر بخواهی باز آوردن شب را
درین هنگام اجابت کرده نشوی دعای خود را و داده نشوی زیرا که تو طلب کردی چیز را در غیر وقت وی
و هنگام وی پس باقی مانی در رنج خورنده و برنده از مقصود خشم گرفته و شرمنده پس بگذار این همه را
و لازم گیر موافقت را و نیک گمانی را به پروردگار خود و صبر نیکو را پس آنچه هست برای تو
بازداشته نمیشود و از آنچه نیست نصیب تو داده نمیشود ترا هر آینه بقای من سوگند من است بدرستیکه
تو میخوانی و زاری میکنی بسوی پروردگار خود بدعا کردن و خواری نمودن بجهت پرستش و بجای آوردن
امر او را در قول وی ادعونی استجب لکم و در قول وی تعالی واسألوا الله من فضله و جز این
از آیات و اخبار و تو دعا میکنی او را و او قبول میکند آنرا برای تو نزد رسیدن وقت و مدت اجابت
وقتیکه خواهد خدای تعالی و باشد برای تو در آن صلاح حال دنیا و آخرت تو و موافق کرد اجابت کردن
دعا را و دادن سوال را بقضای حق بانجام رسیدن مدت آن تهمت منه خدا را در تاخیر اجابت دعا

وملول مشو از دعا کردن خود را زیرا که بدرستیکه تو اگر سود نمیکنی زیان نمیکنی اگر اجابت دعا بتو نکرده
نشتاب ثواب دهد ترا بدرنگ پس بتحقیق آمده است در حدیث ان العبد یری فی صحائفه یوم
القیامة حسنات لا یعرفها فیقال له انها بدل سؤالك فی الدنیا الذی لم یقدر قضاءه
فیها ای بدرستیکه مؤمن خواهد دید در نامهٔ اعمال خود روز قیامت نیکی ها را که نمی شناسد آنرا پس
گفته خواهد شد مر او را اینها عوض دعا کردن تست در دنیا که مقدر نبود آن مسئول در آن یا
چنانکه این حدیث وارد است پس کمترین حال تو اینست که باشی یاد کننده مر پروردگار خود را
و به نیکی داننده مر او را از جهت آنکه میخواهی از وی و نخواستی از غیر او و فرود دنیا در وی حاجت خود را
بغیر وی پس تو در میان دو حالی در همه اوقات خود در شب تو و روز تو تندرستی تو و بیماری تو
و محنت تو و نعمت تو و سختی تو و سستی تو تا که خاموش میباشی از سوال و راضی می باش
بقضا و موافق و فرو هشته میباش مر فعل او را مانند مرده در دست شوینده و همچو طفل شیر خوار
در دست دایه و مثل گوی در پیش سوار میگرداند او را بچوگان پس میگرداند ترا تقدیر بهر گونه
که میخواهد اگر باشد نازد نعمت پس مطلوب از تو سپاس و ستایش است و از خدا زیادتی در بخشش
چنانکه گفته است لئن شکرتم لازیدنکم و اگر باشد مقدر سختی و بلا پس مقصود از تو صبر و تحقیقت
است بتوفیق خدا و ثابت داشتن و یاری دادن و درود فرستادن و مهربانی کردن از خدا است
بفضل وی چنانکه گفته است عز برست از هر گوینده ان الله مع الصابرین خدا با صابران است
بیاری دادن و ثابت داشتن چنانچه گفته است خدای تعالی ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم
اگر یاری دهید شما خدا را یاری میدهد شما را خدا و بر جای میدارد پایهای شما را پس چون یاری دهی خدا را در مخالفت
نفس و هوای خود بترک کردن اعتراض بر خدا و خشم گرفتن بفعلیکه میکند در تو و باشی جنگ کننده برای خدا
بر نفس خود و شمشیر زننده برای خدا بر وی هرگاه که بجنبید بکفران نعمت و شرک خفی ببریدن سر او را بصبر کردن
و بموافقت نمودن تو مر پروردگار خود را و آرامیدن بفعل و وعدهٔ وی و خوشنود بودن بآن بر وی باشد
خدای تعالی مر ترا یاری دهنده و نگاهدارنده اما ترتیب و رود مهربانی بر آن پس دلیل قول خدا ست

وبشر الصابرین الذین اذا اصابتہم مصیبۃ قالوا انا للہ وانا الیہ راجعون اولئک علیہم
صلوات من ربہم ورحمۃ واولئک ہم المہتدون ای مژدہ دہ صبر کنندگان را آنکسانیکہ چون
برسد ایشان را مصیبت بگویند بدرستیکہ ما برای خدائیم و بسوی او باز گردندہ ایم بآنکہ برین جماعت
درودہاست از پروردگار ایشان و مہربانیہا و ایشانند راہ راست یابندہ و حالت دیگر آنکہ زاری
کنی بسوی پروردگار خود بدعا و سوال از جہت بزرگ داشتن مر حضرت خدا را و فرمان بجا آوردن
امر او را و درین نہادن شئی در جای خود است زیرا کہ خدای تعالی خواندہ است ترا بسوال بسوی خود و گردانیدہ است
آن را توجہ بجانب خود و پیغمبر از تو بسوی خود و سبب پیوند و پیوستگی نزد خود بشرط گذاشتن تہمت و خشم گرفتن
بروی نزد تاخیر اجابت تا وقت معہود اندازہ کن میان این دو حالت و در مگذر از حد این ہر دو پس
بدرستیکہ نیست شان اینکہ آنجا حالت دیگر و رای این ہر دو پس پرہیز از آنکہ باشی از ستم کنندگان
کہ از حد گذرندگان اند پس ہلاک کند ترا خدای تعالی و پاک ندارد چنانکہ ہلاک کرد کسانی را کہ گذشتہ اند
از امتہای گذشتہ در دنیا بسخت کردن بلای خود و در آخرت بعذاب دردناک خود پاک است
خدای بزرگ ای کسیکہ دانا ہست بر حال من بر تو است تکیہ کردن من

مقالۂ سی و پنجم - فرمود رضی اللہ عنہ بر تو باد لازم گرفتن بورع و رنہ ہلاکت در قید و بند تست
چسپان شوندہ مر ترا رستگار نمیشوی از ان ہمیشہ مگر آنکہ بپوشد ترا خدا برحمت خود زیرا کہ بتحقیق
ثابت شدہ ہست در حدیثی کہ روایت کردہ شدہ از آنحضرت ان ملاک الدین الورع وھلاکہ
الطمع بدرستیکہ مدار دین پرہیزگاری ہست و سبب ہلاک دین طمع است و نیز ثابت ہست من حام
حول الحمی یوشک ان یقع فیہ کالراتع الی جنب الزرع یوشک ان تمد فاہ الیہ لا یکاد
ان یسلم الزرع منہ ہر کہ بگردد گرد چراگاہ نزدیک ہست کہ بیفتد در وی ہمچو ستور چرندہ پہلوی کشت
نزدیک ہست کہ دراز کند دہان خود را بسوی کشت نزدیک نیست کہ سلامت ماند کشت از وی و بتحقیق گفتہ است
عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ کنا نترک تسعۃ اعشار الحلال مخافۃ ان نقع فی الحرام بودیم ما
کہ بگذاشتیم مانند جزء از حلال برای ترسیدن اینکہ بیفتم در حرام - و از ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ مروی ہست

كُنَّا نَتْرُكُ سَبْعِيْنَ بَابًا مِّنَ الْمُبَاحِ مَخَافَةَ اَنْ نَّقَعَ فِي الْجُنَاحِ بودیم که می گذاشتیم هفتاد در
از مباح از جهت ترسیدن بر انکه بیفتیم در گناه کرده ایشان اینچنین برای پرهیز یدن از نزدیکی
حرام و برای عمل کردن بر سخن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم اَلَا اِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى وَاِنَّ حِمَى اللّٰهِ
مَحَارِمُهٗ فَمَنْ حَامَ حَوْلَ الْحِمٰى يُوْشِكُ اَنْ يَّقَعَ فِيْهِ یعنی بدانند که مر هر پادشاه را چراگاه هست بدرستے
که چراگاه خدا حرام کرده اوست هر که بسود گرد او قریب است که بیفتد دران پس کسیکه در آید در پناه جای
پادشاه پس در گذشت در نخستین را پس تر در دوم و سوم را تا آنکه نزدیک شد از درسرای پادشاه این کس
بهتر است از کسیکه استاده است بر در نخستین که متصل صحرا است اگر بند کرده شود از وی در سوم زیان ندارد
او را زیرا که وی از و رای دو در است از درهای کوشک و نزدیک اوست خزینه پادشاه و لشکر او اما چون
باشد بر در اول پس بسته شود آن در از وی پاینده ماند در دشت تنها میگیرند او را گرگان و دشمنان پس
میگردد از هلاک شوندگان پس همچنین کسیکه سلوک نماید راه عزیمت را و لازم گیرد آنرا اگر بریده شود
از وی مدد و توفیق و پاس داشتن حال و رزیده شود از وی عنایت باقی می ماند آنکس در رخصتها و بیرون
نمی افتد از شرع پس چون در یابد او را مرگ میباشد بر طاعت و عبادت گواهی داده میشود مر او را
بکار نیک و کسیکه بایستد بر رخصتها و پیش نرود بسوی عزیمت اگر باز گرفته شود از وی و بریده شود
از وی مدد توفیق پس غالب آمد هوای نفس و شهوات آن بر وی پس بگیرد حرام را بیرون می آید
از حد شرع پس میگردد در گروه شیطانان که گمراه اند از راه راست پس اگر دریابد او را مرگ پیش
از توبه می گردد از هلاک شوندگان مگر آنکه بپوشد او را خدای تعالی برحمت و فضل خود پس
خطر همه خطر در ایستادن بر رخصتها است و سلامتی همه سلامتی در ایستادن بعزیمتها است

مقالہ سی و ششم فرمود رضی اللہ عنہ بگردان کار آخرت را مال خود و کار دنیا را سود مال خود
صرف کن روزگار خود را اولا در حاصل کردن آخرت خود را پس اگر زیاده ماند از روزگار تو چیزے صرف
کن آنرا در دنیای خود در جستن اسباب زندگانی خود و مگردان کار دنیا را بر مال خود و آخرت را سود آن
پس تر اگر باقی ماند از زمان زیادتی صرف کنی در کار آخرت خود همچنین مقدار سے که بگذاری در ان زمان

نمازهای پنجگانه را میریزی نمازها را یکبار ریختنی افتاده رکنهای او مختلف و واجبات او بی رکوع
و سجود موافق و بی سکون در میان ارکان یا دری یا بدترا ماندگی و مشقت از نماز پس می جهی از ادای
نماز همه میباشی مانند مرداری افتاده در شب و بیکاره در روز و پیروی کننده مر نفس خود را و هوای خود را
و شیطان خود را و فروشنده آخرت خود را به دنیای خود و بنده نفس و تازگی او و جای پرستش وی حالانکه
امر کرده شده بسوار شدن بر نفس و تهذیب او و بریاضت دادن او و بیرون او را در راه سلامتی
و آن راههای آخرت و طاعت خداوند است پس ستم کردی نفس را به پذیرفتن فرمان از وسوسه و
بسپردی لگام او را با و و متابعت کردی او را در شهوات و لذات او و موافقت کردی او را و شیطان
او را و هوای او را پس فوت شد ترا نیکی دنیا و آخرت و زیان کردی هر دو را پس در آمدی قیامت را
مفلس ترین مردم و زیانکارترین ایشان در دین و نرسیدی بسبب متابعت نفس سوی اکثر از
قسمت خود از دنیای خود و اگر می بردی نفس را براه آخرت و میگردانیدی آخرت را اصل سرمال خود
سود میکردی دنیا و آخرت را و میرسید بسوی تو نصیب تو از دنیا خوش و گوارا و حال آنکه تو نگاه
داشته شده از آفت و بزرگ داشته شده و چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان الله
تعالی یعطی الدنیا علی نیة الآخرة ولا یعطی الآخرة علی نیة الدنیا ای بدرستیکه خدای تعالی
عطا میکند دنیا را بر قصد آخرت و نمیدهد آخرت را بر قصد دنیا و چگونه نباشد اینچنین و حال آنکه نیت
آخرت طاعت خدا است زیرا که نیت حکم روح دارد نسبت بعبادت بلکه ذات است پس چون اطاعت
کردی خدا را بزهد تو در دنیا و طلب کردی تو سرای آخرت را می باشی از خاصان خدا و اهل طاعت و محبت او
و حاصل شود برای تو آخرت و آن بهشت و همسایگی خدا است و خدمت کند ترا دنیا پس تمام میدهد
خدای تعالی ترا قسمت ترا که مقدر است مر ترا از دنیا زیرا که همه اشیا تابع اند مر خالق و خداوند خود را و آن
خدای تعالی است و چون مشغول شوی بدنیا و روگردانی از آخرت خشم گیرد پروردگار بر تو پس فوت
شود ترا آخرت و بیفرمانی کند دنیا بر تو و دشوار شود و در رنج اندازد ترا در رسانیدن قسمت تو بسوی تو
بسبب خشم گرفتن خدای عز و جل بر تو زیرا که دنیا مملوک او است خوار میدارد کسی را که نافرمانی کند خدا را

وبزرگ میدارد کسے راکہ فرمان برداری میکند اورا پس ثابت میشود درین هنگام قول پیغمبر علیه السلام
الدنیا والاخرة ضرتان یعنی دنیا وآخرت مثل دو زن اند در نکاح یک مرد اگر راضی گردانی یکے از ان دو را ناراض میگردانی بر خود
دیگرے را گفته است خدای تعالی منکم من یرید الدنیا ومنکم من یرید الاخرة بعضے از شما
کسے است که میخواهد دنیا را و بعضے از شما کسے است که میخواهد آخرت را گفته میشود طالبان دنیا وآخرت
پسران دنیا وپسران آخرت اند پس ببین که از پسران کدام یکے ازین دوئی واز کدام یکے
ازین دو گروه دوست میداری که باشی تو درین حالت که در دنیائی پستر چون بار کردی بسوی
آخرت پس گروهے در بهشت وگروهے در آتش افروخته وگروهے در موقف ایستاده از جهت
درازی حساب در روزیکه هست اندازهٔ آن هزار سالها می شمارید چنانچه گفته است خدای تعالی
وگروهے در زیر عرش روی آورده بر خوانها که بران طعامها ومیوه های پاک وشهد است سفید تر
از برف چنانچه آمده است در حدیث ینظرون الی منازلهم فی الجنة شیئ اذا فرغ من حساب
الخلق دخلوا الجنة کما یهتدی احد من الناس فی الدنیا الی منزله امی می بینند در موقف
بسوی منزلهای خود که در بهشت است تا آنکه چون آخر رساند پروردگار حساب بندگان را می در آیند
بهشت را چنانچه می در آیند یکے از آدمیان در دنیا بسوی خانهٔ خود پس آیا رسیدند ایشان
باین مرتبه مگر بکند اشتغال ایشان دنیا را و مشغول شدن ایشان بطلب آخرت و مولی است و آیا افتادند
آن جماعت دیگر در حسابها و انواع سختیها و خواری مگر از جهت اشتغال ایشان بدنیا و عیب
کردن ایشان بدنیا و آخرت ایشان بآخرت و کمی اعتبار بکار آخرت و فراموشی کردن روز قیامت را
و چیزیکه بازگشت خواهید کرد بآن فردا آنرا انچه ذکر کرده است آنرا در کتاب و سنت پس نظر کن
در نفس خود را و اختیار کن برای نفس بهترین دو گروه را و جدا کن او را از یاران بدی از شیطانهای
جن وانس و بگردان قرآن و حدیث را امام خود و نظر کن در هر دو و کار کن بآن هر دو و فریفته مشو
بگفت و گو از خود و از مردم و از روزها گفته است خدای تعالی وما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم
عنه فانتهوا واتقوا الله ولا تخالفوه انچه که بدهد شما را رسول خدا بگیرید آنرا و انچه که منع کند شما را

ازان بازمانید وبترسید خدارا ومخالفت مکنید رسول را ایا بگذارید کار کردن بانچه آورده ست او را رسول
و اختراع کنید برای خود عملی وعبادتی را چنانچه گفته است خدای تعالی در حق گروهی که گم شدند از راه
راست رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم نو پیدا کردند اهل کتاب رهبانیت را ننوشتیم رهبانیت را
بر ایشان پس بدرستیکه خدا پاک گردانیده ست پیغمبر خود را ودور داشته است او را از باطل پس گفته است
او تعالی ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ای سخن نمیکند صلی الله علیه وسلم بهوای نفس خود نیست
منطوق وی مگر وحی که فرستاده شده است یعنی چیزیکه آورده ست پس آن از جانب من ست نه از
خواهش نفس اوست پس پیروی کنید او را پس گفته است حق تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله بگو اگر هستید شما که دوست میدارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را
خدا پس ظاهر شد که راهیکه بآن محبت مولی برسد اتباع پیغمبر ست در گفتار و کردار پس پیغمبر صلی الله
علیه وسلم گفت الاکتساب سنتی والتوکل حالی کسب کردن سنت من است وتوکل کردن حالت من ست
چنانچه گفته است پس تو میان سنت وحالت وی اگر سست ست ایمان تو پس وظیفهٔ تو کسب ست که آن
سنت اوست واگر قوی است ایمان تو پس طریقهٔ تو توکل ست که حالت اوست گفته است خدای تعالی
وعلی الله فتوکلوا بر خدا توکل کنید ونیز گفته ومن یتوکل علی الله فهو حسبه هر که توکل بر خدا کند
پس آن خدا کفایت اوست وگفت ان الله یحب المتوکلین خدا دوست میدارد متوکلان را
پس بتحقیق امر کرده است ترا خدای تعالی بتوکل وآگاهانید ترا بر وی چنانکه امر کرده است پیغمبر خود را پس
متابعت کن امرهای خدا را در عملهای خود ورنه آنها رد کرده شوند بسوی تو گفته است علیه السلام من
عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد ای کسیکه بکند عملی را که نیست بران حکم من پس آن مردود است
آن حکم شامل ست رزق را وگفتارها و کردارها را نیست ما را پیغمبر جز محمد صلی الله علیه وسلم تا متابعت
کنیم آن پیغمبر را ونه کتابی جز قرآن پس عمل کنیم بدان پس بیرون میا از کتاب وسنت پس هلاک کنند ترا
و گمراه کنند ترا هوای تو وشیطان تو گفته است خدای تعالی ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله سلامتی از آفات
با کتاب وسنت ست وهلاکی است با غیر آن هر دو و بکتاب وسنت ترقی میکند بنده بسوی حالت ولایت وابدالیت وغوثیت

مقاله سی و هفتم - فرمود رضی الله عنه چیست مرا که می بینم ترا ای مومن حسد کننده مر همپایهٔ خود را در طعام وی و شراب وی و در لباس او و نکاح او و سکونت او و دور گردیدن او و در توانگری و نعمتهای خداوند و در نصیب او که قسمت کرده است خدا برای او اما نمیدانی که بدرستیکه حسد ضعیف میکند ایمان ترا و می اندازد ترا در خشم خداوند تعالی تو و دشمن میگرداند ترا بسوی او تعالی آیا نشنیدهٔ حدیثی که روایت گردانیده شده است از پیغمبر علیه السلام ان الله تعالی یقول الحسود عدو نعمتی ای بدرستیکه خدا میگوید حاسد دشمن نعمت من است و نشنیدهٔ قول آنحضرت الحسد لیاکل الحسنات کما یاکل النار الحطب حسد هر آینه میخورد نیکیها را چنانکه میخورد آتش هیزم را پستر بر چه چیز حسد میکنی او را ای مسکین آیا بر قسمت او یا بر قسمت خود پس اگر حسد میکنی بر قسمت خدا که مر او را کرده آنچیز مذکور است در قول او تعالی نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوٰة الدنیا الایه ای ما قسمت کردیم میان ایشان اسباب زندگانی ایشان در زندگانی دنیا تا آخر این آیت بتحقیق ظلم میکنی بران کس او شخصی است که میگردد در نعمت خداوند خود که تفضل کرده است بآن نعمت برای آن مرد و مقدر کرده است این نعمت را برای او و نگردانیده است مر هیچ را که دران نعمت نصیبی و حظی است پس کیست ستمگارتر از تو و بخیل تر و احمق و سبکسارتر و کم عقل تر از تو و اگر حسد میکنی بر قسمت خود پس بدرستیکه نادانی میکنی نهایت نادانی زیرا که بدرستیکه قسمت تو داده نمیشود جز ترا و نمیرود از تو بسوی دیگری پاکی است مر خدا را گفته است عز و جل ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید تبدیل داده نمیشود حکم نزد من و نیستم من ستم کننده بر بندگان بدرستیکه خدا ستم نمیکند ترا پس بگیر و چیزیکه قسمت و تقدیر کرده است آنرا برای تو پس بر غیر ترا پس این حسد جهل است از تو و ستم است بر برادر تو پس حسد کردن تو مر زمین را که جای بودن گنجها و مالهاست از انواع زر و نقره و گوهرها از انچه فراهم آورده اند آنرا بادشاهان پیشین از قوم عاد و ثمود و کسری و قیصر سزاوار تر است از حسد کردن تو مر برادر ترا و نیست مانند تو مگر مانند شخصیکه دید بادشاهی را با شوکت و با لشکرها و حشمت او و با ملک او و در زمینها و آوردن حاصل زمینها که بیرون می آید از ان بسوی او و برداشتن غلها از وا و کامرانی او

بانواع نعمتها ولذتها وشهوتها پس حسد نمیکند آن مرد بادشاه را برین اسباب بیشتر دیدآن مرد سگ دشتی
راکه خدمت میکند سگی را از سگهای بادشاهی برپا خود ایستاده میباشد این سگ هر سگ بادشاه راو شب
میگذراند و صبح میکند بوی پس داده میشود این سگ از جای پختن طعام بادشاه باقی مانده طعام
و پناه شده سگ بادشاه پس قوت میسازد بقدر کفایت بآن پس حسد کردن گرفت این مرد آن سگ را
و دشمن داشتن او را و آرزو کردن او را و بودن خود را بجای آن سگ و جانشین شدن او را در مقام وی
از جهت خست طبع و دنارت همت نه بجهت نفرت نه بجهت رعایت دین و قناعت نمودن پس آیا
میباشد در روزگار هیچ مردی گول تر و سبکتر و نادان تر بیشتر اگر بدانی تو ای مسکین چیزی را که نزد دست
که دریابد همسایهٔ تو که محسود تست فردای قیامت از درازی در روز قیامت اگر فرمانبرداری نکرده است
خدا را در چیزیکه مالک کرده است او را از نعمت خود و در گذاردن حق خدا در ان نعمت و بجای آوردن امر او
و باز ماندن نهی او را در ان نعمت و یاری خواستن بآن نعمت در عبادت و طاعت او از انچه تمنا میکند
اینکه داده نمیشد در دنیا از ان ناز و نعمت ذرهٔ و نمیدهد نعمتی را روزی هرگز آیا نشنیدهٔ انچه که آمده است

در حدیث انه لیتمنین اقوام یوم القیٰمة ان یقرض لحومهم بالمقاریض مما یرون لاصحاب
البلاء من الثواب بدرستیکه هر آئینه آرزو خواهند کرد قومها روز قیامت که کاشکی پاره پاره کرده میشد
گوشتهای ایشان در دنیا بمقراضها از انچه می بینند مر خداوند بلا را از ثواب پس زود باشد که آرزو برد
همسایهٔ تو فردا جای ترا که در دنیا بود از جهت انچه می بیند از درازی حساب خود و دقت کردن و ران و
ایستادن وی پنجاه هزار سال و در گرمی آفتاب روز قیامت برای انچه که بهره مند گشته از ان از نعمتها
در دنیا و حالانکه تو در گوشه باشی از ین محنتها در پناه عرش خورنده نوشنده تنعم کننده شادمان خوشحال
آسوده بسبب صبر کردن تو بر سختیهای دنیا و تنگی وی و درویشی وی و حاجتمندی سخت وی از جهت راضی
بودن تو بقسمت خود و موافقت نمودن تو مر پروردگار خود را در چیزیکه تدبیر و قضا کرده است از درویشی تو
و تونگری غیر تو و بیماری تو و عافیت غیر تو و سختی تو و نرمی غیر تو و ذلت تو و عزت غیر تو بگرداند مارا خدا و ترا
از کسانیکه صبر کردند بر بلاها و شکر گفتند بر نعمتها و بگذاشتند و سپردند امر را بسوی رب زمین و آسمان

مقاله سی وہشتم فرمود رضی اللہ عنہ کسیکہ کار کند با خداوند خود براستی و خلوص و خشیت گیرد از آنچہ کہ سوای اوست در شب و روز ای گروہ طالبان دعوی نکنید مقامی را کہ نیست آن مرشما را و یگانہ دانید حق را و شریک نگردانید و نشانہ نشوید تیرہای قضا و قدر را مگر رسد این تیرہا بشما بطریق خراش نہ بطریق کشتن و کسے کہ باشد در دین خدا و طلب او و ہلاک شود باشد واجب بر فضل خدا اجر و عوض او

مقاله سی و نہم فرمود رضی اللہ عنہ گرفتن با وجود ہوای نفس بے امر الہی از راہ راست برگشتن و خلاف حق کردن است وگرفتن با مر بے وجود ہوای نفس موافقت و سازگاری کردنست وگذاشتن آن ریا و نفاق است

مقاله چہلم فرمود رضی اللہ عنہ امید مدار اینکہ داخل شوی در گروہ روحانیان تا آنکہ دشمن داری ہمہ وجود خود را و جدا شوی ہمہ اندامہا و جزوہای را و تنہا شوی از ہستی خود و از حرکات و سکنات خود و از شنوائی و بینائی خود و از گرفتن بدست و رفتن بپای خود و از کار خود و از شنوائی و دانش خود و از ہمہ چیزہائیکہ ہست از تو پیش از دمیدن روح در تو و بعد آن چیزیکہ پیدا کردہ شدہ ہست در تو پس از دمیدن روح زیرا کہ این چیزہا پردۂ تواند از پروردگار تو پس وقتیکہ شوی روح صرف و سر السر و غیب الغیب و جدا از ہمہ چیز در سر خود از جہت اتصال سر بذات تعالی و گیرندۂ ہمہ چیزہا دشمن و پردہ بردی و تاریکی چنانکہ گفتہ ہست ابراہیم علیہ السلام فانہم عدو لی الا رب العلمین بدرستیکہ این بتان دشمن من اند مگر پروردگار عالمیان گفت ابراہیم این را از برای بتان پس بگردان تو جملہ وجود و اجزای خود را بتان با ہمہ خلق و اطاعت مکن چیزیرا کہ از وجود خلق ہست در متابعت مکن اشیا را بیکبارگی پس درین ہنگام امین کردہ شوی و محرم بر سرہای علوم لدنی و نادرات اینہا و باز گردانیدہ میشود بسوی تو موجود گردانیدن اشیا و پارہ کردن عادتہا کہ آن از قبیل قدرت ہست کہ میباشد مر مسلمانان را در بہشت پس میباشی درین حالت گویا کہ تو زندہ گردانیدہ شدۂ پس از مردن در عالم آخرت پس میباشد ہمہ وجود تو قدرت پس می شنوی بخدا و می بینی بخدا و میگوئی بخدا و می نگری بخدا و میروی بخدا و میکنی بخدا و قرار می یابی و آرام می یابی بخدا پس کور میشوی از ہر چیزیکہ جز او ست و کر میشوی از ان پس نمی بینی مر غیر حق را وجودی بانگاہداشت حدود شرع و لازم بودن امرہا و نہیہا پس اگر بریدہ گردد در تو چیزے

MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH

از حدود شرع پس بدانکه تو در فتنه انداخته شده بازی کنندگان اند بتو شیطانان پس بازگردی شوی از
حکم شرع و لازم شو آنرا و بمال از خود هوا و هوس را بحقیقتی که گواهی دهد او را شرع آن زندقه است

مقاله چهل یکم فرمود رضی الله عنه بزنیم برای تو مثلے را در حال تونگری پس گوئیم آیا نمی بینی
پادشاهی را که میدهد مردے را از عوام ولایتے را بر شهرے از شهر و خلعت می پوشاند بروی و می بندد
برای او علمهای خرد و بزرگ را و میدهد او را کوس و دهل و لشکر پس میباشد آن مرد برین وضع مدتے دراز
تا وقتیکه آرمیده شد بسوی این و یقین کرد پایندگی و ثابت ماندن آنرا و نیک پیداست آنرا و
عجب رد کرد و فراموش کرد حالت نخستین را و بے قدری خود را و خواری و درویشی خود را و گمنامی خود را
و دراه یافت در نفس او بزرگی و تکبر آمد او را و در کردن از عمل از جانب پادشاه در خوشتر و وقتے از کار او
پستر باز خسپ کرد او را پادشاه بگناهان که کرده است آنرا و تجاوز کرده امر و نهی پادشاه را در آن گناهان
پس بند کرد ملک او را در تنگترین بندها و سخت ترین آن و دراز شد زمانه بندوی و همیشه شد گزندان
و خواری و درویشی آن و گداخت ناز و تکبر او را و شکست نفسانیت او و فرو مرد آتش هوای نفس او
و همه این در حضور پادشاه و دانش او هست پستر مهربانی کرد پادشاه بروی پس دید بجانب او بخشم
بخشودن پس امر کرد به بیرون آوردن او از بند و به نیکی کردن بوی و بخلعت پوشانیدن بروے
و بازگردانیدن ولایت بسوی وی و بازگردانیدن ولایت با وجود گناهان پس همیشه شد آن ولایت
مراو را و پاینده شد آن دولت صاف کرده شده و کفایت کرده شده و گوارا کرده شده همچنین حال
مسلمان ست چون نزدیک گرداند او را خدای تعالی بسوی خود و برگزیند او را می کشاید به روی و بچشم دل
وی در رحمت و نعمت و بخشش را پس می بیند آن مومن بدل خود چیزیرا که نه هیچ چشم دیده و نه هیچ
گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل هیچ آدمی از مطالعه کردن غیب از ملک آسمانها و زمینها و نزدیک
گردانیدن و بسخنان پاکیزه و نرم و نوید خوش و ناز کردن و قبول نمودن دعا و وعده کردن و وفا کردن
و سخنا نیکه فائده دهد دانش را انداخته شوند انداختنی از جای دور پس ظاهر میشود بر زبان او و با وجود
این نعمتهای باطن تمام کرده شود بروی نعمتهای ظاهر بدن او و اعضای او از خوردن و نوشیدن

دپوشیدن و نکاح که حلال باشند اینها بر وجه عزیمت و رخصت و نگاهداشت حدهای دین و عبادات
ظاهر پس همیشه میدارد خدا این نعمتها را برای بندهٔ مسلمان که کشیده شده است بجانب وی تعالی
مدتی دراز از زمان تا زمانیکه آرام یافت بنده بدان و فریفت بدان و اعتقاد کرد همیشگی آنرا و کشاد
خدای تعالی بران بنده درهای بلا را و گوناگون محنتها را در ذات وی و در مال و کسان سرای
و فرزندان وی بمردن و مریض کردن پس گسسته میشود از وی هر انچه که بخشش کرده بود خدای تعالی
برو پیش ازین پس می ماند سرگشته و شکسته دل و بریده شده با وی مردمان وی اگر می بیند بظاهر
می بیند بخود چیزی را که بد گرداند او را و اگر می بیند بجانب دل و باطن خود می بیند چیزی را که اندوهگین
کند او را و اگر میخواهد از خدا از کشادن چیزیکه باوست از گزند نمی بیند اجابت را و اگر میجوید وعده
خوش را باز نمی یابد آنرا زود و اگر وعده کرده شود بچیزی اطلاع کرده نمیشود بر وفای آن و اگر بیند خوابی
را ظفر داده نمیشود بتعبیر آن خواب و راست گردانیدن آن و اگر بجوید بازگشتن بسوی خلق نیابد
بسوی بازگشت بخلق راهی و اگر ظاهر شود مر او را رخصتی پس کار کند برخصت لتشتابد عذابها بسوی
وی و گماشته شود دستهای خلق بر جسم وی و زبانهای ایشان بر آبروی وی و اگر بجوید رهانیدن از انچه
بتحقیق در آورده شده است در وی از حالت بلا بسوی حالت نخستین که پیش از برگزیدن داشت
پذیرفته نشود و اگر بطلبد رضا و خوشی و خوش حال بودن بچیزیکه باوست از بلا داده نمی شود
پس درین هنگام شروع میکند نفس در گدازش و هوای او در کم گشتن و خواهشها و آرزوها در کوچ
کردن و کونها در هست شدن پس همیشه میشود برای وی این گدازش بلکه افزون کرده میشود
از جهت سختی نمودن و افزودن و استوار کردن تا وقتیکه فانی شد بنده از خوبیهای انسانی و صفتهای
بشریت پس بماند روح مجرد می شنود آواز در باطن خود ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب
بزن پای خود را این آبی ست که غسل میکنی بآن و خنک است و می نوشی از ان چنانچه گفته شده
مر ایوب را پس بباراند خدا بر دل بنده دریاهای مهربانی را و بخشودن و لطف و توفیق خود را پس زنده کرد
او را به باد نسیم و خوشبوی معرفت خود و بدانشهای باریک خود و بکشاد بروی درهای نعمت ظاهر را و ناز

و محبت خود را و بکشاد دستهای مردم را بسوی او و بدر باختن و بخشیدن مال و خدمت کردن در همه احوال و زبانهای مردم را بستودن و ستایش کردن و یاد کردن بخوشی در همه جا و پایهای مردم را بکوچ کردن در ام و خوار گردانید برای وی گردنها را و مسخر گردانید برای او بادشاهان و خداوندان دولت را پس کامل گردانید بروی نعمتهای خود را که ظاهر و باطن اند و بخود گرفت صلاح ظاهر او را بخلعت و نعمت خود با او و اختیار کرد تربیت باطن او را بلطف و کرم خود و همیشه گردانید برای او این نعمتها تا وقت مرگ پس ترمی درآرد او را در چیزیکه نه هیچ چشم دیده است و نه هیچ گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل هیچ آدمی چنانچه گفته است حق تعالی فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون چنانچه گذشت

مقاله چهل و دوم ـ فرمود رضی الله عنه نفس مر او را دو حالت است که سوم نیست مر آن دو را یکی حالت عافیت و دیگرے حالت بلا پس چون باشد نفس در بلا پس کارش بے صبری است و گله کردن از حق و ناخوش شدن و اعتراض نمودن و تهمت نهادن مر حق تعالی را نه صبر است و نه رضا و نه موافقت خدا بلکه بے ادبی و شریک گردانیدن خدای تعالی را بمخلوقات و باسباب و کافر شدن است و وقتیکه میباشد نفس در عافیت پس کارش نشاط کردن و سخت شادی و تکبر کردن و پیروی شهوتها و لذتها کردن هرگاه بیابد شهوتے را بجوید شهوتے دیگر را و خوار شمارد آنچه نزد او است از نعمتها از خوردن و نوشیدن و نکاح و پوشیدن و سکون و سواری و عیب میکند پس بیرون می آرد نفس ازین نعمتها عیبها و نقصانها را و طلب میکند نعمتهای بلندتر و روشن تر از ان را از آنچه که قسمت نکرده شده برای او و اعتراض میکند از آنچه مقسوم است برای او پس می اندازد نفس آدمی را در محنت و مشقت دراز پس مرتکب میگردد سختیهای را و در می آید جای هلاکت را در مشقت دراز نیست حد مر آنرا و نه نهایت مر او را در دنیا پیشتر در آخرت چنانکه گفته شده است که سخت ترین عذابها جستن چیزیکه قسمت کرده نشده است پس چون میباشد نفس در بلا آرزو نمی برد جز دور شدن او را و فراموش میکند هر ناز و نعمت و شهوت و لذت را و نمی جوید چیزی را از ان نعمتها پس چون عافیت داده شد نفس از ان بلیت باز میگردد بسوی سستی و گولی و شادی و تکبر خود و روی گردانیدن وی

از طاعت پروردگار وی و فرو رفتن وی در گناهان پروردگار و فراموش میکند نفس آنچه که بود در ان
از بلا و چیزے را که فرود آمده بود بنفس از سختی و هلاک پس بازگردانیده میشود بسوی سخت تر از آنچه بود
نفس بران از انواع بلاها و گزند از جهت عذاب کردن مر نفس را از آنکه کسب کرده ست از آنکه بکرده
از گناهان عظیم و از جهت باز داشتن مر او را و باز ایستانیدن از گناهان در زمان آینده زیرا که نیک نمی آید
مر این نفس را عافیت و نعمت بلکه نگاهبانی او در بلا و سختی پس اگر خوب میگیرد نفس ادب را نزد
دور کردن بلا و لازم میگرفت طاعت را و شکر را و خوشنودی بقسمت را که هر آینه می بود بهتر مر او را
در دنیا و آخرت پس میبود نفس که می یافت زیادتی را در نعمت و عافیت و خوشنودی را که از خدا
و خوشوقتی و توفیق و لطف را پس هر که خواهد سلامتی را در دنیا و آخرت پس بروی باد بصبر کردن
و راضی بودن و گذاشتن گله را بسوی خلق و فرود آوردن حاجتهای خود را به پروردگار خود و لازم
گرفتن طاعت او را و چشم داشتن کشادگی را از وی تعالی و بریده شدن بسوی وے زیرا که
وی تعالی بهتر ست از غیر خود از همه خلق وی و نایافتن نعمت در حقیقت عطا ست و عذاب کردن
او تعالی نعمت ست بلا فرستادن وی دوا ست بوعده کردن او نقد ست و وعده او فردا از حال ست
گفتن او کردن ست نیست گفتن او فرمودن او و چون خواهد چیزے را که پیدا کند مگر باین صفت که
بگوید بشو پس میشود همه کارهای او نیک و حکمت و مصلحت ست جز آنکه وی تعالی پیچیده است علم
مصلحتها از بندگان خود و تنها ست بآن دانش پس سزاوار تر مر بنده را و لائق بحال وی راضی بودن
است و سپردن و مشغول شدن به بندگی از گذاردن امرها و نهیها و گردن نهادن در حکم قضا و مشغول
نشدن بلوازم ربوبیت که آن علت وجود اقتدار ست در عالم و محل روان شدن آنها ست و
علت اصول اقدار ست و لائق ست خاموش بودن از آنکه گوید چرا چنین شده و چگونه شده و کے
خواهد شد و از تهمت نهادن بحق عز و جل در همه جنبشها و آرامهای خود تکیه میکند این همه که گفته شد
اشاره ست بسوی حدیث عبد الله بن عباس رضی الله عنهما و آن حدیثے ست که روایت کرده شده
از عطا از ابن عباس بدرستیکه گفت ابن عباس در اثنای آنکه من سوار بودم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

ناگاه گفت مرا آنحضرت یا غلام احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده امامک فاذا سألت فاسأل الله
فاذا استعنت فاستعن بالله جف القلم بما هو کائن و لو جهد العباد ان ینفعوک بشیء لم یقض الله
لک لم یقدروا علیه و لو جهد العباد ان یضروک بشیء لم یقضه الله علیک لم یقدروا فان استطعت ان تعمل لله
بالصدق فی الیقین فاعمل و ان لم تستطع فان فی الصبر علی ما یکره خیرا کثیرا ای کودک نگهدار خدا را بفرموده او
تا نگاهدارد و تعالی ترا و نگاهدار خدا را بمراقبه تا بیابی او را به پیش خود پس چون سوال کنی سوال کن خدا را
چون یاری خواهی پس یاری جو بخدا خشک شد قلم با نچه بود از تقدیرات اگر کوشش کنند بندگان اینکه
فائده رسانند ترا بچیزیکه قضا نکرده خدا آنرا برای تو قدرت نیابند بران و اگر کوشش کنند همه بندگان
اینکه گزند رسانند ترا بچیزیکه قضا نکرده است خدا آنرا بر تو توانائی نیابند پس اگر می توانی که کار کنی برای
خدا براستی در یقین پس بکن آن کار را و اگر نتوانی کرد پس بدرستیکه در صبر کردن برانچه ناخوش داری
نیکی بسیارست بدانکه بدرستیکه یاری دادن حق بصبرست و کشادگی با غم و اندوه است بدانکه با هر دشواری آسانی ست
پس سزاوارست مر هر مسلمانرا که بگرداند این حدیث را آئینه برای دل خود و شعار و دثار خود در سخن و حکایت خود و پس کار کند
بدان در همه حرکات و سکنات خود تا آنکه سلامت ماند در دنیا و آخرت و بیابد عزت در دنیا و آخرت برحمت خدای تعالی

مقاله چهل و سوم - فرمود رضی الله عنه سوال نکرد مردم را هر که سوال کرد مگر از جهت نادانی او بخدای تعالی
و سستی ایمان او و معرفت او و یقین او و کم صبری او و پارسائی نکرد از سوال مگر بسبب بسیاری علم او بخدای تعالی
و قوت ایمان او و یقین او و زیادتی معرفت او به پروردگار خود در هر وقت همیشه و بسبب شرم داشتن او از خدای عز و جل

مقاله چهل و چهارم - فرمود رضی الله عنه جز این نیست که قبول کرده نمی شود مر عارف را هر چه سوال کند
از پروردگار خود و وفا کرده نمیشود مر او را هر وعده تا آنکه غالب نباید بر و رجا پس هلاک شود زیراکه نیست هیچ حال
و مقام مگر آنکه مر او را خوفی و رجائی ست آن هر دو مثل دو بازوی پرنده است که تمام نمیشود پریدن او مگر بآن دو بازو
و همچنین حال و مقام اند جز آنکه خوف در هر حالت و رجاء آن بچیزیست که لائق است بآن حالت پس عارف
نزدیک گردانیده شده است و حال و مقام او اینست که نخواهد چیزی را جز خدا و میل نکند و آرام نگیرد بسوی غیر او و انس نگیرد
بغیر وی پس درخواستن عارف قبول کردن حق دعای او را و وفا کردن حق تعهدی جز آن چیز نیست که عارف

در راه آنست و سزاوار است بحال وی پس در عدم اجابت دعای عارف و وفا بهر وعده دو چیز است یکی آنست که تا غالب نیاید بر و رجا و غافل شدن بمکر پروردگار خود پس بیخبر گردد از ایستادن باداب پس هلاک شود و دیگر آنکه شرک کردن او است به پروردگار خود بچیزیکه جز او است زیرا که نیست کسی معصوم در عالم بحسب ظاهر بعد از پیغمبران علیهم السلام پس اجابت نمیکند خدای تعالی عارف او وفا نمیکند مراو را تا سوال نکند بطریق عادت و نخواهد از روی طبع نه از جهت فرمان برداری امر او زیرا که اجابت نکردن و وفا نمودن بسبب چیزیکه در ان است از شرک و شرک خفی بسیار است در همه احوال قدمها و مقامها و چون باشد سوال بامر پس آن از جنس چیز نیست که زیاده می کند قرب را مثل نماز و روزه و جز آن از فرضها و نفلها زیرا که میباشد عارف در سوال کردن بامر فرمانبردار مر امر را

مقاله چهل و پنجم - فرمود رضی الله عنه بدانکه بدرستیکه آدمیان دو قسم مرد اند مرد یست که نعمت داده شده بروی و مرد یست مبتلا ببلائیکه حکم کرده است پروردگار او بروی پس منعم خالی نیست از تیرگی و بے صفائی زندگانی در چیزیکه انعام کرده شده است بروی پس وی در خوشترین اوقات است از ان انعام ناگاه آید تقدیر بچیزیکه تیره گرداند آن انعام را بروی از گوناگون مصیبتها و بلاها از بیماریها و دردها و سختیها در نفس وی و مال و اهل و فرزند وی پس تیره میگردد ازین جهت پس گویا که نعمت داده نشده بروی هرگز و فراموش میکند آن نعمت را و حلاوت او را اگرچه تونگری باقی است بمال و بزرگی و غلامان و کنیزکان و امن از دشمنان پس آدمی در حالت نعمت چنان است که گویا بلا وجود ندارد و در حالت بلا گویا که نعمت وجود ندارد و همه این تفاوت احوال از جهت نادانی او است بخداوند خود پس اگر میدانست که خداوند کننده است مر چیزیرا که میخواهد و از حالے بحالے می برد و تبدیل میکند و شیرین میگرداند و تلخ میسازد و تونگر میگرداند و درویش میگرداند و بلند میگرداند و پست میسازد و ارجمند میسازد و خوار میدارد و زنده میکند و می میراند و پیش می آرد و پس می اندازد هر آئینه آرام نمی گرفت بسوی چیزیکه با و ست از نعمت و مغرور نمیگشت بآن و هر آئینه نا امید نمی شد از کشادگی در حالت بلا و نیز تفاوت حال آدمی از جهت نادانی او ست بدنیا بدرستیکه دنیا سرای بلا

وتیره گردانیدن ونادانی است وجای تکلیفها وتیره گردانیدن عیش است وصل دنیا بلاست و عارض وی
نعمت است پس دنیا مانند درخت صبر است نخست میوهٔ او تلخ است و پایان میوهٔ او مثل شهد شیرین است
نمیرسد مرد بسوی شیرینی میوه تا آنکه بیاشامد تلخی آنرا پس هرگز نمی رسد مرد بشهد خوردن مگر بزهر
آشامیدن پس کسیکه صبر کند بر بلای دنیا حلال شود برای وی نعمت دنیا داده نمیشود مزد او نزد او
مگر پس از عرق پیشانی او و مانده شدن تن وی و اندوه دیدن جان وی و بتنگ آمدن سینهٔ وی
و رفتن قوت وی و خوار کردن وی نفس وی را و شکستن وی تعالی هوای نفس او را در خدمت آدمی
که مانند اوست پس هرگاه که بیاشامد مرد این تلخیها را همه از پس می آرد این تلخیها خوشی طعام و
نانخورش را و میوه و پوشش و سرور را اگرچه کمتر از کم باشد پس دنیا نخست وی تلخ است همچو کرانهٔ بالا
از شهد که در آوند است آمیخته شده است بتلخی پس نمیرسد خورندهٔ شهد بسوی قرارگاه آوند و
خوردن خالص از شهد مگر پس از خوردن شهد از کرانهٔ بالا پس چون صبر کند بنده بر گزاردن امرهای
خدا و نهیهای او و گردن نهادن و سپردن خود را در چیزیکه روان میشود بوی تقدیر و بیاشامد تلخیهای
آنرا و بر دوش بردارد گرانیهای او را و مخالفت کند هوای نفس خود را و بگذارد مراد خود را بمراد خدای تعالی
او را بسبب این خوشی در آخر عمر وی و نازو آسایش و ارجمندی و متولی شود کار او را و خورش دهد
او را چنانکه خورش داده میشود بچهٔ شیرخوار از غیر تکلف از ان و بر داشتن بار او و محنت او در دنیا و آخرت
چنانکه مزه میابد خورنده از طرف کرانهٔ بالا از شهد بسبب خوردن شهد از ته آوند پس لائق است
مر بنده را که نعمت داده شده او را اینکه ایمن نشود مگر پروردگار خود را پس فریفته شود بدان و جزم کند
به همیشگی آن و بیخبر گردد از شکر نعمت و سست کند بند نعمت را بگذاشتن شکر آن گفته است
نبی صلی الله علیه وسلم النعمة وحشی فقیدوها بالشکر ای نعمت وحشی ست پس بند کنند آنرا
بشکر کردن پس شکر نعمت مال اقرار کردن است بآن مر نعمت دهنده و نکوئی کننده و آن خداست
عزوجل و حدیث کردن بآن از برای نفس خود در همه احوال و دیدن فضل او از خدا و شکر نعمت مال بآن است
که اظهار و ملکیته نکند بر وجود مال و در نگذرد حد خدا را در مال و نگذارد امر خدا را در ان بعد از ان بگذاردن

حقهای مال ست از زکوة و کفاره و نذرها و صدقه و فریاد رسیدن مظلوم و یاری دادن و بازپرس
احوال صاحبان حاجتها را و اهل حاجت را در سختی ها نزد گشتن از جای بجای و تبدیل یافتن
نیکیها به بدیها و مراد میدارم از زمانهای نعمت فراخی زمانهای سختی و گزند و شکر نعمت تندرستی
در اندامها و اجزای بدن بیماری جستن ست بآن در طاعتها و باز ایستادن از حرامها و بدیها و گناهان
و بزه ها پس این شکر بند نعمتها ست از کوچ کردن و رفتن و سبب آب دادن درخت نعمت بالیدن
شاخهای درخت او ست و نیکو کردن میوهٔ او و سبب شیرینی مزهٔ او و سلامتی پایان او و
خوش مزگی خائیدن او ست و آسانی فرو بردن او ست و از دنبال رسیدن عافیت میوه است
و سبب زیاده شدن آن میوه ست در بدن بیشتر سبب پدید آمدن برکت آثار او ست بر اندامها
از گوناگون طاعتها و قربها و ذکرها بیشتر جزای شکر در آمدن بنده ست بعد از ان در آخرت
در رحمت خدای تعالی و همیشه بودن در بهشتها با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
و نیکو رفیقان ایشان پس اگر نکند شکر و فریب خورد بآنچه پیدا است از آرایش دنیا و چشید
از خوش مزگی و آرام گیرد بسوی درخشش سراب او و بآنچه روشن میشود از خوبی وی مانند درخشیدن
برق و آنچه می یابد و می وزد باد سرد در اول روز تابستان و نرمی و تازگی متاعهای وی که میماند
در باطن مثل پوست مار و کژدم و بیخبر شود از زهرهای کشنده که نهاده شده اند در مغاک وی و حیلهای
وی و دامهای وی که ایستاده کرده شده اند برای گرفتن طالب دنیا و در بند افگندن وی و هلاک کردن
وی پس گو که مبارکباد گفته شود او را بهلاکت و فرو افتادن در چاه تنزل و ادبار و تکبر و گو که بشارت
داده شود بهلاکت و بدرویشی و محتاجگی شتابی یا خواری و سبکساری در دنیا و بعذاب آنجهان
در آتش دوزخ و زبانه او و اما شخصیکه مبتلا ست ببلا پس یکبار مبتلا گردانیده میشود بجهت عذاب
کردن و برابر کردن بگناهی که کرده ست آنرا و بیفرمانی که ورزیده ست آنرا و بار دیگر مبتلا کرده میشود
از برای پوشیدن گناهان و پاک ساختن از چرک و بار دیگر مبتلا کرده میشود از برای بلندی درجها
در رسانیدن بمنزلهای بلند تا در یابد بسبب آن بلا بخدا و ندان دانش از اهل حالها و مقامها آنکسانیکه

بلیش گرفته هست مر ایشانرا لطف پروردگار خلق و بنده کنانیده ایشانرا در میدانهای بلاها بر شیت
مرکبها نرمی و لطفها و راحت بخشیده هست ایشانرا بباد نظرها و گوشهای چشم عنایت در جنبتها و آرامه
زیراکه مبتلا گردانیده هست ایشانرا برای هلاک کردن و فرود افگندن در تنگها و پایانهای دوزخ
لکن آزمایش کرده هست ایشان را ببلاها از برای برگزیدن و بیرون آوردن بآن بلاها حقیقت
ایمان را و صاف گردانید حقیقت ایمان را و جدا گردانید آنرا از شرک خفی و دعواها و نفاق و باز کرد
برایشان نسبت بلاها گوناگون علمها و سرها و نورها پس هرگاه که خالص گردیدند از بلا در ظاهر و باطن
و پاک شد سرهای ایشان گردانید ایشانرا از مخلصان خواصان از جمله کسانیکه ملازمان درو
همنشینان مجلس رحمان اند در دنیا و آخرت در دنیا بدلهای ایشان و در آخرت ببدنهای
ایشان پس هست بلاها پاک کننده مر دلهای ایشانرا از چرک شرک و آویختن بخلق و اسباب و آرزوها
و خواهشها و هست بلاها سبب گداختن و ریختن نفس از دعوتها و هوسها و جستن عوضها
بطاعتها از درجها و منزلهای عالی در فردوس و جنت پس نشان مبتلا کردن بر وجه برابری
و عقوبتها کردن و صبر نکردن هست نزد بلاها و فریاد و شکوه کردن بسوی همه خلق و نشان ابتلا از جهت
پاک و خالص گردانیدن از خطاها یافتن صبر نیکو هست بی گله کردن و ظاهر کردن جزع بسوی
دوستان و همسایگان و ملول نشدن باداء امرها و نهیها و طاعتها و نشان ابتلا از جهت
بلندی درجها یافتن رضا و موافقت هست و آرام یافتن نفس بذکر و آرامیدن بفعل خداکه
خدای زمین و آسمان هست و فنا شدن دران تا وقت دور شدن بلا بگذشتن روزها و ساعتها

مقاله چهل و ششم فرمود رضی الله عنه در قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم از پروردگار خود

من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین کسیکه باز دارد آنکس را ذکر من از سوال
من بدهم او را بهتر آنچه که بدهم سوال کنندگانرا و آن از جهت آنست که بدرستیکه مومن چون خواهد
خدای تعالی اختیار کردن و برگزیدن او را روان میگرداند او را در حالتهای آزماید او را بگوناگون
محنتها و بلاها و سختیها پس درویش میگرداند خدا او را پس از توانگری و مضطر میگرداند او را بسوی سوال کردن

از مردم در روزی نزد بستن جا نهای رزق بر وی پستر نگاه میدارد او را از سوال خلق پس از ان بیچاره
میگرداند او را بسوی وام ستدن از مردم پستر نگاه میدارد او را از وام پس مضطر میکند او را بسوی کسب
و آسان میکند کسب را بر وی پس روزی میخورد بسبب کسب که آن سنت است پس دشوار میسازد
کسب را بر وی پس الهام میکند حق تعالی مومن را سوال کردن از خلق و میفرماید او را بسوال بامر
باطن مومن میدانا ندومی شناساند او را و میگرداند عبادت او را در فرمان برداری امر و نا فرمانی را
در گذاشتن امر تا دور گردد بسبب آن هوای نفس او و نفسانیت او و این حالت ریاضت است
پس نباشد سوال مومن بر وجه خبر نمودن نه بر وجه شرک بخدا پستر نگاه میدارد او را از سوال و امر میکند
بوام ستدن از ایشان و امر کردن بقطع درست نیست ترک آن همچو سوال کردن از خلق که پیش ازین
امر کرده بود پستر از جای میبرد او را از قرض و می برد او را از خلق پس میگرداند رزق او را در سوال کردن
از وی پس سوال میکند بنده خدا را از انچه که محتاج است بدان پس میدهد او را و نمی دهد او را اگر خاموش
باشد و رو گرداند از سوال کردن پستر نقل میکند او را از سوال کردن بزبان بسوی سوال کردن بدل
پس میطلبد او را از دل خود همه انچه که محتاج است بدان پس میدهد او را اما اگر سوال کند او را از زبان
خود ندهد او را یا سوال کند از خلق پستر فنا میکند او را از سوال بنام آشکارا و پنهان پس میدهد
او را هر چه نیک میگرداند حال او را و راست میگرداند بوی کجی از خوردن و پوشیدن و نوشیدن و همه
مصلحتهای بشری بے آنکه باشد او در ان حوایج یا خطور کند در دل وی پس متولی میشود او را و این
است معنی گفتار وی تعالی ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین بدرستیکه
دوست من خدائیست که فرستاده است کتاب او آن بر خود میگیرد کار صالحان را پس ثابت میشود
درین هنگام معنی قول علیه السلام من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین
این حالت فنا است که آن نهایت احوال اولیا و ابدال است پستر رد کرده میشود بسوے وے
پیدا کردن اشیا پس یافته میشود تمام انچه که احتیاج کرده است بدان خدای تعالی باذن خدا و این
پیدا کردن اشیا مذکور است در قول وی تعالی در بعض کتابهای وی یا ابن آدم انا الله لا اله

الا انا اقول للشیٔ کن فیکون اطعنی تقول للشیٔ کن فیکون ای پسر آدم من خدایم
نیست خدا جز من می گویم برای شیٔ شو پس میشود اطاعت کن مرا گوئی تو مر چیز را شو پس شود

مقالهٔ چهل و هفتم – فرمود رضی الله عنه پرسید مرا مردی پیر در خواب چه چیزیست که نزدیکی جوید بوسیلهٔ
آن بسوی خدا پس گفتم مر تقرب را آغازیست و انجام پس آغاز وی ورع و تقوی است و انجام وی رضا و تسلیم و توکل

مقالهٔ چهل و هشتم فرمود رضی الله عنه می سزد مر مسلمان را اینکه مشغول شود اولا بفرائض
پس چون بپردازد از آن مشغول شود بسنتها پس تر مشغول شود بنفلها و فضیلتها پس مادام که نپرداز د
از فرائض مشغول شدن بسنتها نشان جهل و بیخردی است پس اگر مشغول شود بسنتها و نفلها
پیش از فرائض پذیرفته نشود از و بلکه خوار کرده شود و مثل او مثل کسی ست که میخواهد او را بادشاه بخدمت خود
پس نمی آید مر او را بسوی او و می ایستد در خدمت امیری که آن غلام بادشاه و چاکر اوست و زیر دست
قدرت و تصرف اوست روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان مثل
المصلی النوافل و علیه فریضة لمثل حبلی حملت فلما دنی نفاسها اسقطت فلا هی ذات حمل
ولا هی ذات ولاد بدرستیکه مثل خواننده نماز نوافل که بروی فرض خدا است مثل زن باردار است
که تمام شده است مدت حمل وی پس هرگاه که نزدیک شد وقت زائیدن وی افگند بچه را از شکم پس
آن زن نه صاحب حمل است و نه صاحب ولادت و همچنین مصلی مذکور قبول نکند خدا مر او را نماز نفل را تا آن که
بجا آرد فرض را و مثل مصلی مذکور مانند سوداگر است حاصل نمیشود مر او را سود در سودا تا آنکه بگیرد سرمال خود را
همچنین مشغول شونده بنوافل پذیرفته نمیشود مر او را نفل تا آنکه ادا کند فریضه را و همچنین است حال کسیکه
گذاشت سنتها را و مشغول شد بنفلها که راتبه و دائمی نشده است با فرائض و تصریح کرده نشده است
از جانب شارع بران و استوار نشده است نشان دی پس از جملهٔ فرائض ست گذاشتن آنچه که حرام است
و شریک گردانیدن بخدای تعالی خلق او را و اعتراض کردن برو در قضا و قدر او و اجابت خلق و فرمانبرداری
کردن ایشان و روی گردانیدن از امر خدا و طاعت وی گفته است صلی الله علیه وسلم لا طاعة
للمخلوق فی معصیة الله روا نیست فرمانبرداری کردن مخلوق را در بیفرمانی خدای تعالی

مقالهٔ چهل و نهم - فرمود رضی الله عنه هرکه اختیار کند خواب را بر بیداری که آن سبب کاهی
است پس بتحقیق برگزیده کمتر و فروتر را و بیهوشگی را به مردگان و غفلت از تمام کارهای نیک زیراکه خواب برادر
مرگ است و ازینجهت روا نیست خواب بر خدای تعالی از جهت دور بودن همه نقصانها از ذات خدا همچنین
فرشتگان هرگاه که نزدیک اند از جناب قدس دور کرده شده از ایشان خواب و همچنین بهشتیان
هرگاه که در بلندترین جاها و پاک‌تر و گرانمایه‌تر و بزرگترین جاها دور کرده شده است از ایشان خواب
از جهت بودن خواب نقصان در حالت ایشان پس نیکی همه نیکی در بیداری است و بدی همه بدی در
خواب و بیخبری از کارهای نیک است پس هرکه میخورد بهوای نفس خود میخورد بسیار و میشود بسیار پس
خواب میکند بسیار فوت میشود او را نیکی بسیار و کسیکه میخورد اندک از طعام حرام میباشد در بسیاری
خواب و غفلت همچو کسیکه میخورد بسیار از طعام حلال بهوای نفس خود زیراکه حرام خوردن می‌پوشد
ایمان را و تاریک میگرداند او را چنانکه شراب خوردن تاریک میگرداند عقل را و می‌پوشد آنرا پس
چون تاریک شد ایمان پس نه نماز است و نه هیچ عبادت و نه اخلاص و کسیکه بخورد از طعام حلال بسیار
بامر الٰهی میباشد همچو کسیکه میخورد از حلال کم در شادمانی یافتن در عبادت و قوی شدن برآن پس
حلال نور در نور است و حرام تاریکی در تاریکی هیچ نیکی نیست دران پس کسیکه خورد حلال را
بهوای نفس خود بغیر امر الٰهی گویا که خورد حرام را مجملا می‌کشد خواب را پس نیست نیکی دران

مقالهٔ پنجاهم - فرمود رضی الله عنه خالی نیست حال تو از دو قسم یا آنکه باشی ناپدید از
قرب بخدا یا نزدیک از و در رسیده باو پس اگر هستی غائب از خدا پس چیست نشستن تو و سستی تو
از طلب نصیب بسیار و نعمتها و بزرگی همیشه و پسندیدگی بزرگ و سلامتی و توانگری و نازنینی در دنیا
و آخرت پس برخیز و شتابی کن در پریدن بسوی او بدو بازوی خود یکی ازان دو بازو گذاشتن
لذتها و شهوتهاست خواه حرام باشد خواه مباح و ترک همه آسائشها و بازوی دیگر برداشتن ازار
و ناخوشیها و کردن عزیمتها و سخت‌تر از عمل و بیرون شدن از خلق و هوای نفس و خواهش و آرزو در
دنیا و آخرت تا فیروزی یابی برسیدن بحق تعالی و قرب وی پس بیابی نزد این همه آنچه آرزو داری

حاصل گردد مترا بزرگی وارجمندی بزرگتر واگر هستی از نزدیکان و رسیدگان بسوی حق ازان کسانیکه
دریافته هست ایشان را عنایت لطف و قرار گرفته هست ایشان را رعایت او و کشیده هست
ایشان را دوست داشتن حق و دریافته هست ایشان را مهربانی و بخشودن وی تعالی پس نیکو
نگاهدار ادب را او فریفته مشو بحالیکه تو درانی پس کوتاهی کنی در خدمت او و بد مکن خدمت را و
میل مکن بسوی سبکی اهلی خود از نادانی و ستم کردن و شتابی نمودن در کارها چنانکه آمده است در قول
وی تعالی وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا ای برداشت امانت الهی را آدمی
بدرستیکه هست آدمی ستم کننده بر خود و نادان بعاقبت و قوله تعالی وكان الانسان عجولا
هست آدمی سخت شتابی کننده نگاهدار دل خود را از میل کردن بسوی چیزیکه گذاشته آنرا
از خلق و هوای نفس و خواهش و اختیار کردن و تدبیر نمودن و گذاشتن صبر و موافقت و خوشنودی
نزد فرود آمدن بلا بلکه افتادگی کن در پیش حق همچو گوی در پیش سوار که میگرداند او را بچوگان خود و همچو مرده
در دست شوینده و همچو بچه شیرخوار در کنار مادر خود و دایه خود و کور سازی خود را از هرچه جز حق است پس
نه بینی جز حق را وجودی و نه زیان و نه سود و نه دادن و نه منع کردن بگردان خلق و اسباب اثر و آزار رسانیدن
و بلا آمدن همچو تازیانه حق که میزند ترا بدان و نزد نعمت دادن و عطا فرمودن همچو دست قدرت حق که لقمه در دهان اندازد ترا بدان
مقاله پنجاه و یکم. فرمود رضی الله عنه زاهد ثواب داده میشود بسبب قسمتها دو بار نخست در
گذاشتن دنیا پس نمیگیرد بهوای خود و موافقت نفس خود بلکه بمحض امر خدا میگیرد آنرا پس چون
ثابت شد دشمنی زاهد مر نفس را و مخالفت کردن او مر هوائی را شمار کرده شود از جمله اهل تحقیق و
ولایت و در آورده شود در گروه ابدال و عارفان امر کرده میشود درین هنگام بگرفتن آن اقسام
و آمیزش بدان زیرا که وی نصیب است که چاره نیست مر او را ازان پیدا کرده نشده هست آن
مر غیر او را و خشک شده هست بآن قلم و گذشته هست بدان علم ازلی چون فرمانبرداری کند امر را
پس بگیرد آنرا تا واقف شود بعلم الهی پس آمیزش کند بآن از جهت روان شدن تقدیر و حکم
الهی در نشان وی آنکه باشد وی در میان نه آرزو و نه هوای نفس و نه قصد هست ثواب داده میشود

بسبب گرفتن انسانی هوا دوم باز زیراکه وی فرمانبرداری کننده است امر را بسبب گرفتن
ناموافقت کننده است مر فعل حق را در وی پس اگر گفته شود چگونه ذکر کردی قول بثواب دادن
مر کسی را که آنکس در مقام بزرگتر است که ذکر کردی آنرا اینکه او در آورده شده در گروه ابدال و عارفان
که مقبول اند از ایشان و ایشان فانی شده اند از خلق و نفسها و هواها و خواهشها و نصیبها
و آرزوها و طلب عوضها بر عملها آن کسانیکه می بینند همه طاعتها و عبادتهای خود را فعل از خدا
و نکوئی و مهربانی و توفیق و آسان ساختن از خدای و اعتقاد میکنند که ایشان بندگان خدا اند
و بنده حق نمیدارد بر خداوند خود حقے را زیراکه او بذات خود جنبشهای و آرامهای و کسبهای خود ملکت
مر خداوند خود را پس چگونه گفته شود در حق این بنده که ثواب داده میشود و حال آنکه او نمی طلبد ثواب را
و نه عوض را بر کار خود و نمی بیند مر خود را عمل بلکه می بیند نفس خود را از بیکاران و مفلس ترین مفلسان
از عملها گفته میشود در جواب راست گفتی جز آنکه خدای تعالی میرساند بنده را ثواب بفضل خود
و نیاز میدارد او را به نعمتهای خود و پرورش میکند او را بلطف خود بمهربانی و بخشایش و نیکی و بزرگی
خود زیراکه آن بنده باز داشته است دست خود را از مصلحتهای نفس خود و از جستن حظها برای نفس
که پاینده اند در آخرت و کشیدن سود بسوی نفس و دور کردن زیان از و پس وی همچو بچهٔ شیرخوار است
که نیست جنبش در وی در مصلحتهای نفس خود آن بچه بناز داشته شده است بفضل خدا و رزق خدا
که ریزنده است بروی بر دو دست پدر و مادر وی که هر دو وکیل و ضامن اند پس هرگاه که ربود پروردگار
از بنده مصلحتهای نفس او را مهربان گردانید دلهای خلق را بروی و پیدا گردانید بخشش و مهربانگی برای وے
در دلها تا آنکه هر یکے مهربانی کند او را و میل نکند بروی و نکوئی کند او را پس همچنین مر هر فانی راست از آنچه
جز خدا است آن کس که نمی جنبانند او را جز امر وے و فعل وے پیوند کرده شده بفضل خدا
در دنیا و آخرت بناز و نعمت داشته شده در دنیا و آخرت دور گردانیده شده است از وی
آزار متولی است کار او را گفته است ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین

مقاله پنجاه و دوم — فرمود رضی الله عنه مبتلا نمیگرداند خدا گروهے را از مسلمانان

که دوستان خدا و اهل ولایت و معرفت اند مگر از برای آنکه باز گردانند ایشانرا بسبب بلا بسوی سوال کردن
پس دوست میدارد سوال ایشان را پس چون سوال کنند دوست میدارد قبول کردن دعای ایشانرا
تا بدهد صفت کرم و جود را حق این دو صفت زیرا که این دو صفت باز جست میکنند خدا را از سوال
کردن مومن اجابت دعا را گاهی حاصل میشود اجابت و حاصل نمیشود مقصود بالفعل از جهت باز
باز داشتن از اجابت پس باید که ادب ورزد بنده نزد فرود آمدن بلا و باید که کاوش کند از گناهان
خود در نا کردن امرها و کردن نهیها آنچه پیداست از گناهان و آنچه پنهان هست و نزاع کردن تقدیر
زیرا که غالب بر بنده اینست که مبتلا کرده نمیشود ببلا مگر در مقابلهٔ گناه پس اگر گشاده شد بلا
مقصود حاصل شد و اگرنه پس باید که میل کند بسوی دعا و خواری و عذر پس همیشه کند سوال از حضرت
روا بودن آنکه باشد گرفتار شدن ببلا برای آنکه سوال کند او را و تهمت ننهد بر خدا بسبب تاخیر اجابت چنانچه بیان کردیم

مقالهٔ پنجاه و سوم - فرمود رضی الله عنه بخواهید از خدا خوشنودی را بالقضا یا فنا شدن
در فعل خدا زیرا که فنا راحت بزرگتر است و بهشت بلند تر ممتاز است در دنیا و اوست در در آمدن
درگاه خدائی بزرگتر و سبب دوست داشتن خدا مر بندهٔ خود را که مومن است پس کسیکه دوست دارد
او را خدا عذاب نکند او را در دنیا و نه در آخرت در رضا و فنا پیوستن است بجناب قدس حق
و رسیدن است بدرگاه وی و آرام گرفتن است بوی و مشغول نشوید بجستن نصیبها و قسمتها که قسمت
نکرده شده ترا یا قسمت کرده شده ترا پس اگر هست که قسمت نکرده شده است پس مشغول شدن
بجستن آن بیخردی و سبکی و نادانی است و آن سخت تر عذابهاست چنانچه گفته شده است
از سخت ترین عذابها طلب کردن چیزیست که قسمت نکرده شده و اگر باشد قسمت کرده شده
پس در مشغول شدن بطلب آن حرص است و شرک در باب عبودیت و محبت و حقیقت زیرا که
مشغول شدن بغیر خدا شرک است و طلب کننده حظ را است گو نیست در محبت و ولایت خدا پس
کسیکه برگزیند با خدا جز خدا را پس آن دروغ گو است در محبت و خواهندهٔ عوض بر عمل خود
اخلاص کننده نیست و صادق نیست و اخلاص از بنده خدا مگر آن کس که پرستد بجهت آنکه

بر پرصفت ربوبیت احق و یراو عبادت کند حق را از جهت مالک بودن او و سزاوار بودن او و زیرا که
خدای تعالی مالک است بنده راو مستحق است بر بنده عمل کردن مر او را زیرا که همه چیز بنده مر خدای راست
با حرکات و سکنات او و جمیع کسبهای او و بنده و هر چیز را که مالک است بنده بحقیقت مر خداوند او
راست چگونه اینچنین نباشد و حال آنکه بتحقیق بیان کرده ام در سوای این مقام که جمله عبادتها
نعمتی است از جانب خدا و فضلی است از و بر بنده خود زیرا که توفیق داد او را بدان و قادر گردانید
او را بدان عمل پس مشغول بودن بنده بشکر خدای پروردگار خود بهتر و سزاوار تر است از طلب
کردن وی از خدا عوضها را و جزاها را بدان عبادت پس چگونه مشغول میشوی بجو استن حظها
و حال آنکه می بینی مردم بسیار را چندانکه بسیار میشود حظها نزد ایشان و پیاپی می آید لذتها
و نعمتها و قسمتها بسوی ایشان می افزاید خشم ایشان و گرفتن ایشان بر پروردگار ایشان و
بانگ کردن از اندوه و کفران کردن ایشان بنعمتها و بسیار میگردانند و همهای ایشان و درویشی
ایشان بسوی قسمتها که مقسوم نیست برای ایشان جز آنچه که نزد ایشان است و خوار و خورد
و درشت میگیرد و نصیبهای ایشان که نزد ایشان است و بزرگ و کلان و نیک مینماید نصیبهای
دیگران در دلهای ایشان و دیدهای ایشان پس شروع کردند در طلب آن قسمتها و حال آنکه
آن اقسام قسمت کرده نشده برای ایشان پس رفت عمرهای ایشان و سست شد قوتهای
ایشان و کلان شد سال عمر ایشان و سیری گشت بدلهای ایشان و مانده شد تنهائی ایشان و
عرق آلوده شد پیشانیهای ایشان و سیاه شد نامهای ایشان بسبب بسیاری گناهان ایشان و
کردن گناهان بزرگ در طلب آن اقسام و گذاشتن امرهای پروردگار ایشان پس نیافتند آن
اقسام را و بیرون آمدند از دنیا مفلس لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء نه شکر کردند پروردگار خود را در آنچه
قسمت کرد مر ایشان را از قسمتهای ایشان پس یاری جستند بآن قسمتها بر طاعت نه دریافتند
آنچه طلب میکردند از اقسام دیگران بلکه هلاک کردند دنیا و آخرت خود را پس ایشان بدترین خلق اند
و نادان ترین ایشان و بیخرد ترین ایشان و کمینه ترین ایشان از روی عقل و بینائی دل

پس اگر میبودند اینکه خوشنود می شدند بقضای الٰهی و پسندگی میکردند بداد حق و نیک میکردند
طاعت خداوند را هر آینه می آمد ایشان را نصیبهای ایشان از دنیا بے رنج و بے مشقت
پستر برده میشدند بسوے همسایگی خدا بلند تر از همه مرتبه پس می یافتند نزد وی تعالےٰ
هر خواست و آرزو را بگرداند ما را خدای تعالی و شما را از ان کسانے که راضی شدند بقضا و گردانیدند
سوال خود را رضا او فنا او نگاه داشتن حال را و توفیق رامر چیزیرا که دوست میدارد آنرا و راضی است ازان

مقاله پنجاه و چهارم

فرمود رضی الله عنه کسی که خواهد آخرت را پس بروی باد بزهد کردن
در دنیا و کسیکه خواهد خدا را پس بروی باد بزهد کردن در آخرت پس بگذارد دنیای خود را از جهت
آخرت خود و آخرت خود را از جهت پروردگار خود پس تا آنکه در دل طالب شهوتی است از شهوات
دنیا و مزه از مزه های آن و جستن راحتے از راحتهای آن از همه چیزها از خوردن و نوشیدن
و پوشیدن و نکاح و خانه و سواری و ولایت و ریاست و درجه در علمی از گوناگون علمها و فقه
که زیاده بر احکام عبادتهای پنجگانه است و روایت کردن حدیثها بطرق و اسانید و خواندن
قرآن و نحو و لغت و علم فصاحت و بلاغت و دور شدن درویشی و یافتن تونگری و رفتن بلا
و آمدن عافیت و محمل آنست دور شدن زیان و رسیدن سود پس نیست این شخص زاهد
راست و درست زیرا که هر یکے ازین چیزها در وی لذت نفس و موافقت هوای نفس و آسایش
طبع است و دوست داشتن است مر آنها را همه اینها از دنیا است و از جمله چیزها است که دوست
میدارد شخص زندگانی کردن را در دنیا و حاصل میگردد بهر یک ازان آرام و قرار بجانب دنیا پس
می سزد اینکه کوشش کند در بیرون آوردن همه آنها از دل و مواخذه کند نفس خود را
بدور کردن آن و پر کردن بیخ آن و لازم گیرد خوشنودی را به نیستی و بیخبر بودن و بدرویشی
همیشه پس نماند در دل وی از محبت دنیا اندازه مکیدن خستهٔ خرما تا خالص شود زهد او در دنیا پس
چون تمام گردد او را زهد دور گردد غمها و اندوهها از دل و غم سخت از درون تن و بیاید آسایشها
و خوشی و آرام بخدا چنانکه گفته است صلے الله علیه وسلم الزهد فی الدّنیا یریح القلب و الجسد

زهد کردن در دنیا راحت میدهد دل و تن را پس مادام که در دل وی چیزیست از لذات و شهوات دنیا پس اندوهها و غمها و ترس و مکروه ایستاده است در دل و خواری لازم است مر دل را و پرده از شهود حق و قرب وی تعالی سطبر شونده و بهم نشیننده است پس نمیگشاید این پرده تا آنکه بدر رشدن دوستی دنیا تمام و ببریدن پیوندهای تمام بعد از ان زهد کند در آخرت پس بخواهد درجها و منزلهای بزرگ را و حور و ولدان را و سراها و کوشکها و باغها و مرکبها و حلّها و زیورها و طعامها و شرابها را و جز این نعمتها از آنچه آماده کرده است خدای تعالی مر بندگان مؤمن خود را پس نخواهد بر عمل خود جزای آجر را از خدا هرگز نه در دنیا و نه در آخرت پس درین هنگام میباید خدا را پس میدهد وی تعالی جزای او را از جهت نیکوئی کردن از خود و مهربانی نمودن پس نزدیک میگرداند او را از خود بغایت قرب و لطف میکند بوی و شناسائی میدهد بسوی خود بگوناگون لطفها و نیکوئی خود چنانکه عادت پروردگار است با رسولان و پیغمبران خود و اولیا و خواص خود و با سائر دوستان خود و خداوندان علم بوی پس میباشد بنده هر روز در فزونی از کار خود تا زمان زندگانی خود و پستر برده میشود بسوی سرای آخرت بسوی چیزیکه نه هیچ چشم آنرا دیده و نه هیچ گوشی آنرا شنیده و نگذشته است بر دل هیچ آدمی از آنچه تنگ است آید از دریافتن آن فهمها و کوتاه میگردد از صفت کردن آن عبارتها

مقاله پنجاه و پنجم - فرمود رضی الله عنه گذاشته میشود حظهای نفس سه بار نخستین آنست که میباشد بنده گذرنده در تاریکی جهل خود و بیراه رونده در گذشتن خود تصرف کننده در کارها بطبع خود در همه حالهای خود بی بندگی کردن برای پروردگار خود و نه تعلق همبازی در شرع که باز دارد او را از تصرف و نه تقیید بحدی از حدهای شرع که بنهایت بنده بسوی آن از حکم طبع پس در اثنای آنکه آن بنده برین حال بود می بیند خدای تعالی بسوی وی بچشم رحمت و عنایت پس میفرستد بسوی آن بنده گوینده را از مخلوقات خود از بندگان صالح خود و دوتا میگرداند آن واعظ را به واعظ ذات آن بنده پس فیروزی میبابند این هر دو واعظ بر نفس و طبع وی پس میکند این بنده کار خود را پس ظاهر میشود نزد نفس راستی زیرا که نفس در ان کار است از سوار شدن

بیبارگی طبع و مخالفت شرع را پس میل کند نفس سوی شرع در همه تصرفات خود پس میگردد بنده مسلمان
ایستاده با شرع فانی از طبع پس ترک میکند حرام دنیا و شبهه آنرا و نتهای خلق را پس میگردد
مباح حق را و حلال شرع را در خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح و خانه خود و در همه حالهای خود
آنچه چاره نیست از آن تا نگاهبانی کند نهاده خانهٔ تن را و توانا گردد بر فرمانبرداری بر طاعت
پروردگار و نیز تا تمام گیرد نصیب خود را که قسمت کرده شده است مر اورا آنچیز که در نمیگذرد از او و را او
نیست راه بسوی بیرون آمدن از دنیا پیش از گرفتن آن و آمیزش بدان و تمام گرفتن آن
پس سوار میشود بر بارگی مباح و حلال بحکم شرع در همه احوال خود تا اینکه برسد بسبب این بارگی
تا آستانهٔ ولایت و در آمدن در گروه محققان که خاصگان اند خداوندان عزیمت خواهندگان خدا
اند پس میخورد با مر حق پس درین هنگام می شنود ندا از جانب حق از درون خود بگذار نفس خود را
و پیش آی و بگذار حظها را و خلق را اگر میخواهی پیدا کننده را و بیرون کن نعلین خود را دنیای
خود را و آخرت خود را و مجرد شو از همه کونها و هستیها از آنچه پیدا خواهد شد و همه آرزوها و برهنه شو
از همه کائنات و فانی شو از همه چیز و پاک و خوش شو به یگانگی حق و گذاشتن دوگانگی و صدق
ارادت پستر در آی جای نهادن قدم بساط قرب را با ادب خاموش و سر فرو افگنده نگاه مکن بجانب
راست بسوی آخرت و بجانب چپ بسوی دنیا نه بسوی خلق و نه بسوی حظها پس چون در آید بنده در
مقام فنا و ثابت شد رسیدن باین مقام می آید او را خلعتها از جانب حق و می پوشد او را نورهای
معرفتها و علمها و گوناگون فضل پس گفته میشود مر او را ملابست کن بنعمتها و فضل و بی ادبی مکن نزد
کردن این حکم و گذاشتن این ملابست زیرا که در رد کردن نعمت بادشاه توانائی است بر بادشاه و
سبک داشتن است مر حضرت را پس درین هنگام آمیزش میکند بنده بفضل حق و قسمت او بی آنکه
باشد بنده موجود درین آمیزش و پیش از آن بود که آمیزش میکرد بهوای خود و نفس خود و هرگاه که
فرود آمد منزلی را تغیر شد حالت او پس مر بنده را چهار حالت است در گرفتن حظها و قسمتها حالت
اول بحکم طبع است و این قسم حرام است و حالت دوم بحکم شرع آن مباح و حلال است و حالت سوم

بامر باطن است و این حالت ولایت و گذاشتن هوای نفس است و حالت چهارم بمحض فضل آلهی است
و این حالت دور شدن اراده است و حاصل شدن بدلیت است و بودن او ست مراد ایستاده با قدر
که آن فعل حق است و این حالت علم است و موصوف شدن بصلاح است پس نامیده نمیشود صالح
بروجه حقیقت مگر کسیکه رسیده است بسوی این مقام و این است مراد قول خدا ان ولیی الله الذے
نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین پس او است بنده که باز داشته شده است دستها وا ز کشیدن
مصلحتهای او و منفعتهای او و از باز گردانیدن مضرتهای او و مفسدتهای او همچو بچه شیرخوار با دایه
و مرده شسته شده با شوینده پس متولی میشود دست تقدیر پرورش او را بے آنکه باشد مر او را اختیار
و تدبیر فانی از همه نیست حال و نه مقام و نه اراده بلکه ایستادن بتقدیر آلهی است گاهی بسط میکند
او را گاهے قبض میکند او را و گاهی توانگر میکند و گاهے درویش میگرداند اختیار نمی کند و نمی آرزو میکند
دور شدن آن حالت را و تغیر آنرا بلکه خوشنودی بقضا همیشه و موافقت دائم پس این
آخر چیز نیست که منتهی می شود بآن احوال اولیا و ابدال

مقاله پنجاه و ششم - فرمود رضی الله عنه چون فانی شود بنده از خلق و هوا و خواهش و
نفس و آرزوها در دنیا و آخرت نخواهد مگر خدا را عز و جل و بیرون آید همه چیز از دل وی بهتر شد
بحق و برگزیند حق تعالی او را و دوست میدارد او را و محبوب میگرداند او را نزد خلق خود و میگرداند
حق او را باین صفت که دوست میدارد خدا او را و دوست میدارد قرب او را و نعمت می بیند بفضل
خدا و میگردد در نعمتهای وی تعالی و میگشاید خدا بر وی درهای بخشش خود را و نوید میدهد آن بنده را
که منع نکند او را از وی همیشه پس اختیار میکند بنده درین هنگام خدا تعالی را بر همه چیز و خواست
میکند بخواست خدا و تدبیر میکند تدبیر او و مشیت میکند بمشیت او و راضی میشود برضای او
و فرمانبرداری میکند امر او را نه امر غیر او را و نمی بیند مر غیر خدا را هستیئے و نه فعلے پس درین هنگام
رواست که وعده کند او را خدا بوعده پس تر ظاهر نشود مر بنده را وفا بآن وعده و نرسد او را چیزے
که بتحقیق توهم کرده است بنده آنرا از آن وعده که وفای آن باشد زیرا که غیریت بتحقیق و رفته است

بدور شدن ہوای نفس و خواست و جستن حظہا پس گشت بندہ در ذات خود فعل خدا و ارادہ وی و مراد وی پس نسبت کردہ نشود بسوی بندہ وعدہ و نہ خلاف آن زیرا کہ این صفت کسی است کہ او را ہوا و ارادہ است پس میگردد وعدہ در حق بندہ با خدا ہمچو فعل مردیکہ عزم کرد بر کردن چیزے در ذات خود و نیت کرد آنرا بعد از ان گردانید عزم را بسوی جز آن کار و ہمچو ناسخ و منسوخ در انچہ وحی فرستادہ است خدا بسوی پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم قولہ ما ننسخ من اٰیة او ننسہا نأت بخیر منہا او مثلہا الم تعلم ان اللہ علے کل شیٔ قدیر انچہ منسوخ میگردانیم آیتے را یا فراموش میکنیم آنرا می آریم بہتر از ان یا مانند آن آیا نمیدانی کہ خدا قادر است ہرگاہ کہ بود پیغمبر علیہ السلام کشیدہ شدہ ہوای نفس و ارادۂ خیر در جاہا کہ ذکر کردہ است آنہا را خدا در قرآن از بند کردن کفار در روز بدر و جز آن و آنحضرت مراد حق و محبوب او بود نگذاشت او را بر یک حالت و بر یک چیز و بر یک وعدہ بلکہ برد حق تعالی او را بجانب تقدیر پس رہا کرد عنان تقدیر را بسوی آنحضرت پس بگردانید او را از حالی بحالی در احکام و آگاہانید او را بقول خود الم تعلم ان اللہ علی کل شیٔ قدیر یعنی تو در دریای قدر آلہی ہستی میگرداند ترا موجہای آن دریا یکباری چنین و بار دیگر چنین پس نہایت کار ولی ابتدائی کار نبی است نیست بعد از درجات ولایت و بدلیت مگر مقام نبوت پس پاک خداست چہ عجب نیک و کامل تر و پسندیدہ گردانید پیغمبر را صلے اللہ علیہ وسلم

مقالہ پنجاہ و ہفتم۔ فرمود رضی اللہ عنہ احوال ہمہ قبض است زیرا کہ امر کردہ میشود ولی بنگاہداشت آن و ہر چیز یکہ امر کردہ شود بنگاہداشت او پس آن قبض است و ایستادن با تقدیر بسط است ہمہ زیرا کہ نیست آنجا چیزیکہ امر کردہ شود بحفظ آن جز بودن او موجود در قدر پس لازم است بر وی کہ نزاع نکند در تقدیر بلکہ موافقت کند و کشاکش نکند در ہر چہ کہ میرود بر وی از انچہ شیرین یا تلخ میکنند احوال محدود اند پس امر کردہ شد بنگاہداشت حدود آن و فعل آلہی کہ آن تقدیر است حدی ندارد تا آنکہ محافظت کردہ شود و نشان آنکہ بندہ در آید در مقام قدر و فعل و بسط اینست کہ وی گاہے امر کردہ میشود بسوال کردن حظہای نفس بعد از انکہ امر کردہ شدہ است بگذاشتن حظہا و بزہد کردن در ان زیرا کہ ہرگاہ کہ تہی شد درون وی از حظہا و باقی نماند در وی جز پروردگار بسط کردہ شد بسوال حظہا و شہوتہا و طلب کردن خیرہا کہ آن قسمت وی بودہ

وچاره نیست از گرفتن آن ورسیدن بسوی آنها بسوال وی تا آنکه ثابت شود گرامی بودن او نزد
خدا و مرتبه او ومنت نهادن حق بروی باجابت کردن وی بسوی آن ورها کردن بنده را بسوال
کردن ورودادن حظها از بیشترین نشانهای بسط بعد قبض است واز نشانهای بسط بیرون آوردن
بنده است از بند احوال ومقامها واز تکلف کردن در نگاهداشت حدها پس اگر گفته شود این کلام دلالت
میکند بر دور شدن تکلیف شرعی وبر زندقه وبیرون آمدن از اسلام وبرر د قول خدای تعالی واعبد
ربك حتی یأتیك الیقین پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا موت جواب آنکه دلالت
نمیکند این کلام برانچه که تو گفتی ونمیرساند بآن بلکه خدای تعالی بزرگتر است وولی او گرامی تر است بروی
از انکه وا آرد او را در مقام کمتر نشست در شرع ودین خود بلکه نگاه میدارد او را از همه انچه که ذکر کرده شد
وباز میگرداند او را از وی ونگاه میدارد او را وی آگاهاند او را او درست میگرداند او را برای نگاهداشت
حدهای شرع پس حاصل میشود نگاهداشت از گناهان ومحفوظ میماند حدهای شرع بی زور کشیدن وسختی
کشیدن از وی وآن ولی از حصول این اوصاف غائب است در قرب پروردگار خود گفته است
خدای تعالی کذالك لنصرف عنه السوء والفحشاء همچنین باز داریم از یوسف بدی را زیرا که او از
بندگان ماست که خالص گردانیده شدند ونیز گفته است خدای تعالی ان عبادی لیس لك علیهم
سلطان بدرستیکه بندگان من نیست مر ترا ای شیطان بر آنها غلبه وگفته است الا عباد الله
المخلصین ای گمراه میکنی مگر بندگان ما را که خالص گردانیده شدند وسے برداشته شده
پروردگار اند وآن مراد خدا است وی تعالی می پرورد او را در کنار قرب خود ولطف خود از کجا برسد شیطان نزد وی
وچگونه راه یابد بدیها وناخوشیها در شرع بجانب وی ابعدت التحفة واعظمت القربة دور داشتی
طعام وشراب را وبزرگ گردانیدی قرب را این مثل است که زده میشود در جائیکه کسی تعظیم کسی نکند اما حق او
ادا نکند گفتی تو مرد ولی را سخنی شنیع هولناک زبان باد مر این همتهای فرومایه ناکس را واین عقلهای
ناقص دور از کار را ورایهای تباه خلل پذیر را پناه دهد ما را خدا وبرادران را از گمراهیهای مخالف بقدرت خود
که شامل است همه را وبلطفها که کامل اند ومهربانی که فراخ است وبپوشاند ما را از پردهای خود که تمام اند ومنع کننده

ونگاهدارنده از گناهان و پرورش کننده مارا بنعمتهای خود که تام اند و بفضلها و فزونی کرم خود که همیشه اند

مقاله پنجاه و هشتم - فرمود رضی الله عنه کور ساز خود را از همه سو و چشم مکشا بر چیزی از آن پس تا آنکه می بینی بسوی چیزی از آن کشاده نمیشود مر ترا راهی بسوی فضل خدا و نزدیکی او پس ببند همه جانبها یکی و بستن تو و محو گردانیدن نفس ترا بیشتر بفانی شدن تو و محو شدن تو و دانستن ترا پس درین هنگام کشاده شود در چشم دل تو راه فضل خدای بزرگ پس می بینی آن جهت را بهر دو چشم سر تو درین وقت بشعاع روشنی دل تو و ایمان تو و یقین تو پس پیدا میگردد نزد آن حال نور از درون تو بر بیرون تو همچو نور شمع که در خانهٔ تاریک است و در شب تاریک پیدا میگردد روشنائی از روزنهای خانه و سوراخهای آن پس روشن میشود بیرون خانه بروشنائی درون خانه پس آرمیده میشود نفس و جوارح بسوی وعدهٔ خدا و بخشش او و از بخشش جز خدا و عدهٔ جز وی مهربانی کن نفس خود را و ستم مکن بر وی و میدار او را در تاریکیهای نادانی خود و سست رائی خود پس نظر کنی بجانبها بسوی خلق و حول و قوت و کسب و اسباب ایشان پس اعتماد کنی بر آن پس بسته گردد از تو جهتها و کشاده نشود مر ترا جهت فضل خدا از جهت عذاب کردن و در برابر کردن بشرک تو بسبب نظر کردن بر جز خدا پس وقتیکه بیابی خدا را و نظر کنی بسوی فضل وی و امیدواری رحمت او را نه جز او را و کور سازی خود را از هر چیزی که جز اوست نزدیک گرداند ترا و بسیار نزدیک گرداند ترا از خود و مهربانی کند ترا و پرورش کند ترا و بخوراند ترا و بپوشاند ترا و دوا کند ترا و تندرستی بخشد ترا و بخششها کند ترا و توانگر گرداند ترا و یاری دهد ترا و دوست گرداند ترا بیشتر محو کند ترا از تعلق بخلق و از نفس تو و فنا کند ترا پس نه بینی بعد از آن بدرویشی خود و نه توانگری خود را

مقاله پنجاه و نهم - فرمود رضی الله عنه خالی نیست حالت تو تا که هست آن حالت بلا و یا نعمت پس اگر حالت بلا است پس مطالبه کرده میشوی در آن بشکیبائی کردن بزور و نیز و صبر کردن فروتر است و صبر کردن بالاتر است از آن بیشتر براضی بودن و موافقت نمودن بیشتر بفانی شدن و فنا مر ابدال را و عارفان را که صاحب علم بخدا اند و اگر باشد حالت نعمت پس باز جست کرده میشوی بشکر کردن بران و شکر میباشد بزبان و بدل و بجوارح اما شکر بزبان پس باقرار کردن بنعمت است که آن از خدا است

ونسبت کردن آنرا بخلق و نه بسوی نفس خود و حول و قوت خود و حرکت و کسب خود و نه نسبت کنی
بسوی جز تو از ان کسانیکه روان شده است نعمت بر دستهای ایشان زیرا که تو و ایشان سببها
و وسیلتها و دست افزار ند مر نعمت را قسمت کننده نعمت و روان کننده آن و پیدا کننده آن
و کار کننده در ان و سبب سازنده مر آنرا خدای تعالی است و قسمت کننده خدا است و روان کننده
او ست و پیدا کننده او ست پس وی تعالی سزاوار تر است بشکر گزاری کردن از جز وی نیست نظر
بسوی غلام بردارنده مر هدیه را نیست نظر مگر بسوی خداوندی که روان کننده و نعمت دهنده است
بآن هدیه گفته است خدای تعالی در باب کسیکه گم کرده است این نظر را یعلمون ظاهرا من الحیوة
الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون میدانند آنچه ظاهر است از زندگانی دنیا ایشان از زندگانی
آخرت بیخبر اند پس کسیکه نظر کند بظاهر و بسبب و بگذارد دانش و شناخت او را بحقیقت حال
و مشیت پس او ست نادان کم شناخت کوتاه عقل عاقل را میگویند عاقل مگر بسبب نظر کردن
او عاقبتهای کار را اما شکر گفتن بدل پس بیقین دانستن است همیشه و بعقد قلبی محکم سخت استوار
که همه آنچه با تست از نعمتها و منفعتها و لذتها در ظاهر و باطن در حرکات و سکنات تو از جانب خدا است
نه از جز وی باشد شکر گفتن تو بزبان تو بیان کننده از چیزیست که در دل تست گفته است خدای تعالی
ومابکم من نعمة فمن الله آنچه که با شما است از نعمت پس از جانب خدا است و گفته است اسبغ
علیکم نعمه ظاهرة وباطنة تمام کمال گردانیده است بر شما نعمتهای ظاهر و باطن را و نیز گفته است
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها اگر شمار کنید نعمت خدا را ضبط نتوانید کرد آنرا پس با ثبوت
این معنی باقی نمی ماند مر مومن را نعمت دهنده جز خدا و اما شکر دن بجوارح پس بآنست که بجنبانی
و در کار داری آنها را در طاعت خدا نه غیر او از خلق پس پاسخ ندهی کسی را از خلق در چیزیکه
رو گردانیده است از خدا و ران و خلق شامل است نفس او و هوا او خواهشها و آرزوها را و تمامی
مخلوقات را بگردانی اطاعت خدا را اصل و پیروی کرده شده و پیشوا و جز او را فرع و پیرو و پس
رو پس اگر بکنی جز این کار را میباشی م کننده و حکم کننده بجز حکم خدا حکم وی که موضوع است

مر بندگان او را که مسلمان اند و میباشی سلوک کننده جز راه صالحان گفته است خدای تعالی ومن
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ای آن کسانیکه حکم نکنند بر خلق بچیزیکه فرو فرستاده است
خدای تعالی پس آنکسان کافران اند و در آیتے دیگر ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون
هر که حکم نکند انچه فرستاده است خدا پس آن کسان ستم کنندگان اند و در آیتی دیگر هم الفاسقون ای
ایشان فسق کنندگان اند پس میباشد نهایت کار تو بسوی آتشی که فروزنیه آن آدمیان اند و سنگها
و تو صبر نتوانی کرد بر تپ یک ساعت در دنیا و کمتر پاره از آتش که بجهد در دنیا پس چگونه باشد صبر تو بر همیشه
بودن در آتش دوزخ باد و زخیان النجا النجا الوحا الوحا بگریز از آن الله الله لازم گیر خدا را نگاهدار
هر دو حالت را و شرطهای این را زیرا که بدرستیکه تو تهی نیستی در همه خود از یکے ازین دو یا بلاست یا نعمت
پس بده هر حالت را نصیب و حق آن از صبر و شکر کردن بران وجهی که بیان کردم برای تو پس گله مکن
در حالت بلا بسوی هیچ یکے از خلق خدا و پیدا مکن به تنگ آمدن خود را مر هیچ یکے را و تهمت مکن پروردگار
خود را در باطن خود و شک مکن در حکمت وی در بر گزیدن حق انچه نیکتر است مر ترا در دنیای تو و آخرت تو
پس میر حاجت خود را بسوی هیچ یکے از خلق خدا در دفع کردن بلا از تو پس آن شرک آوردن است از تو
بخدا مالک نیست با خدا در ملک او کسے هیچ چیزی را نیست کسے گزند رساننده و نه سود دهنده
و نه باز گرداننده بلا و نه باز کشنده عطا و نه بیمار سازنده و نه بلا رساننده و نه تندرستی دهنده و نه بیمار سازنده
جز خدای تعالی پس مشغول مشو بخلق نه در ظاهر و نه در باطن زیرا که بدرستیکه ایشان هرگز بی نیاز نکنند
از انچه خواسته است خدا از قضای وی چیزی را بلکه لازم گیر صبر را و رضا و موافقت را و فنا را در فعل خدا
که در تو کند پس اگر محروم کرده شوی از همه این چیزها پس بر تو باد بکد خواستن بسوی او و زاری نمودن
و اقرار کردن بگناهان و فریاد کردن از بدی نفس و اقرار کردن بپاکی حق و به یگانه دانستن و به نعمت دادن
و بیزاری نمودن از شرک خفی و طلب کردن صبر و رضا و موافقت را تا آنکه برسد انچه نوشته شده مدت
خود را پس دور شود بلا و بکشاید اندوه و بیاید نعمت و فراخی و شادمانی و خوشحالی چنانچه بود در حق
پیغمبر خدا ایوب علیه السلام چنانچه میرود سیاهی شب و می آید روشنائی روز و میرود سردی زمستان و می آید

با دو سرما تابستان و خوشی او زیرا که مر هر چیزی را ضد و مخالف اوست و نهایت و مدت معین است
و جای اینها پس صبر کلید گشایش است و آغاز او و نهایت او و خوبی اوست چنانچه آمده است در حدیث
الصبر من الایمان کالراس من الجسد صبر از جزء ایمان است چنانچه سر از تن و در لفظی دیگر الصبر
الایمان کله صبر همه ایمان است و گاهی میباشد شکر همین ملابست نعمتها و آن نعمت بخششهای اوست
که قسمت کرده شده برای تو پس شکر گفتن تو آمیزش تست با آن نعمت در حال
فنای تو و دور شدن هوای نفس در حال پرهیز کردن و نگاه داشتن شرع و این حالت
ابدال است و جای نهایت است عبرت گیر بچیزیکه ذکر کردم برای تو تا راه نموده شوی انشاء الله تعالی

مقاله شصتم۔ فرمود رضی الله عنه آغاز کار بیرون آمدن است از معهود طبع بسوی چیزیکه
حکم کرده بدان شرع پس بسوی تقدیر بعد از ان باز گشتن بهمان که معهود طبع بود بشرط نگاهداشت
حدهای شرع پس بیرون می آئی از معهود طبیعت از خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح کردن
و خانه که بحکم طبع بود بسوی امر شرع و نهی او پس پیروی میکنی کتاب خدا و سنت رسول او را چنانچه
گفته است خدای تعالی ما اتکم الرسول فخذوه وما نهکم عنه فانتهوا آنچه بدهد شما را
رسول بگیرید آنرا و از آنچه باز دارد شما را از ان پس باز مانید و گفته است قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله بگوای محمد علیه السلام اگر هستید شما که دوست میدارید خدا را پس پیروی
کنید مرا تا دوست دارد شما را خدای تعالی پس فانی گردانیده شوی از هوای تو و نفس تو و
سبکیهای تو در ظاهر تو و باطن تو پس نباشد در باطن تو جز یگانگی خدا و در ظاهر تو جز طاعت خدا
و عبادت او و از آنچه فرموده و نهی کرده پس باشد این پیشه تو و شعار و دثار تو در حرکت تو و آرام تو
در شب تو و در روز تو و در سفر تو و حضر تو و در سختی تو و نرمی تو و در تندرستی تو و بیماری تو و در همه احوال تو پس
برداشته شوی بسوی وادی تقدیر پس تصرف کند در تو تقدیر پس فانی شوی از کوشش
و مشقت خود و حول خود و قوت خود پس رانده شود بسوی تو قسمتهائیکه خشک شده است بآن قلم
و گذشته است بآن علم الهی پس آمیزش کرده شوی بآن اقسام و داده میشوی در گرفتن آن نگاهداشت

وسلامتی پس نگاه داشته میشود دران حدهای شرع وحاصل میشود دران موافقت مر فعل خداوند راو
پاره نمیشود حکم شرع بسوی کفر والحاد ومباح گردانیدن انچه حرام کرده شده است وخوار داشتن
چیزیرا که امر کرده شده است گفته است خدای تعالی انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون ما فرو
فرستادیم ذکر را که قرآن است وبدرستیکه ما نگاه دارنده ایم ونیز گفت کذلک لنصرف عنه السوء
والفحشاء انه من عبادنا المخلصین همچنین برگردانیدیم از یوسف بدی را بود او از بندگان ما
که خالص کرده شده اند پس مصاحب میباشد آنکس را نگاهداشت وپرهیز تا وقت موت برحمت خدا
ونیست این معهود طبع مگر قسمتهای تو که آماده کرده اند برای تو پس منع کرده شده اند از تو درحال
سیر کردن تو درراه حق ودر رفتن تو درصحراهای طبیعت وبیابانهای هوا وبمعهود طبع زیراکه این معهود
طبع گرانیها وبارها است پس دور کرده شد از تو تا گران نسازند ترا پس سست گردانید ترا و باز
گردانید ترا از جای قصد تو ومطلوب تو تا هنگام رسیدن بآستانهٔ فنا وفنا رسیدن است بقرب حق
وشناسائی با او ومخصوص گشتن بسرها وعلمهای لدنی وودرآمدن در دریاهای نور از جهت آنکه زیان
نمیکند تاریکی طبیعتها آن نورها را پس طبع باقی ست تا وقتیکه جدائی کند روح تن را از برای تمام
گرفتن قسمتها زیراکه اگر دور شود طبع از آدمی هرآئینه نه پیوند د بفرشتگان وپاره گردد انتظام باطل
شود حکمت پس باقی ماند طبع در تو تا تمام گیری قسمتها وحظها را پس می باشد بقاے طبع
چنانچه فرموده است صلی الله علیه وسلم حبب الی من دنیاکم ثلث الی اخره پس هرگاه که
فانی شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم از دنیا وانچه دران است باز گردانیده شده بسوی وی قسمتهای وی
که باز داشته شده بود از وی درحال سیر وی بسوی پروردگار وی پس تمام گرفت آنها را از جهت موافقت
کردن مر پروردگار خود را وراضی بودن بفعل پروردگار خود وفرمانبرداری نمودن
مر امر او را پاک است نامهای او وعام است رحمت او وشامل است فضل او مر اولیا و وانبیاے او را
پس همچنین ولی است درین باب باز گردانیده می شود بسوے قسمتها وحظها بعد
فنا با نگاه داشتن حدهای شرع پس این بازگشتن است از نهایت بسوی بدایت

مقاله شصت و یکم - فرمود رضی الله عنه هر مسلمان تکلیف داده شده است بتوقف کردن
و کاوش نمودن نزد حاضر شدن قسمتها از قبول کردن و گرفتن تا آنکه گواهی دهد مر او را حکم شرع
بمباح بودن آن و علم لائق بقسمت بودن آن چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه وسلم المؤمن
فتاش و المنافق لقاف مسلمان تفتیش کننده است و منافق درگیرنده است بی تفتیش و نیز
گفته است المؤمن وقاف مسلمان توقف کننده است و گفته است علیه السلام دع ما یریبک
الی ما لا یریبک بگذار چیزی را که در شک می اندازد بسوی چیزی که در شک نمی اندازد ترا پس مؤمن
توقف میکند نزد هر قسمت از خوردن و پوشیدن و نکاح و همه چیزها که کشاده میشود برای او
پس بگیرد تا آنکه حکم کند برای او بروا بودن گرفتن آنرا حکم شرع این وقتی است که باشد مؤمن
در حالت تقوی و یا تا آنکه حکم کند برای او بروا بودن امر باطن وقتیکه باشد مؤمن در حالت ولایت
یا تا آنکه حکم کند مر او را علم بتقدیر الهی وقتیکه باشد در حالت ابدالیت و غوثیت یا حکم کند فعل الهی که آن قدر
محض است و این حالت بدلیت و غوثیت حالت فنا است پیشتر می آید مومن را حالتی دیگر و آن
اینست که میگردد هر چیزیکه بیاید او را و کشاده شود برای او بی آنکه مقید شود بامر و علم با دام که اعتراض
نکند بروی حکم شریعت یا امر باطن یا علم بتقدیر پس چون اعتراض کند یکی ازین سه چیز باز می آید
از گرفتن وی مانند آنرا پس این حالت خلاف حالت نخستین است پس در حالت نخستین غالب
بروی توقف و درنگ است و در حالت دوم غالب بر وی گرفتن و مخالطت است با آنچه کشاده شده است
پیشتر می آید حالت سوم پس در وی گرفتن محض است آمیزش بچیزیکه کشاده میشود از نعمتها
بی وجود اعتراض یکی ازین سه چیز و این حالت حقیقت فنا است پس میباشد مؤمن دران محفوظ
از آفتها و پاره کردن حدهای شرع نگاهداشته شده و برگردانیده شده از وی بدیها گفته است خدای تعالی
کذلک نصرف عنه السوء الی آخره پس میگردد بنده با نگاه داشتن از پاره کردن حدهای شرع
همچو بنده که سپرده شده است کارها بسوی وی و اذن داده شده برای او از جانب مولی و اطلاق
کرده شده از قیدها در مباح گردانیدن چیزها آسان گردانیده شده برای وی نیکی پس همه آنچه می آید مؤمن را

قسمت صاف اوست از آفتها و تیرگیها و عاقبتهای بد در دنیا و آخرت و موافق مر خواست خدا را و مر رضا
و فعل او را نیست هیچ حالت بر بالای این حالت و اینست نهایت کار و این حالت مر مهتران اولیا را است
که بزرگ اند و صاف بی شوب خلط او ندان سر آنکسانیکه مشرف شده اند بر آستانه احوال پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین

مقاله شصت و دوم - فرمود رضی الله عنه چه عجیب بسیار است که میگوئی نزدیک گردانیده شده
بحر است فلان و دور کرده شدم من و داده شده نعمت فلان و محروم کرده شدم من و توانگر کرده شد فلان
و درویش گردانیده شدم من و تندرست ساخته شد فلان و بیمار کرده شدم من و بزرگ گردانیده شد
فلان و خوار گردانیده شدم من و ستوده شد فلان و نکوهیده شدم من و راست گو کرده شد فلان
و دروغ گو ساخته شدم من آیا نمیدانی که بدرستیکه خدای تعالی یکیست و واحد دوست میدارد یگانگی را
در محبت وی و وقتیکه نزدیک گردانید خدای تعالی ترا براه غیر خود کم گردد دوستی تو مر خدا را و منقسم می شود
زیرا که بسا است در آید در تو میل بسوی کسی که پیدا شده است پیوند کردن و نعمت دادن بر دست وی
پس کم میگردد محبت خدا در دل تو و خدای تعالی غیرتناک است دوست نمیدارد شریک را پس باز داشت
دستهای غیر خود را از تو مواصلت کردن و زبان ایشانرا از ستودن و ستایش کردن تو و پایهای را
از رفتن بسوی تو تا مشغول نشوی بسبب غیر از خدا آیا نشنیده قول پیغمبر علیه السلام را جبلت
القلوب علی حب من احسن الیها و بغض من اساء الیها پیدا کرده شده اند دلها بر دوست داشتن
کسیکه نیکی کرده است بجانب آنها و دشمن داشتن کسیکه بدی کرده است بسوی آنها پس خدای تعالی
باز میدارد مردم را از نیکی کردن بسوی تو از هر رو و هر سو تا آنکه یگانه گردانی او را و دوست داری آنرا و بگردی
مر خدا را از هر وجه بظاهر خود و باطن خود در حرکات خود و سکنات خود پس نمی بینی نیکی را مگر از خدا و نه بدی را
مگر از وی فانی شوی از خلق و از نفس و هوای او و از خواست و آرزو و از هر چه جز خدا است بعد از ان
رها کرده میشود دستها بسوی تو بفراخ کردن و در باختن مال و عطا کردن و زبانها بستودن و ستایش
کردن پس بناز و نعمت می دارد خدای را همیشه در دنیا پیشتر در آخرت پس بی ادبی مکن نظر کن
بنگاه داشت ادب بسوی کسیکه نظر میکند بسوی تو که پروردگار است و روی آر بهر کسیکه رو آورده است

بر تو دوست دار کسی را که دوست میدارد ترا اجابت کن کسی را که میخواهد ترا و بده دست خود را بکسیکه ثابت میدارد ترا از افتادن تو و بیرون می آرد ترا از تاریکیهای نادانی تو و میرهاند ترا از هلاک شدن تو و می شوید ترا از نجاستهای تو و پاکیزه میگرداند ترا از چرکها و ریمهائی تو و خلاص میگرداند ترا از مرداری و بدبوئی تو و از قصدهای تباه تو و نفس تو که امر کننده است ببدی و پیوستگان که گمراهان تو گمراه کنندگان اند شیاطین تو و هوای تو اند و دوستان تو که جاهلان اند و راهزنان راه حق و در میان افتادگان اند میان تو و هر چیز گرانمایه و گران بها و ارجمند تا کی تقلید بقید عادت تا کی گرفتاری بخلق تا کی متابعت نفس تا کی رعونت تا کی خواهش دنیا تا کی خواهش آخرت تا کی تو با هیچ جز مولی است کجائی تو از پیدا کننده همه چیز و هست کننده همه و اول همه و آخر همه ظاهر و باطن است خدای که بازگشت همه بسوی اوست مراد است دلها و آرام جانها و فرود آمدن بارها و اوست بخشش نعمت نهادن

مقالهٔ شصت و سوم ـ فرمود رضی الله عنه دیدم در خواب گویا که من میگویم ای شرک آرنده بپروردگار خود در باطن خود بنفس خود و ظاهر خود بخلق و سے و در عمل خود بخواست خود پس گفت مردے که در پهلوی من است چیست این سخن پس گفتم این نوعی از معرفت است

مقالهٔ شصت و چهارم ـ فرمود رضی الله عنه تنگ شد مرا کار من روزی پس جنبید نفس من زیر بار آن و جست راحت را و بیرون آمد و کشادگی را پس گفته شد مرا چه میخواهی پس گفتم میخواهم مرگی را که نیست زندگی دران و زندگانی را که نیست مرگ دران پس گفته شد مرا چیست مرگی که نیست دران زندگانی و زندگانی که نیست مرگ دران گفتم مرگی که نیست زندگی دروی مردن است از جنس خود و از خلق پس نه بینم ایشان را در زیان و سود و مردن است از نفس خود و هوای خود و اراده و آرزوی خود در دنیای خود و آخرت خود پس زنده نباشم در همه چیزها و یافته نشوم بهستی اما زندگی که نیست مرگ دران پس زنده بودن من است بفعل پروردگار خود بی هستی من دران و موت دران هستی من است با وجود پروردگار پس بود این خواست گرانمایه ترین خواستی که خواستم آنرا از وقت که عقل یافتم

مقالهٔ شصت و پنجم ـ فرمود رضی الله عنه چیست این ناخوشنودی تو بر پروردگار خود از بهر

تاخیر کردن اجابت دعا میگوئی حرام کرد بر من سوال کردن خلق را و واجب گردانید بر من سوال کردن
مر اورا عز و جل و من میخواهم او را و جواب نمید هد مرا پس گفته میشود مر ترا آیا آزادی تو یا بنده پس اگر گوئی که
من آزادم پس تو کافری و اگر میگوئی من بنده ام پس گفته میشود مر ترا آیا تهمت می نهی تو مر خداوند خود را در تاخیر اجابت
دعای تو و شک کننده در حکمت وی و مهربانی وی با تو و با همه خلق وی و در دانستن وی احوال
خلق را یا تهمت نهنده نه مر او را پس اگر هستی تو تهمت نه نهنده مر او را و اقرار کننده مر حکمت او را
و اراده و مصلحت او را برای تو در تاخیر کردن اجابت دعا پس بر تو باد بشکر گفتن مر او را زیرا که
وی شاید که برگزیده باشد برای تو آنچه که نیکوتر است و نعمت است و دور کردن تباهی را و اگر هستی
تو تهمت کننده مر او را درین پس تو کافری بسبب تهمت کردن تو مر او را زیرا که تو بسبب آن تهمت
کردن نسبت کردی مر او را بسوی ظلم کردن و حالانکه او نیست ستم کننده مر بندگان را نمی پذیرد ظلم را
و محال است بر وی که ظلم کند زیرا که وی مالک تست و مالک هر چیز است و مالک مر او راست گردانیدن
از حالی بحالی در ملک خود هر چگونه که خواهد پس اطلاق کرده نمیشود بر وی نام ظلم و نیست ظالم مگر
کسیکه تصرف کند در ملک غیر خود بی دستوری غیر پس بر بند بر خود راه ناخوشنودی را بر وی تعالی
در کار کردن وی در تو بچیزیکه مخالف طبع و شهوت نفس تست و اگر چه باشد در ظاهر حال خلاف
مصلحت مر ترا پس بر تو باد بشکر کردن و صبر نمودن و موافقت کردن و راضی بودن و گذاشتن
اظهار ناخوشنودی و تهمت را و ایستادن با رعونت نفس او و هوای او را که گمراه میکند از راه
خدا و بر تو باد همیشه دعا کردن و براستی پناه جستن و گمان نیک داشتن بپروردگار خود و چشم
داشتن کشادگی را از وی و راست دانستن بوعدهٔ وی و شرم داشتن از وی و سازگاری کردن
مر امر او را و بر تو باد نگاهداشت توحید را و شتابی کردن در گذاردن امرهای او را و سستی کردن در
کردن گناهان که نهی کرده است و مرده انگاشتن نزد فرود آمدن قضا و قدر وی بر تو و فعل او در تو
و اگر هست شان اینکه چاره نیست از اینکه تهمت کنی و بدگمانی کنی پس نفس تو که امر کننده است ببدی
و گناه کننده است مر پروردگار خود را بهتر است بتهمت کردن و بدگمان شدن تو از وی تعالی

و نسبت کردن تو ظلم را بسوی نفس سزاوارتر هست از خداوند تو پس بپرهیز موافقت نفس را و دوست
گرفتن او را و خرسند بودن بفعل وی و سخن وی در همه احوال زیرا که نفس دشمن خدا است و دشمن تست
و دوست هست مر دشمن خدا را دشمن ترا که شیطان رانده شده هست نفس جانشین شیطان است و
جاسوس او و دوست صافی اوست الله الله ثم الله پرهیز کن خدا را الحذر الحذر بترس النجا النجا
زود بشتاب تهمت کن نفس را و نسبت کن ظلم را بسوی وی و بخوان بر وی این قول خدا را ما یفعل الله
بعذابکم ان شکرتم و آمنتم چه کار دارد خدا بعذاب کردن شما اگر شکر گوئید و ایمان آرید و این قول
خدا را ذلك بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید عذاب بسبب عملها است که پیش فرستاده
کرده اید شما و بدرستیکه خدا نیست ستم کننده مر بندگان را و این قول را ان الله لا یظلم الناس شیئا
ولکن الناس انفسهم یظلمون بدرستیکه خدا ستم نمیکند چیزے را لیکن مردم نفسهای خود را ستم
میکنند و بخوان جز آن آیتها و حدیثها باش پیکار کننده برای خدا بر نفس خود و جدال کننده مر او را
از جانب خدا و جنگ کننده و شمشیر دهنده برای خدا و صاحب حشم و لشکر خدا زیرا که بدرستیکه نفس دشمن
ترین دشمن خدا است گفته هست خدای تعالی یا داود اهجر هواك فانه لا منازع ینازعنی فی ملکی غیر الهوی یا داود
جدائی کن هوای نفس خود را زیرا که بدرستیکه شان اینکه نیست نزاع کننده که نزاع کند مرا در ملک من جز هوای نفس

مقاله شصت و ششم ـ فرمود رضی الله عنه بگو دعا یکنم خدا را پس اگر هست آنچه سوال میکنم
او را قسمت کرده شده برای من پس زود هست که بیاید مرا اگر سوال کنم او را یا سوال نکنم او را و اگر هست
آن که قسمت کرده نشده هست پس بی نیاز بدهد مرا بسوال کردن من بلکه سوال بکن خدا را هر چه میخواهی
و حاجت داری بسوی آن از نیکی دنیا و آخرت مادامیکه نباشد در سوال چیزے حرام کرده شده
و یا چیزے که مصلحت نیست در ان زیرا که بدرستیکه خدا امر کرده هست بسوال کردن و برانگیخته هست بر این
و گفته هست ادعونی استجب لکم دعا کنید مرا قبول کنم برای شما و گفته هست واسالوا الله من
فضله سوال کنید خدا را از فضل او و گفته هست پیغمبر علیه السلام اسألوا الله وانتم موقنون بالاجابة
سوال کنید خدا را و حالانکه شما یقین کنندگان اید باجابت و نیز گفته هست علیه السلام اسألوا الله

ببطون اکفکم سوال کنید خدارا بباطن کفهای خود و جز آن از حدیثها و مگو که من بسیار سوال میکنم
پس نمید هد مرا درین هنگام سوال نخواهم کرد او را بلکه همیشه باش بدعا کردن وی زیرا که بدرستی که
اگر هست آن قسمت کرده شده میرساند آنرا بسوی تو پس ازان که سوال میکنی او را پس زیاده میکند
ترا این دادن بعد سوال ایمان را و یقین و توحید را و گذاشتن سوال خلق را و بازگشتن بسوی
او تعالی در همه احوال تو و فرود آوردن حاجتهای ترا بخدا و اگر نباشد آن قسمت کرده شده میدهد
خدای تعالی ترا تونگری ازان و راضی بودن ازوی تعالی باختیار فقر پس اگر باشد حاصل فقر و
و مرض راضی میگرداند ترا بآن هر دو و اگر هست وامی برمیگرداند دل صاحب وام را از بدی مطالبه
بسوی نرمی نمودن به تو و پس افگندن مطالبه آسان گردانیدن تا وقت فراخی تو یا افگندن وام
از تو یا کم کردن وام پس اگر بیفگند وام را از تو و بگذاشت ازان در دنیا میدهد ترا خدای تعالی در آخرت
ثواب بسیار را عوض انچه نداد ترا بسوال کردن تو در دنیا زیرا که خدا کریم است و بے نیاز و بسیار مهربان
پس نا امید نگرداند سائل خود را در دنیا و آخرت پس چاره نیست در دعا کردن از فائده و عطا
یا زود یا دیر و بتحقیق آمده است در حدیث ان المومن یری فی صحیفته یوم القیمة حسنات
لم یعملها و لم یدرها فیقال له اتعرفها فیقول لا اعرفها من این هذه فیقال انها بدل مسئلتك التی
سألتها فی دار الدنیا بدرستیکه مؤمن خواهد دید روز قیامت در نامهٔ خود نیکیها را که نکرده است آنها را
و در دنیا فته آنها را پس گفته میشود مر او را آیا میشناسی آنها را پس میگوید مؤمن نمی شناسم اینها را که
از کجاست مرا این نیکیها پس گفته میشود مر او را که این نیکیها بدل سوال کردن تست که کرده بودی
آنرا در سرای دنیا و این ثواب دادن در آخرت بجهت آنست که وی بسبب سوال کردن او خدا را
بود ذاکر و یگانه داننده و نهنده چیزی را در جای او و دهنده حق را باهل وی و بیزار شونده از حول و
قوت خود و ترک کننده ننگ و نام و بزرگی را همه اینها عملهای نیک اند هر آنها را ثواب بسیار است نزد خدا

مقالهٔ شصت و هفتم - فرمود رضی الله عنه هرگاه که مجاهده کنی نفس خود را و غالب شوی
بروی و بکشی آنرا بشمشیر مخالفت زنده میگرداند نفس را خدای تعالی و نزاع میکند ترا نفس و میجوید

از تو شهوتها و لذتها را حرام باشد از آنها و حلال تا باز گردی بسوی مجاهده کردن و بیشی نمودن
دران تا بنویسد حق تعالی برای تو ثواب همیشه را و این معنی سخن پیغمبر است علیه السلام رجعنا
من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر باز گشتیم از کارزار کردن خرد که با کافران است بسوی
کارزار کردن بزرگ که مراد از نفس است از جهت همیشه بودن نفس بر شهوتها و لذتها و
فرو رفتن او در گناهان این معنی قول خدای تعالی است واعبد ربک حتی یأتیک الیقین
پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا موت امر کرد خدا مر پیغمبر خود را علیه السلام بعبادت خود
و آن مخالفت نفس است و میخواهد نفس خلاف آنرا تا آنکه بیاید او را یقین ای موت پس اگر گفته شود
چگونه ابا آرد نفس پیغمبر صلی الله علیه وسلم عبادت را و حال آنکه وی علیه السلام نیست هوای نفس
مر او را گفته شد خدای تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی نمیگوید آنحضرت
از هوای نفس خود نیست آن سخن مگر وحی که فرستاده شده است پس گفته میشود در جواب بدرستیکه
خدا خطاب کرد پیغمبر خود را باین خطاب تا قرار یابد بدان حکم شرع پس باشد آن حکم فرا گیرنده میان
امت وی تا آنکه برپا گردد قیامت پس خدای تعالی داده است پیغمبر خود را توانائی بر نفس و هوا
تا آنکه زیان نکند او را و نیاز مند نگرداند بسوی مجاهده بخلاف امت وی پس چون همیشه باشد
مسلمان بر مجاهده نفس تا آنکه بیاید او را موت و بپیوندد به پروردگار خود بشمشیر آهیخته آلوده
بخون نفس و هوا امید هد خدا او را چیزی را که ضامن شده است برای وی از بهشت از جهت گفته وی
تعالی اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی اما کسیکه بترسد
پروردگار خود را و باز دارد نفس را از هوا پس بدرستیکه بهشت جای اوست پس چون در آرد خدا
مسلمانانرا در بهشت و بگرداند بهشت را سرای وی و آرام جای وی و بازگشت وی ایمن گرداند
برگشتن از بهشت و انتقال کردن بجای دیگر و از بازگشتن بسوی سرای دنیا نو میگرداند
برای وی هر روز و هر ساعت از گونا گون نعمتها و متغیر میگرداند بر وی از گونا گون حلها و زیورها
تا خیر نیست که نیست آخر مر آنرا و نه سیری شدن چنانکه نو میگرداند مؤمن در دنیا هر روز و هر ساعت

و لحظه مجاهدهٔ نفس و هوارا اما کافر و منافق و گناهگار هرگاه که گذاشتند مجاهدهٔ نفس و هوارا در دنیا
و پیروی کردند هر دو را و موافقت کردند شیطان را پس اختلاط کردند در گوناگون گناهان از کفر و
شرک و چیزیکه کمتر از کفر و شرک است تا آنکه آمد ایشانرا مرگ بے اسلام و بی توبه در آورد ایشان را
خدا در آتشے که آماده شده است برای کافران در قول وی تعالی واتقوا النار التی اعدت للکافرین
پرهیز کن آتشے را که آماده کرده شده است برای کافران پس چون در آرد خدای تعالی ایشان را
در آتش و بگردانند آتش را آرامگاه و جای باش ایشان و ماوای ایشان بسوزد آتش پوستها و
گوشتهای ایشان نو میگرداند خدا پوستها و گوشتها جز آن چنانچه گفته است عز و جل کلما نضجت
جلودهم بدلناهم جلودا غیرها هرگاه که پخته میشود پوستهای تبدیل میکنم مر ایشانرا پوستهائی
جز آن میکند خدای تعالی با ایشان این را چنانچه موافقت کردند نفسهای خود را و هواهای خود را
در دنیا در گناهان خدا پس دوزخیان نو میگرداند خدا مر ایشانرا در هر وقت پوستها و گوشتها را از برای
رسانیدن عذاب و دردها بسوی ایشان و بهشتیان نو میگرداند مر ایشانرا هر وقت نعمت را
تا دو چند گردد لذتها و شهوتها نزد ایشان و سبب آن مجاهدهٔ نفس و موافقت اوست در
سرای دنیا و این است معنی قول پیغمبر علیه السلام الدنیا مزرعة الآخرة دنیا کشت زار آخرت است

مقالهٔ شصت و هشتم

فرمود رضی الله عنه وقتیکه اجابت کند خدا بنده را آنچه سوال کرده
آنرا و بدهد بنده را آنچه طلبید آنرا پاره نمیشود بجهت آن ارادهٔ حق و نه آنچه خشک شده است بآن قلم
و پیش رفته است بآن علم الهی لیکن موافق می افتد سوال بنده مراد پروردگار را در وقت خود پس
حاصل میشود اجابت و قضا شدن حاجت در وقتیکه تقدیر کرده شده است برای او در سابق از جهت
رسیدن قدر وقت خود را چنانکه گفته اند اهل علم در قول خدای تعالی کل یوم هو فی شان ای در
هر روز در کاری است یعنی میراند مقدرات را بسوی اوقات پس نمیدهد خدا کسے را چیزے در
دنیا بمجرد دعا کردن او همچنین بر نمیگرداند از وی چیزی را بدعائی کردن وی تنها و آنچه وارد شده است
در حدیث لا یرد القضاء الا الدعاء ای باز نمیگرداند قضای الهی را مگر دعا گفته شده است

که مراد ازان آنست مگر دعائیکه در قضا رفته است اینکه رد کند قضا را و همچنین نه در آید کسی بهشت را
در آخرت بعمل خود بلکه برحمت خدای تعالی لیکن وی تعالی میدهد بندگان را در بهشت درجها باندازهٔ
عملهای ایشان و بتحقیق آمده است در حدیث عائشه رضی الله عنها که پرسید عائشه رضی الله عنها
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم هل یدخل احد الجنة بعمله فقال لا الی آخره چنانچه گذشته است این و در آمدن
بعمل خود از انکه واجب نیست بر خدای تعالی هیچ یکی را حقی لازم نیست او را وفا کردن بعهد بلکه میکند
هرچه میخواهد عذاب میکند هر کرا میخواهد و می آمرزد هر که میخواهد و مهربانی میکند هر کرا میخواهد و انعام میکند هر کرا
میخواهد کننده است هر چیز را که بخواهد پرسیده نمیشود از انچه میکند و بندگان پرسیده شوند روزی میدهد
هر کرا میخواهد بیشمار بفضل رحمت و منت خود و منع میکند هر کرا خواهد بعدل خود چگونه نباشد چنین حالانکه
خلق از نزد عرش تا تحت الثری که آن زمین هفتم پایان است ملک اوست و کاربگیری اوست نیست
مالک مر بندگان را جز او و نیست پیدا کننده مر ایشان را جز او و گفته است خدای تعالی هل
من خالق غیر الله آیا هست هیچ پیدا کننده جز خدا ءالٰه مع الله آیا خدا دیگر است با خدا هل
تعلم له سمیا آیا میدانی مر خدا را همتا قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء الی آخره بیده الخیر بغیر حساب

مقاله شصت و نهم ـ فرمود رضی الله عنه مخواه هرگز از خدا چیزی را جز آمرزیدن مر گناهان گذشته را
و نگاهداشتن از گناهان در روزهای آینده رسنده و توفیق دادن او نه نیک کردن طاعت و فرمانبرداری
کردن امر او و باز آمدن از نهیها و راضی بودن بتلخی قضا و شکیبائی نمودن بر بلاهای سخت و شکر کردن
بر نعمتهای بسیار و عطای او و بعد ازان وفات کردن بخاتمهٔ خیر و لاحق شدن به پیغمبران و صدیقان و
شهیدان و صالحان و نیکو رفیقان اند ایشان و مخواه از خدا دنیا را و نه کشادن فقر را و بلا را بسوی
توانگری و سلامتی بلکه بخواه راضی بودن بانچه قسمت کرده و تدبیر نموده و سوال کن او را نگاهداشت
همیشه را بر حالیکه ایستاده ترا در ان و فرود آورده است ترا و آزمایش نموده است ترا تا آنکه بردارد ترا
ازان بسوی جز آن و ضد آن زیرا که تو میدانی نیکی را که در کدام یکی ازین دو حالت است در فقر و یا
در غنا در بلا یا در عافیت پیچیده است از تو علم خیرها و یگانه است وی تعالی بعلم مصلحتها و مفسدهای اشیا

بتحقیق وارد شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که وی گفته است لا ابالی علی ای حال اصبح
علی ما اکره او علی ما احب لانی لا ادری الخیر فی ایهما باک نمیدارم که بر کدام حال صبح کنم در حالیکه مکروه
میدارم آنرا یا بر جائیکه دوست میدارم زیراکه بدرستیکه من نمیدانم نیکی را که در کدام است گفته است این سخن را
عمر رضی الله عنه از جهت نیک بودن خوشنودی او بتدبیر خدا و آرام یافتن به برگزیدن و قضای او تعالی
گفته است کتب علیکم القتال وهو کره لکم الی آخره چنانچه گذشت باش برین حال تا آن زمان
که برود هوای تو و شکسته شود نفس تو پس گردد نفس خوار و رام زبون کرده شده پیروی کننده پس تر
دور شود خواست تو و آرزوهای تو و بیرون آید کائنات از دل تو پس باقی نماند در دل تو هیچ
چیز جز خدا پس پر شود دل تو بدوستی خدا راست گردد خواست تو در طلب خدا پس رد کرده میشود
بسوی تو اراده یا مر خدا بجستن حظی از حظها دنیاوی باشد یا اخروی پس درین هنگام سوال میکنی
او را عزوجل این حظ را و بخواهی آنرا در حالیکه فرمان بردارنده مر امر او را و موافقت نماینده مر او را اگر
بدهد ترا شکر میگوئی او را و آمیزش میکنی بدان و اگر منع کند ترا خشم نمی گیری برو و متغیر نمی شوی
بروی تعالی در باطن خود تهمت نمیکنی او را در منع زیراکه بدرستیکه تو نخواسته آنرا بهوای نفس خود و خواست خود
زیراکه تهی دلی از آن اراده نکننده مر او را بلکه فرمان برداری کننده مر امر او را بسوال کردن والسلام

مقاله هفتادم - فرمود رضی الله عنه چگونه نیکو باشد از تو خویشتن بینی در عملهای خود
دیدن مر خود نفس را در اعمال و جستن عوضها بر عملها و حال آنکه همه اعمال بتوفیق خدا است و یاری کردن او
و توانائی او و خواست او و فضل او و اگر باشد از بنده ناکردن گناه پس نه نگاهداشتن اوست عزوجل
و پرهیز فرمودن او تعالی کجائی تو از شکر گفتن بران نگاهداشت اقرار کردن باین نعمتها که داده است
ترا آنها را چیست این حماقت و نادانی عجب میکنی بدلیری نمودن جز تو و سخاوت او و بدر باختن او
مال خود را وقتیکه نباشی تو کشنده دشمن خود را مگر بعد یاری دادن شجاعی که زخم زد در دشمن تو پیشتر
تمام کردی کشتن او را اگر نمی بود آن شجاع می بودی تو افگنده شده بجای دشمن و بدل وی وقتیکه نباشی بذل
کننده پاره از مال خود را مگر ضامن شدن شخصی راست گو جوانمرد امانت دار پذیرفته است برای تو

عوض آن مال وجزای آن مال اگر نمی بود گفتن آن شخص و امید داشتن تو در آنچه ضامن شده آن شخص
برای تو بذل نمیکردی تو یکدانه از مال خود چگونه خویشتن میکنی به تنها فعل خود بهترین حال تو شکر و سپاس
است پروردگار دهنده و ستودن همیشه و نسبت کردن عمل بسوی وی تعالی در همه احوال مگر در بدیها و گناهان
و کار ملامت پس بدرستیکه تو نسبت کنی آنها را بسوی نفس خود نسبت کنی نفس را بسوی ستم و بی ادبی و تهمت
کنی او را پس نفس سزاوارتر است بآن زیرا که بدرستیکه او جای باش هر بدی است و امر کننده است بهر بدی
و کار زشت و اگرچه هست خدا پیدا کننده تو با وجود کسب تو توئی کسب کننده و او هست پیدا کننده چنانکه گفته است بعضی
علما بخدا می آید فعل تو و چاره نیست از تو همچو قول پیغمبر علیه السلام اعملوا وقاربوا وسددوا عمل کنید تقرب جوئید
بر وجه صواب و راستی پس هر یکی آسان گردانیده شده است برای عملی که پیدا کرده شده است برای آن

مقاله هفتاد و یکم - فرمود رضی الله عنه خالی نیستی ازین که یا مرید هستی یا مراد پس اگر هستی
مرید پس تو باربردار گردانیده شده و بسیار بار بردارنده که بر میداری بار گران و سخت را زیرا که بدرستی که
تو طالبی و هر طالب بمشقت انداخته شده است بروی و رنج کشیده تا آنکه برسد بسوی مطلوب خود و فیروزی
یابد بمحبوب خود و دریابد مقصد خود را نمی سزد که بگریزی از بلائیکه فرود می آید بتو در ذات و مال و اهل و فرزند
تا آنکه فروگرفته شود از تو بارها و دور شود از تو گرانیها و برداشته شود از تو دردها و زائل کرده از تو رنج
و خوار داشتن پس نگاه داشته شوی از همه فرومایگیها و رنجها و چرکها و شکستیها و بیماریها و دردها و محتاج
شدن بسوی خلق و آفریدگان پس در آورده شوی در گروه محبوبان که بناز و نعمت داشته شده اند و خواسته
شده گان درگاه اند و اگر هستی مراد پس هر آینه تهمت مکن حق را عز و جل در فرود فرستادن بلا بر تو نیز و شک
مکن هرگز در مرتبه و قدر خود بر خدا زیرا که بدرستی که خدا در بلا می اندازد ترا تا برساند ترا بجائی که مردان این راه
میرسند و بلند گردانند مرتبه اولیا و ابدال آیا دوست داری که فرود انداخته شود مرتبه تو از مرتبهای ایشان
و پایه تو از پایهای ایشان و اینکه باشد خلعت تو و نورهای تو و نعمت تو کمتر از آنچه مردان راست پس
اگر خرسند شوی تو به پستی مرتبه پس حق تعالی راضی نمیشود برای تو بآن گفته است خدای تعالی والله
یعلم وانتم لا تعلمون خدا میداند و شما نمیدانید اختیار میکند برای تو آنچه باشد بهتر و بلندتر و نیک تر است

و توابا داری ازان پس اگر بگوئی تو چگونه درست آید مبتلا گردانیدن مراد با این تقسیم و بیان که کردی
با وجودیکه مبتلا گردانیدن نیست مگر برای محب و بناز و نعمت داشته نیست مگر محبوب گفته میشود
در جواب ذکر کردیم اولا غالب تر را و حکایت کردیم ثانیاً آنچه نادر و ممکن ست هیچ خلاف نیست و آنکه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود بهتر محبوبان حق و بود سخت ترین مردم از روی بلا تحقیق گفته است لقد
اخفت فی الله وما یخاف احد ولقد اوذیت فی الله ما لم یوذ احد تحقیق ترسانیده شدم در
دین خدا آنچه ترسانیده نشده است هیچ یکی و بتحقیق آزار داده شدم در دین خدا آنچه ایذا کرده نشده است
هیچ یکی و فرمود لقد اتی علی ثلثون من یوم ولیلة وما لنا طعام الا شیء یواریه ابط بلال
بدرستیکه آمده بر من سی روز و شب و نبود ما یان را خوراک مگر چیزیکه میپوشید آنرا بغل بلال و تحقیق
گفته است انا معاشر الانبیاء اشد الناس بلاء ثم الامثل فالامثل ما گروه پیغمبران سخت ترین
مردم ایم از روی بلا پستر بموافق مرتبه و نیز گفته است انا اعرفکم بالله واشدکم منه خوفا من
عارف ترین شما ام بخدا و سخت ترین شما ام از خدا از روی ترس پس چگونه مبتلا کرده میشود محبوب
و ترسانیده میشود آنکه بناز و نعمت پرورده شده است و مراد ست و نیست آن ابتلا مگر از جهت
آنچه ذکر کردیم و اشاره کردیم بآن از رسیدن بمرتبهای بلند در بهشت زیرا که بدرستیکه منزلها در بهشت
بر افراشته نمیشود و بلند گردانیده نمیشود مگر بعملهائی که در دنیا کرده اند دنیا کشت زار آخرت است و عملهای
پیغامبران و اولیا بعد گذاردن امرها و باز ماندن از نهیها شکیبائی و خوشنودی و موافقت نمودن است
در حالت بلا بعد ازان کشاده میشود از ایشان بلا و پیوسته گردانیده میشوند نعمت و فضل و ناز تا رسیدن بدرگاه حق همیشه زمان

مقاله هفتاد و دوم - فرمود رضی الله عنه آن کسانیکه در می آیند بازارها را از اهل دین و عبادت
و در وقت بر آمدن ایشان بسوی گذاردن امرهای خدا از نماز جمعه و جماعتهای نماز و برای روا کردن
حاجتها که عارض میگردد مر ایشانرا در بازارها بر چند گونه اند بعضی از ایشان کسیست که چون می در آید
بازار را و می بیند در وی گوناگون شهوتها و لذتها بند میشود بآن و می آویزد آن شهوات بدل وی
پس در فتنه می آید و میگردد آن سبب هلاکش و سبب گذاشتن دین وی و عبادت وی و سلب

بازگشت وی بسوی موافقت طبع و پیروی کردن هوای او و اگر آنکه دریابد او را خدا بمهربانی
و نگاهداشتن خود و صبر گردانیدن او را از آن شهوات پس سلامت مینماید و بعضی از ایشان کسی است
که چون به بیند اینها را باز میگردد بسوی عقل خود و دین خود بزور صبر میکند و تکلیف میکند وی آشامد تلخی
گذاشتن شهوات را پس آنکس همچو مرد جهاد کننده است یاری میدهد خدای تعالی بر نفس وی
و طبع وی و هوای وی و شهوت وی و می نویسد برای او ثواب بسیار در آخرت چنانچه آمده است در
بعضی حدیثها از پیغمبر علیه السلام انه قال یکتب للمؤمن بترک کل شهوة عند العجز او عند القدرة
علیها سبعون حسنة برستیکه آنحضرت فرموده است نوشته میشود مر مسلمان را بگذاشتن هر شهوت
نفس نزد درماندگی یا نزد توانائی وی بران هفتاد نیکی یا بعبارتی که فرموده است و بعضی از ایشان
کسی است که میگیرد آن شهوات و آمیزش میکند با آن و حاصل می کند بفضل نعمت خدا که نزد
اوست از فراخی دنیا و مال و شکر میکند خدا را بران شهوات و بعضی از ایشان کسی است که نمی بیند
شهوات را و شعور نمیدارد از آن پس آنکس نابیناست از هر چیز بجز خداست پس نمی بیند جز او را
و کر است از هر چیز جز او است پس نمی شنود از چیزی نزد آنکس شغلی است از نظر کردن بسوی غیر محبوب
و از خواستن جز او پس وی در دوری است از چیزیکه عالم دران است پس چون به بینی آنرا و حال آنکه
بتحقیق در آمده است بازار را پس بپرسی او را از آنچه دیده است در بازار میگوید ندیده ام چیزی را
آری بتحقیق دیده است آن چیزها را لیکن دیده است آنها را بچشم سر خود و بچشم دل خود نگاه کرده است
بآن نگاه ناگهانی نه نگاه میل دیدن صورت نه دیدن معنی دیدن ظاهر نه دیدن باطن پس بظاهر خود
می بیند بسوی چیزیکه در بازار است و بدل خود بسوی صنع پروردگار خود گاهی بسوی جلال او و گاهی بسوی
جمال او و بعضی از ایشان کسی است که چون در آید بازار را پر میگردد دل او بجد از روی مهربانگی مر اهل
بازار را پس باز میدارد و مهربانی مر ایشان را از نگاه کردن بسوی چیزیکه مر ایشان را و در پیش ایشان است
پس آن کس از زمان در آمدن تا زمان بر آمدن وی در دعا کردن است و استغفار کردن و درخواستن گناه
اهل بازار را و در شفقت کردن و مهربانی نمودن مر ایشان را پس دل این مرد سوزنده است بر ایشان،

و برای ایشان چشم وی اشک ریزنده است از جهت ایشان و زبان وی در ستایش و ستودن است
مر خدای را بسبب عطا کردن حق همه بازار از نعمتهای و فضلهای خود پس این شخص نامیده میشود
شحنه شهرها و بندگان و اگر خواهی نام کن این مرد را عارف و بدل و زاهد و عالم از روی معاینه
و دست بدست و مستحضر باشد و محبوب و مراد و نائب در زمین بر بندگان خدا و میانجی میان حق
و خلق و مجتهد و هادی و مهدی و مرشد و رهنما پس این شخص گوگرد سرخ است و بیضه عنقا است
رضای خدا و رحمتها بر وے باد و بر هر مسلمانیکه طالب است مر خدا را و رسیده است بنهایت مقام

مقاله هفتاد و سوم ـ فرمود رضی الله عنه گاهے مطلع میگرداند خدای تعالیٰ ولی خود را
بر عیبهای شخص دیگر و بر دروغ گوئی او و دعوی او و بر شرک خفی وی در افعال و احوال او و بر باطن او
و نیت او پس غیرت میکند این ولی از جهت پروردگار خود و پیغمبر او و دین او پس سخت میگردد خشم
ولی در باطنش بیشتر در ظاهر و بینی چگونه دعوی کرده شود تندرستی را با وجود بیماریهای و دردهای
درونی و بیرونی و چگونه دعوی کرده شود توحید با وجود شرک و شرک کفر است و در اندازنده از جناب
خداوند او این صفت دشمن خدا است که شیطان لعین است و صفت منافقان که بیقین حکم
کرده شده است برای ایشان با نداختن در پایان تر از دوزخ و همیشه بودن دران پس روان
میگردد بر زبان آن ولی ذکر عیبهای آن مدعی کارهای بلند وی و غایت بے شرمی او بر دعواهای او
و دعوی کردن او احوال صدیقان را و مزاحمت کردن او با وجود بقای نفس مر فانی شدگان در قدر
خدا و فعل وی را و محبوبان را بر وجه غیرت کردن ولی برای خدا گاهی بر طریق منکر شدن مر او را و گاهی
بطور پند دادن مر او را و گاهی بر طریق غلبه کردن بفعل خدا و اراده او و سختی خشم بر آن دروغگو دروغ
کرده شده است پس نسبت کرده میشود بسوی ولی خدا غیبت پس گفته میشود که آیا غیبت میکند
ولی و حالانکه او منع میکند از آن و آیا ذکر میکند ولی کسی را که غائب است یا حاضر بعیبهائی که پیدا
نیست نزد خواص و عوام پس میگردد آن انکار بر ولی در حق منکران مشابه آنکه گفته است خدای تعالیٰ
اثمهما اکبر من نفعهما گناه شراب و قمار بزرگتر است از نفع آن هر دو در ظاهر حال انکار امری

بدبهت ودر باطن در خروش آوردن پروردگارست واعتراض کردن ست بر وپس میگردد حالت
منکر حیرت پس میباشد واجب بر منکر دران خاموش بودن وتسلیم نمودن ست جستن تاویل مرآنرا
در شرع وصورت روا بودن آن به اعتراض کردن بر پروردگار و بر ولی که طعن کننده ست مر افترای
آن مدعی دروغ او را او گاهی میگردد آن ذکر کردن وی سبب بر کندن او و توبه کردن او ازان
وباز گشتن او از جهل خود وحیرت خود پس میباشد یکبر تبه مر ولی را سبب نفع این مغرور که هلاک
شونده ست بغرور خود وسبکی خود خدای تعالی را هنمائی می کند کسی را میخواهد بسوی راه راست

مقاله هفتاد وچهارم - فرمود رضی الله عنه نخست نظر کردن عاقل در صفات خود ست
بعد ازان در جمیع مخلوقات ونو پدید شدگان پس دلیل میگیرد بسبب این بر وجود آفریدگار ونو پدید
آرندهٔ ایشان زیرا که در پیشهٔ دلالت ست بر پیشه ور و در وجود مقدورات که استوار اند نشان ست
بر فاعل حکیم زیرا که بدرستیکه همه چیز موجود ست باو ومعنی اینست آنچه نقل کرده شده از عبد الله
ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر قول خدای تعالی و سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض
جمیعا منه رام کرده ست خدا برای شما هر چیزی را که در آسمانهاست وچیزیرا که در زمین ست
از خود پس گفته ست ابن عباس در هر چیز نامی ست از نامهای خدا ونام هر شئی اثر یست از نام
وی تعالی پس هستی تو مگر میان اسمای او وصفات او وافعال او پوشیده در قدرت وپیدا در
حکمت وی ظاهر ست حق تعالی بصفات خود وباطن ست بذات خود وپوشیده ذات خود را بصفات
وپوشیده ست صفات را بافعال وگشاده ست علم را باراده وپدید گردانید اراده را بحرکات
وپنهان کرد کردگار خود را وکار کردن را پدید گردانید صفت را باراده خود وی تعالی باطن ست
در غیب خود وظاهر ست در حکمت وقدرت خود نیست مانند او هیچ چیز واو ست شنوا وبینا
به تحقیق ظاهر کرده ست ابن عباس درین کلام از اسرار معرفت آنچه ظاهر نکرد مگر از سینه که
در وی دل روشن ست شان ابن عباس بر داشتن وست عصمت حضرت صلی الله علیه وسلم
است بدعا که فرمود اللهم فقهه فی الدین وعلمه التاویل الٰهی فقیه گردان او را در دین

و بدانان او را تاویل عطا کند بار خدای تعالی برکتهای این قوم را و برانگیز اندبار او در گروه ایشان

مقاله هفتاد و پنجم - فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا بتقوی کردن خدا و طاعت وی و سلامتی سینه و جوانمردی نفس و تازه روئی و در باختن چیزیکه شان او عطا کردن ست و باز داشتن آزار را و برداشتن آزار را و درویشی را و نگاهداشتن حرمت پیران و نیک زندگانی با برادران و اندرز کردن مر خردان را و گذاشتن خصومت در نفعها و لازم گرفتن ایثار و برکرانه بودن از ذخیره کردن مال و گذاشتن صحبت کسیکه نیست در گروه طالبان حق و یاری کردن در کار دین و دنیا حقیقت فقر آنست که محتاج نشوی بسوی کسیکه آن مانند تست و حقیقت تونگری آنست که بے نیاز شوی ازین که او مانند تست و تصوف گرفته نشده است از گفتگوی علم لیکن گرفته شده است از گرسنگی و بریدن چیزها ئیکه الفت گرفته شده ست و نیک پنداشته شده و ابتدا مکن فقیر را بالعلم ابتدا کن او را بنرمی زیرا که علم در وحشت می اندازد او را و نرمی کردن انس می آرد او را تصوف بنا کرده شده است بر هشت خصلت سخاوت که ابراهیم ؑ را بود رضا که اسحاق ؑ را بود و صبر که ایوب ؑ راست و اشاره و مناجات که زکریا ؑ راست و غربت و تنهائی که یحیی ؑ راست و خرقه پوشی که موسی ؑ راست و سیاحی که عیسی ؑ راست و درویشی که محمد را بود صلے الله علیه و علیهم وسلم

مقاله هفتاد و ششم - فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا اینکه صحبت داری تونگران را بعزت و بزرگی نمودن و درویشان را بخواری نمودن و رام شدن و بر تو باد بخواری نمودن و خالص شدن از ریا و آن همیشه دیدن خالق ست و تهمت مکن خدا را در اسباب و سکینی آر بسوی خدا در همه احوال و ضائع مکن حق برادر خود را از جهت اعتماد کردن برانچه میان تو و اوست از دوستی و بر تو باد بصحبت کردن با فقرا بفروتنی و ادب نیک جوانمردی نمودن و بمیران نفس خود را تا آنکه زنده شود و نزدیکترین مردم از خدای تعالی فراخ ترین مردم ست از روی خلق و بهترین عملها نگاهداشتن باطن ست از التفات کردن بسوی چیزیکه جز اوست و بر تو باد نصیحت کردن برعایت حق نمودن و صبر کردن بس است ترا صحبت فقیری و خدمت کردن ولی و فقیر آنکس ست

که غنا بجوید بهیچ چیز جز خدا و حمله کردن برکسیکه فرود تست و برکسیکه بالاتر از تست شوخی و بیشرمی
است و برکسیکه آن مانند تست بدخلقی ست فقر و تصوف همه کوشش است میامیز کوشش را
بهیچ چیز از هزل توفیق دهد خدای تعالی ما را و شما را ای دوست من بر تو باد بذکر کردن خدا در همه
حال زیرا که آن مر نیکی را جامع است و بر تو باد چنگ زدن بعهد خدا زیرا که این زیانها را دور
کننده است و بر تو باد بیساختگی کردن از برای پیش آمدن برجاهای قضا زیرا که قضا واقع
شدنی ست و بدانکه تو پرسیده شوی روز قیامت از حرکات و سکنات خود پس مشغول باش
بچیزیکه آن بهتر باشد در وقت و دور دار خود را از فضول کارهای اعضا و بر تو باد بفرمانبرداری
کردن خدا و رسول او و کسیکه والی گردانیده است خدای تعالی او را و ادا کن بسوی او حق او و او باد جست
مکن او را بانچه واجب است بروی و دعا کن در حال والی را که بر تو باد به نیک گمانی با مسلمانان و نیک
کردن نیت بایشان و سعی کردن درمیان ایشان در هر نیکی و شب نکنی درحال آنکه هیچ یکی را در دل
تو بدی باشد و نه کینه و نه دشمنی و دعای نیک کنی مر کسی را که ستم کرده است بر تو و نگاهبان باش خدا
را و بر تو باد بخوردن حلال و سوال کردن از اهل علم بخدا در انچه نمیدانی و بر تو باد بحیا کردن از خدا
و بگردان صحبت خود را با خدا و حضوری با او و صحبت دار مر کسی را که جز خدا است بلا حظه صحبت خدا
و صدقه کن هر بامداد بمال و منال خود و چون شبانگاه کنی پس بگذار نماز جنازه بر هر مسلمانی که
مرده است از مسلمانان درین روز و چون بگذاری نماز مغرب را پس بگذار نماز استخاره و بگو
در بامداد و شبانگاه هفت بار اللهم اجرنا من النار و محافظت کن برخواندن اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم تا آخر سورهٔ حشر
خدای تعالی توفیق دهنده و یاری بخشنده است زیرا که نیست حول و نه قوت مگر بخدای بزرگ

مقاله هفتاد و هفتم - فرمود رضی الله عنه باش با خدا گویا که نیست خلق موجود پس
چون باشی با خدا بی وجود خلق بیابی خدا و از همه فانی میشوی و چون باشی با خلق بی نفس
عدل میکنی و استقامت می ورزی بر حق و از عاقبت بد سلامت می مانی بگذار همه را بر در خلوت خود

ودرآئی درخلوت تنها تا به بینی انس دهندهٔ خودرا درخلوت خود بچشم باطن خود ومشاهده کنی
چیزے راکه ورای اعیان ست ودور گردد نفس و بیاید بجای او امر خدا ونزدیکی او پس درین هنگام
نادانی تو علم است ودوری تو نزدیکی است وخاموشی تو یاد ست ووحشت تو انس ست ای شخص
نیست در مقام عبودیت مگر خلق وخالق پس اگر برگزینی خالق را پس بگو مخلوقانرا که بدرستیکه
ایشان دشمن اند مرا مگر پروردگار عالمیان پیشتر گفت رضی الله عنه کسیکه بچشید این کار را بشناسید
آنرا پس گفته شد مر آنحضرت را کسیکه غالب آید بروی تلخی صفرای او چگونه دریابد شیرینی ذوق
را پس فرمود کار کند در دور کردن شهوتها از جانب خود بقصد وتکلف مسلمان چون کردار نیک
کند برمیگردد نفس او قلب پیشتر میگردد قلب او سر پیشتر میگردد سر از حالے بحالے پیشتر میگردد فنا
پس میشود فنا وجود پیشتر فرمود دوستان می گنجانند ایشانرا برورای مرد فنا معدوم گردانیدن
خلائق است وبرگشتن طبع تست بسوی طبع ملائکه پیشتر فانی شدن است از طبع ملائکه پیشتر
پیوستن ست براه نخست درین هنگام آب میدهد ترا پروردگار تو چندانکه میخواهد آب میدهد ترا ومیرویاند
در تو آنچه میرویاند اگر میخواهی این را پس بر تو باد مسلمان شدن پیشتر به تسلیم شدن بقضا پیشتر دانا بودن
بخدا پیشتر شناسا گشتن باو پیشتر وجود حق یافتن چون باشد وجود تو مر حق را باشد همه چیز مر
او را زاهد کار یک ساعت است وپرهیزگاری کار دو ساعت است ومعرفت کار همیشه است
مقاله هفتاد وهشتم - فرمود رضی الله عنه مر خداوندان مجاهده ومحاسبه او صاحبان عزم
را ده خصلت ست که ورد خود ساخته اند آنرا پس چون بر پا دارند آنها را واستوار گردانند آنها را بحکم
خدا برسند بجای بزرگ اول آنست که سوگند نخورد بنده بخدا نه راست ونه دروغ نه بقصد ونه سهو زیرا که چون
استوار گرداند بنده آنرا از نفس خود وعادت کرد زبان خود را برمیدارد او را این عادت بسوی گذاشتن
سوگند را بغفلت وبقصد پس چون عادت کرد آنرا میگشاید خدای تعالی برای او دری از نورهای خود
شناسد سود آنرا در دل خود وبلندی او را در درجهٔ خود وتوانائی را در قصد خود وصبر خود وستودگی نزد
برادران وبزرگی نزد همسایگان تا آنکه اقتدا کند بوی کسیکه می شناسد او را ومیترسد او را کسیکه

می بیند اورا دوم آنست که پرهیز کند دروغ گفتن را بهزل و بجد زیرا که چون چنین کند و استوار کند آنرا از نفس خود و عادت کند آنرا زبان خود را کشاده گرداند خدای تعالی باین سینهٔ او را و روشن گرداند آن علم او را گویا که می شناسد دروغ را و چون بشنود آنرا از دیگری عیب گیرد آنرا بروی و سرزنش کند آن دروغ گو را بسبب آن در دل خود و اگر دعا کند مراو را بدور شدن این صفت باشد مراو را ثواب سوم آنست که بپرهیزد از اینکه وعده کند کسی را که چیزی دهد پس خلاف کند آنرا یا بگذارد وعده کردن را البته زیرا که این قوی ترست هر کار را و را میانه رونده ترست او را و زیرا که خلاف وعدگی از دروغ است پس چون بکند آنرا کشاده میشود برای او در سخا و پایهٔ حیا داده شود او را دوستی در صادقان و بلندی مرتبه نزد خدا چهارم آنست بپرهیزد اینکه لعنت کند چیزی را از خلق یا برنجاند مقدار ذرهٔ پس بالای آن زیرا که این خصلت از خوهای نیکان و صدیقان است و مر آنکس را عاقبت کار نیکوست در نگاهداشت خدا او را در دنیا یا چیزی که ذخیره میکند او را نزد خود از درجها و میرهاند او را از جایهای انداختن که دران هلاک شود و سلامت میدارد او را از خلق و روزی میکند او را مهربانی بر بندگان و نزدیکی از وی تعالی پنجم آنست که بپرهیزد اینکه دعای بد کند بر کسی از خلق اگرچه ستم کرده باشد او را پس قطع رحم نکند او را بزبان خود و مکافات نکند او با فعال او و برداردآنرا برای خدا و مکافات نکند او را بگفتار و کردار او و زیرا که این صفت برمیدارد صاحبش را بدرجهای بلند و قتیکه نگاهدارد خدا را باین صفت می یابد مرتبهٔ بزرگ در دنیا و آخرت و دوستی و محبت در پذیرفتن خلق همه از نزدیک و دور و قبول شدن دعاها و بلندی قدر و نیکی و ارجمندی در دلهای مسلمانان ششم آنست که جزم نکند بر هیچ یکی از خلق از اهل قبله بشرک و نه بکفر و نه بنفاق زیرا که بدرستیکه این نزدیکترست برحمت و بلندترست در درجه و این تامی سنت است و دورترست از درآمدن در علم خدا بکفرش و دورترست از دشمن داشتن خدا و نزدیکترست بسوی رضای خدای تعالی و رحمت وی پس بدرستی این دری بلند بزرگ است نزد خدای تعالی نتیجه میدهد بنده را مهربانی کردن خلق همه هفتم آنکه بپرهیز کند نظر کردن را بچیزی از گناهان در بیرون و درون و بازدارد از آن اعضا را

زیراکه بدرستیکه نظر نکردن از شتاب ترین عملهاست از روی ثواب در دل و اعضا درین جهان
با انچه می نهد خدای تعالی برای وی از نیکی آخرت سوال میکنم خدارا که منت نهد برما همه بعمل کردن
باین خصلتها و بیرون آرد شهوتهای ما را از دلهای ما هشتم آنست که پرهیز کند از نیکه بگرداند بر هیچ
یکی از مردم از خود باری را نه خرد نه بزرگ بلکه بردارد بار خود را از همه مردم از انچه نیاز مندست بآن و از انچه
بی نیازست از ان زیراکه این تمامی عزت عبادت کنندگان است و شرف پرهیزگاران است باین
عمل قوی میشود مرد زیراکه آمر بمعروف و ناهی منکر باشد و میباشد خلق نزد وی همه در یک مرتبه پس چون باشد
کسی همچنین می برد اورا خدای تعالی بسوی بی نیازی و یقین و استواری داشتن بخدا و بلند
نگرداند کسی را بهوای نفس خود باشند خلق نزد او در حق گفتن برابر و جزم کند
باینکه این سبب عزت مسلمانان و شرف پرهیزگاران است و این نزدیک
ترین دری ست برای اخلاص نهم آنیست اینکه می سزد مر اورا
که ببرد طمع خود را از آدمیان و در طمع نیفگند از نفس خود را در انچه
در دستهای ایشان است پس بدرستیکه این عزت بزرگ تر است
و توانگری خالص است و پادشاهی بزرگ ست و نازیدن بزرگ و یقین
صافی و توکل شافی و هویدا است و این دری است از درهای اعتماد
بر خدا و دری است از درهای زهد و بوی گرفته میشود پرهیزگاری
و کامل میگردد عبادت وی و این از نشانهای کسانی است که برید گان اند بسوی خدا دهم تواضع ست
زیراکه بدرستیکه بتواضع برافراشته میشود محل عابد و بلند میگردد مرتبه او و کامل میشود عزت و بلندی
نزد خدا و نزد خلق و قادر میگردد بر چیزیکه میخواهد از کار دنیا و آخرت و این خصلت اصل همه طاعات
است و شاخ آنها و کمال آنها و باین در میباید بنده منزلهای صالحان را که خوشنود اند از خدا در
حال خوشی و ناخوشی و این کمال تقوی ست و تواضع آنست که ملاقات نکند بنده هیچ یکی را از مردم

ونگوید نزدیک است که باشد آنکس نزد خدا بهتر از من و بلند تر از روی درجه پس اگر باشد خرد بگوید
این شخص گناه نکرده است خدا را و من بتحقیق گناه کرده ام پس شک نیست که او بهتر است از من
واگر باشد بزرگ بگوید این عبادت کرده است خدا را بیش از من واگر باشد عالم بگوید آن را
داده شده است چیزیکه نرسیده ام من بآن و یافته است چیزیرا که نیافته ام من و دانسته است
چیزی را که ندانسته ام من وی عمل میکند با علم واگر باشد جاهل بگوید این گناه کرده است خدا را بنادانی
و من گناه کرده ام او را بعلم و نمیدانم بچه خاتمهٔ من شود و بچه خاتمهٔ وی شود واگر باشد کافر بگوید که
نمیدانم نزدیک باشد که مسلمان شود وی پس ختم کرده شود مر او را بعمل نیک و نزدیک است که کافر
شوم پس ختم کرده شود مرا بعمل بد و این باب مهربانی کردن است و ترسیدن و سزاوار ترین چیزیست
که صحبت داشته شود با وی و آخرین چیزی که باقی ماند بر بندگان پس چون باشد بنده برین
صفت سلامت دارد او را خدا از حادثها و برساند او را بمنزلها صحبت کردن مر خدا را و باشد از
برگزیدگان خدای مهربان و دوستان وی و باشد از دشمنان شیطان لعنة الله که دشمن خدا است
و آن در رحمت است و با وجود این میباشد که بتحقیق قطع کرده است در کبیر را و لیسما نهایت عجب را
و ترک کرده است بزرگی را در نفس خود در دین و دنیا و آخرت و آن مغز عبادت ست و نهایت بزرگی
زاهدان است و علامت عبادت کنندگان است پس نیست هیچ چیز فاضل تر از آن و با وجود آن
ببرد زبان خود را از ذکر اهل علم ببدی و آنچه بے معنی است پس تمام نمی پذیرد هیچ عمل مگر بآن و بیرون آرد
کینه را و کبر را و درگذشتن از حد را از دل خود در همه احوال خود و باشد زبان او در ظاهر و نهان برابر نیکی
و خواهش او در نهان و آشکارا یکی و سخن او چنین و خلق نزد او در نصیحت برابر و نمیباشد از ناصحان
و حال آنکه یاد میکند کسے را که از خلق خدا ببدی یا سرزنش میکند کسے را در کارے یا دوست دارد
که ذکر کرده شود نزد وی کسے ببدی یا خوش حال شود دل او اگر ذکر کرده شود کسے نزد او ببدی این خصلت
سبب آفت عابدان و هلاکی متعبدان و زاهدان است مگر کسیکه یاری داده است او را خدا بنگاهداشتن زبان خود و دل او برحمت

مقالهٔ هفتاد و نهم — چون بیمار شد وی رضی الله عنه به بیماریکه وفات کرد در آن گفت

مراو را پسر او عبد الوهاب که وصیت کن مرا ای سید من بچیزیکه عمل کنم بران بعد تو پس فرمود بر تو باد
بتقوی کردن خدا و بیم مدار کسے را جز خدا و امید مدار کسے را جز خدا بسیار حاجتهای را بسوی خدا
و اعتماد مکن مگر برو و بجوی حاجتها را همه از و و استواری مدار هیچ یکے جز خدا لازم گیر توحید را که اتفاق همه است

مقالهٔ هشتادم - فرمود رضی الله عنه چون درست شود دل با خدا خالی نمی شود
از ان هیچ چیز و بیرون نمیرود از ان هیچ و فرمود من مغز ام بی پوست و فرمود هر فرزندان خود را
دور شوند از گرد من پس بدرستیکه من با شما ام در ظاهر و با غیر شما ام بباطن و فرمود بتحقیق حاضر شده اند
نزد من جز شما مردم پس فراخ کنید جای بر ایشان و آداب ورزید با ایشان اینجا مهربانی و بخشایش
بزرگ است و تنگ نسازند بر ایشان جای را و بسیار میفرمود و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته
بیامرزد خدای مرا و شما را و توبه قبول کند خدا بر من و بر شما در آئید بنام خدا در حالیکه پدرود کننده
هستید گفت این رد سلام یک روز و یک شب و فرمود ای شما من باک ندارم بچیزے نه بهیچ
فرشته و نه بفرشته مرگ ای ملک الموت عطا کرد مارا کسیکه میکرد کار مارا بر خود جز تو و آواز کرد آوازے
بزرگ و این در روزی بود که وفات کرد در شبانگاه آن بدرستیکه بود رضی الله عنه که بر میداشت
هر دو دست خود را و دراز میکرد هر دو دست خود را و میگفت علیکم السلام و رحمة الله و برکاته
توبه کنید بباطن خود و در آئید در صف اینک می آیم بسوی شما و بود که میفرمود نرمی کنید و بعد از ان
آمد او را حق و مستی موت و فرمود میان من و میان شما و میان خلق همه دوری است همچو دوری میان
آسمان و زمین پس قیاس نکنید مرا بهیچ یکے و قیاس نکنید بر من بهیچ یکے پس تر سوال کرد او را فرزند او
عبد العزیز از درد وی و حال وی پس فرمود مپرسید مرا بهیچ یکے از چیزے من میگردم در علم خدا
و فرمود حالانکه پرسید او را او لد او عبد العزیز از بیماری او بدرستیکه بیماری من نمیداند او را کسے و در نمی یابد
هیچ یکے نه آدمی و نه پری و نه فرشته شکسته نمیشود علم خدا بحکم او تعالی حکم متغیر میشود و علم متغیر نمیگردد
و حکم منسوخ میشود و علم منسوخ نمیشود و محو میکند خدا آنچه میخواهد و ثابت میدارد آنچه میخواهد و نزد او ست
اصل کتاب پرسیده نمیشود وی تعالی از آنچه میکند و ایشان پرسیده میشوند پرسید او را پسر او عبد الجبار

چه چیز دردناک میکند ترا از تن مبارک تو فرمود همه اعضای من درد میدهد مرا مگر دل من پس نیست بدل درد وی وی درست است با خدا پیشتر آمد او را موت پس بود که میگفت استعنت بلا اله الا الله سبحانه وتعالی والحی الذی لا یخشی الفوت سبحان من تعزز بالقدرة وقهر العباد بالموت لا اله الا الله محمد رسول الله گفت پسر او موسی که وی فرمود رضی الله عنه تعزز را و دا نکرد این لفظ را زبان وی درست پس همیشه تکرار میکرد این را تا وقتیکه گفت تعزز و دراز کرد باین آواز خود را و سخت کرد او را بوی تا آنکه درست شد زبان وی پیشتر گفت الله الله الله پیشتر پنهان شد آواز او و حال آنکه زبان او چسپیده بود بیام حلق پیشتر بیرون آمد جان بزرگ او رضوان الله علیه قد تعید آنکه در احوال شیخ الانام هادی خاص و عام قدوة المحققین امام العارفین قطب الاقطاب جهان و فرد الاحباب زمان حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی شیخ ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه آورده اند که وقتی بود که در مجلس شریف چهار صد کس دوات و قلم گرفته می نشستند و سخنان مبارک می نوشتند گاهی از استماع کلام مؤثر آنحضرت مردمان جان بحق تسلیم می نمودند و جنازه ها ایشان از مجلس برداشته می بردند چون ازدحام مردمان بسیار می شد و فضای خانقاه گنجایش ایشان نمیکرد و در مصلای عید می نشستند و خلائق برای شنیدن کلام مبارک جمع میشدند وقتی بوده که قریب هفتاد هزار کس جمع میشدند ملائکه و جنیان و ابدالان برای استماع حاضر می شدند از انجمله شیخ الانام شرف الدین ابو محمد که کنیت مبارکش ابو محمد عبد الرحمن عیسی است سخنان مبارک والد خود را جمع فرموده کتابی ساختند مسمی به فتوح الغیب چونکه کتاب مذکور در حق طالبان صادق و سالکان راه خالق بغایت مفید و نافع و کیمیاست بلکه از عمل کردن بران طالبان بدرجهٔ کمال اولیا می رسند حضرت قدوة العارفین و امام المحققین صاحب سر خدا و مرشد طریق هدی حضرت والدی قبله گاهی شاه محمد کاظم قلندر مد ظله الله تعالی بسیار دوست میداشتند و کلام پیران پیر آنحضرت هم بود لهذا اکثر در مجلس شریف خود ذکر همین کتاب دوست میداشتند چنانچه راقم حروف در حضور

میخواندم و بعضی طالبان حق که در خدمت حضرت تربیت می شدند مثل شاه عاشق الله وغیره نیز
چون آنرا دوست میداشتند استدعای ترجمهٔ فارسی آن نمودند بسبب آنکه از مطالعهٔ عبارت عربی
و شرح فارسی آن که طویل بود قاصر بودند حضرت والدی مدظله العالی بجهت ایشان باین راقم
فرمودند که شما ترجمهٔ فارسی این کتاب مبارک بنویسید بنہجیکه محض ترجمه باشد بے تفسیر پس
بموجب فرمودهٔ ترجمهٔ آن نوشتم بے زیادتی لفظ دران تا آنکه حمد و صلوٰة حضرت محبوب ربانی را
نیز ترجمه کرده شد تا بجای حمد و صلوٰة این ترجمه شود مگر در محلے که زیاده کردن لفظ مناسب بود
مر عبارت فارسی را اندکے زیاده نموده شد و این ترجمه را کتابی جداگانه بے عبارت متن
ساخته شد و نامش **نور لاریب فی ترجمة فتوح الغیب** نهاده شد حق تعالے
مارا و مطالعه کنندگان را عمل برین روزی کناد بحرمة النبی و آله الامجاد

قد وقع الفراغ فی سنة الف
ومائتین وثمان من هجرة
النبویة صلے الله
علیه وآله
وسلم

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH

قطعات تاریخ طبع

از نتیجۂ فکر آسمان پیوند مرقع معانی را نقشبند چراغ افروز سخن لطرز نوی منشی نور الدین احمد صاحب کیفی کاکوروی

از حمایت علی ولی اللہ — کہ بنامش کمال نازان ست
ترجمہ کردہ شد فتوح الغیب — کو ز تصنیف غوث دوران ست

خوش کتابی کہ فیض اسرارش — نکتہ آموز اہل عرفان ست
عربی را بفارسی دیدم — در عبارت کہ سہل و آسان ست

کیفیا سال طبع او گفتم — نور لاریب رکن ایمان ست
۱۳ ۳۲ھ

دیگر

طبع شد نادر کتابے در سلوک — نور لاریبش جہان لاریب گفت
نور در منفوط سال عیسوی — ترجمہ زیب فتوح الغیب گفت
۱۹ ۱۴ع

شمع افروزی خامۂ نور بار سر آمد شعرای ذی وقار یادگار حضرت مصنف عالیقدر والا گہر منشی ارتضی علی صاحب متخلص بہ شرر کاکوروی

ہے شمع بزم عرفان نور لاریب — عیاں ہے غوث اعظم کی ولایت
صدا درگاہ کاظم سے یہ آئی — ہیں تابان جوہر علم حمایت
۱۳ ۳۲ھ

نی نوازی قلم فصاحت قم اقلیم سخن شناسی را ناظم مولوی محمد عاصم المتخلص بہ قیس سلمہ

مژدہ بادای سرفروشان در پیر مغان
نی چو شمعی در لگن بل آفتابی در ضمیر
اینک آمد در فضای محفل شاہ حبیب
بادہ نی بل نور یزدان بی شبیہ و بے نظیر

بادۂ نور ست اندر ساغر مہر منیر
آنکہ از مہر ولای عارف اسرار حق
شمع لا شرقی و غربی ہم بشیر و ہم نذیر
جلوہ فرمای ہست ہین برد و تو نور ازل

آنکہ اندر جام فیض غوث اعظم تافتہ
حضرت شاہ حمایت چون مہ آمد مستنیر
بادہ نی بل نور عین و نور جان ہست این کتاب
قیس وحشی نور لاریب از فتوح الغیب گیر
۲۲۹۴ (۱۵۳۶-۲۹۹) سنہ ۱۳۳۲ھ

دیگر

مژدہ ای خاصان علام الغیوب — غیب را اندر شہادت شد ظہور — کز فتوح الغیب غوث نامدار

ریخت ہر سو کنز اسرار سرور	منکشف شد بر قلندر سرِ خود	نور حق را دید در غیب و حضور
نور لاریبش بہ عالم تافتہ	ذرّہ ذرہ مہر شد نزدیک و دور	چہرہ بکشا قیس چون بخشان چراغ
موسیان را بر فروز این شمع طور	بزم ما از وجہ ایزد روشن ست	پاک نوری نور و نور و نور و نور ۳۱ ۱۳۰۱+ = سنہ ۱۳۳۲ھ

تقریظ منظومہ

نغمہ سنجی طبع سحر آفرین خاتم فصاحت انگیز آبرو افزای معانی پروری مولوی محمد عالم قیصری سلمہ

بادہ فروشی ز خرابات ما	دوش برآمد بملاقات ما	بوالعجبی ساقی فرخندہ پی	لعل لبانش برو کش صد جام می
ہمچو نسیم ست خرامش خنک	صبح خنک دارد و شامش خنک	جمع کند خاطر افسردہ را	زندہ کند جاوید کند مردہ را
بادہ کہن دارد و جامش نوی	ساقی رند و لقبش مولوی	آن خلف پیر مغان بوتراب	آیتی از نسخہ ام الکتاب
قرۃ عینین علی ولی	مولوی شاہ حمایت علی	دل شدگان را گر حمایت کند	بادہ گلرنگ عنایت کند
ساغر ہندی و ز بغداد می	قصہ داودش بکند جملہ طی	آتش سیال چو طوفان نوح	آب حیات ست برای فتوح
غرق فنا ہستی زندانیان	حق بمددگاری طوفانیان	آنکہ شنیدہ ز محمد خطاب	آیۂ مُنوّتوا خبر فتح باب
مردہ ولیکن زندہ جاوید شد	مہ کہ فنا گشتہ چہ خورشید شد	روز سیاہی کہ فنا شد بشب	نور شد و صبح سرور و طرب
تخم کہ در او ہمی شدہ ناپدید	گشت درختی و ثمر باد مید	بندہ کہ از بندگی خود رسید	زندہ بحق گشت و بعزت رسید
بندۂ این بادہ شدن می سزد	کز ہمہ مستغنی و فارغ کند	منکہ فدای می و ساقی شدم	طالب یک جرعۂ باقی شدم
گفتم از و کای شہ عالی نسب	چشم کرم کن بمن تشنہ لب	گفت خُذِ الکاسۃَ واشکر لنا	ذٰلک فضل اللہ من ربنا
رو خبری دہ بہ خراباتیان	مفت بگیرند متاع گران	کاین قدح پاک شراب کہن	میرسد از حضرت شاہ زمن
سر دستان و خراباتیان	مایۂ تسکین مناجاتیان	خضر طریقت برہ صومعہ	رند حقیقت بدر میکدہ
کنز نہان سر عجیب و غریب	عین عیان حضرت شاہ حبیب	آنکہ ہزاران بدرش سرنگون	منتظر یک نظر ذوفنون
چون بنوازد ز نگاہ کرم	خوش برہاند ز وجود و عدم	ہر کہ ز جامش شدہ سرمست و شاد	یافتہ از خود ہمہ نقد مراد
قیصری از ساغر او شاد باد	وز قدمش میکدہ آباد باد	عکس رخش ہست کہ بینی بجام	شاہد غیبی بود این والسلام

۱۳۳۲ھ